

رازهاي سر به مهتراريخ ديپلماسي افغانستان
در نيمه نخست سده بيستم

الكساندر كنيازف، عبدالله يف، پانين، پليف و تيخانف

به گزينش و گزارش
عزيز آريانفر

رازهاي سر به مهتراريخ ديپلماسي افغانستان
در نيمه نخست سده بيستم

پرفيسور داکتر الكساندر كنيازف، پرفيسور داکتر عبدالله يف،
پرفيسور داکتر پانين، پرفيسور داکتر پليف و پروفيسور داکتر
تيخانف

به گزینش و گزارش
عزیز آریانفر

نوشته: گروهی از دانشمندان روسی

رازهای سر به مهر
تاریخ دیپلماسی افغانستان
در نیمه نخست سده بیستم
(گزیده مقالات در باره دوره های پادشاهی امان الله خان، حبیب
الله خان کلکانی و نادرخان و نیز رخدادهای آسیای میانه:
هنگامه انور پاشا و کارروایی های ابراهیم بیک لقی در شمال
افغانستان)

برای نخستین بار با بهره گیری از اسناد تازه افشا شده بایگانی
های شوروی پیشین:
پرده از رازهای سر به مهر تاریخ معاصر کشور در نیمه نخست
سده بیستم برداشته می شود.

به گزینش و گزارش: عزیز آریانفر



اهداء به:

بزرگترین تاریخ نویس و رویدادنگار، بزرگترین خامه پرداز، پژوهشگر و اندیشمند نیمه نخست سده بیستم کشور- ابرمرد والاگهر و ورجاوند فرهیخته بی که سیمایش در درازای دهه ها پیوسته فراسوی گرد و غبار برخاسته از تندبادهای «بیمار» و خائمان برانداز سرزمین ما پنهان نگه داشته شده بود و هرگز از جایگاه والا و هنر بالای وی چنانی که درخور شان و اراسته و سیمای آراسته او و بازتابگر سپاسمندی بی آایشانه ما به پیشگاه او باشد، بزرگداری و ارجداری شایسته و بایسته نشد، روانشاد فیض محمد کاتب هزاره .

اثر دست داشته، گزینه یی است از بهترین مقالاتی که در سال های پسین در باره تاریخ دیپلماسی و سیاسی کشور ما (بیشتر در باره رویدادهای دراماتیک دوره های فرمانروایی امان الله خان، حبیب الله خان کلکانی و نادرخان و نیز کشورهای همسایه آسیای میانه و **همچنان حوادث آسیای میانه: هنگامه انور پاشا و کارروایی های ابراهیم بیک لقی در شمال افغانستان** در پرتو رویارویی های سیاسی- نظامی روسیه و سپس شوروی با انگلیس یا آنچه که رادیار کپلینگ آن را زمانی بازی بزرگ خوانده بود؛ در گستره جامعه کشورهای مستقل همسود، از سوی دانشمندان و پژوهشگران سرشناس این کشورها نگاشته و چاپ شده است.

این مقالات، از میان ده ها مقاله بازتاب یافته در فصلنامه «افغانستان و امنیت آسیای میانه» که در بیشکیک- پایتخت جمهوری قرغیزستان به کمک بنیاد فردریش ایبرت جمهوری فدرال آلمان و به همت پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف- دانشمند نامدار افغانستان شناس- چاپ می شود، و دیگر آثار چاپ شده در گستره جامعه کشورهای مستقل همسود، به زبان روسی، برگزیده و به زبان پارسی دری برگردان شده است.

معیار گزینش مقالات، همانا آگاهی بخشی و روشنایی افگنی آن ها و داشتن بار تاریخی و اهمیت علمی آن ها و درجه وثوق آن ها و راهگشا بودن آن ها بوده است. به گونه یی که با خواندن این مقالات، خواننده می تواند در روشنی دگرذیسی ها و دگرگونی های کشور، منطقه و جهان در برهه یی حساس و سرنوشت ساز از تاریخ نوین ما قرار گیرد و تصویر روشن و برجسته یی از آن چه در سرزمین ما در آن برهه می گذشت، به دست بیاورد.

فهرست

- 1- پوینده و جوینده لحظه های گمشده و پنهانی تاریخ- استاد لطیف ناظمی.....ص.
- 2- آغاز آریانفر.....ص.
- 3- افغانستان معاصر: چگونگی پدید آیی- پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف.....ص.
- 4- قدرت های بزرگ و مساله تباری [اتنیکی] در افغانستان- الکساندر کنیازیف.....ص.
- 5- مبارزه دیپلماتیک قدرت ها در افغانستان در سال های 1919- 1921- س. ب. پانین.....ص.
- 6- «رد پای» ترک ها در جنبش باسماچی های آسیای میانه و موقف افغانستان (پسنمای تاریخی، ویژگی ها، ره آوردها، برداشت ها) - پروفیسور داکتر آ. ای. پلیف.....ص.
- 7- تاریخ در سیما ها: هنگامه انور پاشا در آسیای میانه و بازتاب آن در افغانستان- پروفیسور داکتر کمال عبدالله یف.....ص.
- 8- ناپلیون لقی (هنگامه ابراهیم بیک در شمال افغانستان در سال های دهه دوم سده بیستم) - پروفیسور داکتر کمال عبدالله یف.....ص.
- 9- امیر امان الله و آسیای میانه شوروی- کمال عبدالله یف.....ص.
- 10- عیاری از خراسان- کمال عبدالله یف.....ص.

- 11- پیوست
 ها.....

ص.
- 12- زندگی
 گزارنده.....

ص.
- نامه

پوینده و جوینده لحظه های گمشده و پنهانی تاریخ

آریانفر را از دیر باز می شناسم. او قلمزنی است کوشا و پویا- پوینده و جوینده لحظه های گمشده و پنهانی تاریخ.

او زمین شناسی را در روسیه و اداره را در کشور آلمان آموزش دیده است؛ اما تمامی مهرش را وقف تاریخ سرزمینش کرده است - تاریخی که همواره به املاي شهریاران و اصحاب قدرت نگاشته آمده است و اینک بایسته است که تاریخ کشور را از نو نوشت و از نو خواند و از نو در باب آن داوری کرد. آریانفر به راستی شیفتگی و مهر شگرفی به تاریخ دارد و کار ترجمه آثار تاریخی را نیز، یک دهه و نیم پیش از امروز با پشتکار روز افزون، آغازیده است.

او نخست [در سال های دهه هشتاد سده بیستم] به ترجمه کتاب های زمین شناسی در «بنگاه انتشارات میر» و کتاب های کودکان و آثار علمی- فنی و اقتصادی در «بنگاه انتشارات رنگین کمان» و «بنگاه انتشارات پروگرس» در مسکو دست یازید؛ سپس در روزگار پناهندگی در آلمان، به ترجمه آثاری پرداخت که جلوه هایی از تاریخ معاصر کشور و سال های نبرد و آشوب را می نمودند. این آثار بیشترین به خامه تاریخ نگاران روس و یا

کسان دیگری از آن سرزمین نگاشته آمده است که خود گواه روزهای اشک و خون، در کشور ما بوده اند.

او از کتاب «ارتش سرخ در افغانستان» آغازید و سپس کتاب های «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» را انتشار داد و «توفان در افغانستان» را در دو جلد چاپ کرد و کتاب های دیگر را. آریانفر گزارنده هفده اثر از جمله دوازده اثر در تاریخ است و بدین سان کارنامه او در عرصه ترجمه، آن هم در روزگاری که کار ترجمه بی رونق و کمرنگ افتاده است؛ ارزنده می نماید.

آثاری را که او ترجمه کرده است، افق های تازه یی را در تاریخ معاصر ما می گشایند و ناگفته ها را بر ملا می کنند. اما هنوز زود است که بتوان بر همه این آثار صحنه گذاشت.

آریانفر آن گونه که می سزد به زبان مقصد و زبان مبدأ وقوف لازم دارد. ترجمه های او هر چند یک دست نیستند؛ اما هموار می نمایند. با زبانی روان و شسته. او از نثری عادی می آغازد و آرام آرام به نثری نو مایه و پویا دست می یابد. در معادل یابی در سطوح مختلف کامگار است و در پی بهره گیری از نظام واژگانی گسترده.

آریانفر خود، پژوهش ها و نبشته هایی در باب مسایل کشور و تاریخ معاصر دارد که بر خوردار از نگرشی ژرف اند و در این آثار، از منظری نو به قضایای کشور نگریسته شده است.

کتاب «افغانستان به کجا می رود» - یکی از نبشته های او در باب رویدادهای کشور است که مهربانه به صاحب این قلم بخشوده است. جز این، چند جلد از سخنرانی هایش را نیز انتشار داده و مقالات های نیز پژوهیده است که فیض آن ها را نیز عام کرده است.

برای این گزارنده پر تکاپو، توفیق افزون تری می طلبیم و چشم به راه ترجمه ها و نبشته های دیگر اویم.

لطیف ناظمی

فرانکفورت، تابستان 1388

اي خوشا ناله يي که بي اثر است

آغاز سخن

سخنوري فرهيخته و فرمند فرموده است: «جاي مردان سياسي بنشانيد درخت- که هوا تازه شود». نمي دانم، شايد او به راستي حق با او باشد؟ گاهي، با خود مي انديشم: اين همه دشمني ها و لشکرکشي ها و کشتارها و زدن و بستن ها و سوزانيدن ها و ويرانگري ها که دستاوردي جز دردها و رنج هاي بي پايان آدم ها و ويراني آبادي ها و شهرها و برباد دادن هزينه هاي بي حد و مرز و به هدر دادن مساعي بزرگ نداشته است، در سراسر تاريخ براي چه بوده است؟ تازه خردمندي مي فرمايد: «جنگ برنده ندارد».

مگر نمي شد در روند تاريخ، انسان ها به جاي نبرد و پیکار و شبيخون و تاراج و به ياسا رسانيدن و به دار زدن و به توپ پراندن و به زندان افگندن و پسان ها بمباران و موشکباران و... يک ديگر، به سوي مهرورزي و دوستي و عشق و همسويي و همگرایی و همکاری رو مي آوردند؟

شايد هنوز جامعه انساني در دوران کودکی و شايد هم شور و گرمي و مستي و «جهالت» نوجواني به سر مي برد! شايد، هنگام بلوغ و سپس پاييز زندگاني و پيرانه سري، خرد چيره گردد و «ارزش ها» دگرگون شود و آرمان هاي والايي پديد آيد. شايد هم، همان گونه که پيرمردان ما در گذشته مي گفتند؛ در نهاد انسان دو نيرو باشد: اهريمن و فرشته. يکي، آدمي را به سوي نيکوکاري و رستگاري و انسان باوري و فرهنگپروري مي کشاند

و دیگری به سوی تبهکاری و گناه و سیه روزی و بزهکاری. و شاید روزی برسد که اهریمن از پا بیفتد و سر انجام «گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک» بر جهان چیره گردد!

باشد روزی فرا رسد که باشندگان این سیاره خاکی، دیگر همه با همه بتوانند در خانه بهشت گونه خودشان زیر سپهر روشن صلح و آرامش به دور از جنگ و کشتار به سر برند و دیگر خونریزی و خودکامگی به بایگانی تاریخ سپرده شود.

آوخ، کنون که این گونه نیست، پس چه باید کرد؟ حالا که آدمیان همه به جان هم دیگر افتاده اند و به گفته سخنوری «همه جا دکان رنگ است- همه رنگ می فروشند»، چه می شود کرد؟ برای این که از این کارزار بتوانیم جان به سلامت ببریم، باید برای نجات خود و برای این که زیر پا نشویم، چشم بگشاییم و ببینیم که در جهان ما، در پیرامون ما و سر انجام درون خانه ما چه می گذرد؟ از سوی دیگر، باید با تمام نیرو بکوشیم تا نیرومند شویم. چه گفته اند که «در نظام طبیعت ضعیف پامال است».

امروز، توانمندی و استواری در گرو آگاهی است. مادامی که ما در راه گمی و تاریکی بسر بریم، نباید امید بهروزی و شگوفایی داشته باشیم و نباید هم در انتظار آن باشیم که «دستی از غیب برون آید و کاری بکند». ما بر سر یک دو راهی قرار گرفته ایم: یک راه به سوی آگاهی می رود، راهی دیگر به سوی نابودی.

دوست دارم این نبشته را از بازگویی دو رویداد ادامه دهم. دو رویداد نامتعارف، شگفتی بر انگیز و دلچسب. هنگامی که گرباچف به پاریس آمد، فرانسوا میتران، کتاب «روح القوانین» مونتسکیو را به وی اهدا کرد و این پیامی بود خوشایند و نویدبخش برای رهبر شوروی و کشور روسیه در آستانه پا گذاشتن به یک عصر نوین در زندگی سیاسی آن کشور- عصر گذار از نظام توتالیتر شوروی به نظام نوین دموکرات و آزادی های مدنی با اقتصاد بازار آزاد و شگوفایی کشور. روشن است این پیام برای گرباچف و ملت روسیه، پیامی بود روشن و گویا و راهگشاه...

چندی بعد، پس از فروپاشی شوروی و سرنگونی رژیم دموکراتیک خلق در افغانستان، یکی از فرهنگمندان که پس از سال ها زندگانی در باختزمین به کشور بازگشته بود، دیداری داشت با یکی از رهبران نظامی نامدار کشور. وقتی رهبر نظامی وی را «بار» داد، تنی چند از سرشناسان محلی گوشه و کنار کشور نیز حضور به هم رسانیده بودند که هر یک تحایفی برای رهبر آورده بودند. او از این که تحفه یی به همراه نداشت، احساس شرمندگی کرد و خویشتن خویش را سرزنش که چرا چیزی برای رهبر نیاورده

است. مگر ناگهان یادش آمد که ترجمه پارسی کتاب «داکتر ژیاگو- نوشته بوریس پاسترناک- نویسنده نامدار روس را که برای خواندن در راه- در هواپیما با خود گرفته بود، در دیپلومات خود دارد. چون چیز دیگری برای پیشکشی نداشت، به ناچار همان کتاب را به رهبر اهدا کرد.

رهبر نظامی نیمه با سواد که انتظار چنین تحفه یی را نداشت و نیز هرگز در زندگی کسی برایش چنین چیزی اهدا نکرده بود، با چشمان شگفتی زده در اندیشه فرو رفت و به سان ابلهی به کتاب خیره شد و به روی جلد آن نگریست و سپس کتاب را به دستیار خود سپرد و این ماجرا را برای همیشه به دست فراموشی. روشن است این کار، نه پیامی به این رهبر ساخته و پرداخته اوضاع نا به سامان کشور داشت و نه در آستانه سرآزیری سیل بنیاد برانداز طالبان به کشور؛ معنایی. مگر نفس این رویداد که بایست ثبت تاریخ گردد، گواه بر تراز پایین فرهنگ و دانش در کشور، به ویژه در رهبری است.

نا گفته پیدا است که این موضوع، تنها در قرینه رهبر نظامی نیمه با سواد یاد شده صادق نیست. سوگمندان و دردمندان، یکی از مسایلی است که روح نخبگان ما را اسیر گرفته است. بیگانگی با کتاب و خوانش- بیماری است، سخت سهمگین و تباهن. چنین درماندگی در چنین عصر خیزش، خودکشی است.

کمرنگ شدن و بی فروغ شدن مشعل فرهنگ، از ریشه یی ترین دلایل پسمانی و تیره روزی سرزمین ما است. هرگاه قرار باشد از یکی از دو عامل تباهن تاریخی نام ببریم، در کنار نداشتن آگاهی، همو همین رخت بربستن ارزش های فرهنگی از سرزمین ما است که پیشینه چندین سده یی دارد. اروپا 500 سال کار کرد تا بنیاد عقلایی و تجربی رئالیزم پراگماتیک را به میان آورد و درست در همین 500 سال پس از سقوط دولت تیموریان، ما در خواب سهمگین فرو رفته بودیم.

... برگردیم به ادامه گفتار. آگاهی مفهومی است بسیار گسترده، دارای ابعاد گوناگون. در این جا سخن بر سر آگاهی تاریخی است. آگاهی یی که در گذشته با ترفندهای گوناگون نگذاشته اند از آن بهره مند گردیم و با تحریف تاریخ، با دستکاری ها در تاریخ، با توطئه سکوت، با سانسور، با بستن زبان ها و خامه ها، یک مشت یاوه و چرند را به نام تاریخ به خورد ما داده اند. از این رو، رسالت تاریخی کسانی که به آثار دست اول دسترسی دارند و به زبان های خارجی تسلط، است که با برگردان این گونه آثار، با روشنگری بر تاریکی ها پرتو بیفکنند و بر سیاهی ها سپیدی.

این دانشجوی فرهنگباور دبستان تاریخ که بیش از دو دهه سرگرم آموزش، کار و پژوهش سامانند در زمینه تاریخ معاصر و

نوین کشور و منطقه بوده است، بی آن که در پی دستیابی به برچسپی چونان «روشنگر تاریخ»- ستایش واژه بی که شماری از دوستان فرهیخته از سر مهر نثار این کمترین فرموده اند، باشد، رسالت تاریخی و میهنی و فرهنگی خود دانسته است تا شماری از آگاهی بخش ترین آثاری را که به زبان روسی در زمینه تاریخ خونبار معاصر و نوین کشور و منطقه نگاشته شده است، به زبان پارسی دری برگردان و شماری از آثاری را که دیگر اندیشمندان و پژوهشگران از زبان های دیگر به زبان پارسی دری برگردان نموده اند، ویرایش و باز چاپ و به دسترس شیفتگان بگذارد (نگاه شود به زندگی نامه نویسنده در برگ های اخیر کتاب).

انگیزه اصلی این کار تنها یک چیز بوده است و آن هم این که دردمندان ما در کشور خود نخست تاریخ نگار، تاریخدان و تاریخ نویس^۱ حرفه بی بسیار کم داشته ایم. کسانی هم که جسته و گریخته به نوشتن تاریخ و یا کتاب هایی در باره تاریخ پرداخته اند، با کمبودهایی چون نداشتن دسترسی به بایگانی ها و اسناد دست اول، نداشتن تسلط بر زبان های خارجی، نداشتن آشنایی با روش های علمی تاریخ نویسی و سایر کمبودهای دیگری که ناگفته پیداست و هویدا اند، رو به رو بوده اند. در نتیجه، با این فاجعه رو به رو هستیم که بخش بسیار بزرگی از کتاب هایی که به دست هم میهنان ما نگاشته شده است، در کنار کاستی های علمی- اکادمیک و متدیک، از بیماری های گوناگونی چون بیماری های زیانبار زبانی، مذهبی، تباری، خود خواهی، خودبرتربینی و مانند آن رنج می برند. از همین رو است که اهمیت وارزش برگران آثار گرانسنگ از زبان های خارجی برجسته می شود.

فرانسوی ها می گویند:

«روشن شدن یک شمع، می تواند جهانی از تاریکی را به چالش بکشد». امیدوارم این کتاب بتواند به سان شمعی در این شبستان بدرخشد و شب و شب پرستان را به چالش بکشد و چراغی گردد فرا راه آیندگان و در دست هر روشنگر روشن بین، به گونه بی که بتواند- به فرموده شاملو- بانگ بر آرد: «چراغی به دستم، چراغی در برابرم- من به جنگ سیاهی می روم».

آرزومندیم، در پایان، در سر انجام کار، رهی پیش ما آید که خوانندگان گرامی خشنود باشند و ما رستگار!

^۱ . شایان یادآوری می دانیم که میان **تاریخنگار** (هیستوری گراف)- کسی که به نگارش منابع و مآخذ در علم تاریخ و پژوهش پیرامون این منابع و مآخذ و نیز تا اندازه بی به نسخه شناسی می پردازد و **تاریخدان** یا **تاریخ نویس** (هیسترویک) = کسی که به پژوهش و کاوش پیرامون موضوعات تاریخی می پردازد، تفاوت هست که در مندانه این موضوع در کشور ما چندان به سنجش گرفته نمی شود. در نتیجه، کسانی را که پژوهش هایی در باره تاریخ نموده اند و یا کتاب هایی نوشته اند، به اشتباه تاریخنگار می خوانند.

عزیز آریانفر
بهار 2009
فرانکفورت

پروفیسور داکتر الکساندر کنیازیف

افغانستان معاصر: چگونگی پدید آیی

پیرامون تاریخ رخنه دو امپراتوری روسیه تزاری و بریتانیای کبیر در سده نوزدهم در آسیای میانه «به پیشواز» همدیگر، به پیمانہ چشمگیری روشنی افکنده شده است. به گونه یی که روشن است، امپراتوری بریتانیا در پی تامین امنیت مستعمره خود، هند- «مروارید» دیهیم پادشاهی بریتانیا بود که به پیمانہ بزرگی، این موضوع، هدف استراتژییک گسترش تاثیر بریتانیای کبیر در محور شمال باختری هند بریتانیایی، بوده است.

در جریان سده نوزدهم- اوایل سده بیستم، بریتانیای کبیر با تلاش به خاطر پهن ساختن نفوذ خود در راه های منتهی به هند، سه جنگ را در برابر افغانستان به راه انداخت. در روند گسترش مناسبات انگلیس و افغانستان در اواخر سده نوزدهم، مرز شمال باختری متصرفات انگلیس در هند تعیین گردید. در نتیجه سازشنامه امضاء شده به تاریخ 12 نوامبر 1893 میان امیر افغانستان- عبدالرحمان خان و نماینده بریتانیا- دیورند، خط نامنهاد «دیورند» چونان مرز میان هند بریتانیایی و افغانستان پذیرفته شد که کنون مرز میان افغانستان و پاکستان را می سازد.

پس از تلاش های نافرجام لشکرکشی روسیه به هند- سازمان یافته از سوی قزاق² های دن به سال 1801، (در پیوند با اتحاد فرانسه و روسیه در هنگام امپراتوری پل (پاول))، امپراتوری روسیه تنها در میانه های سده نهم به گونه نهایی به مرزهای افغانستان رسید. پس از یک رشته شکست ها، امارت بخارا و خان نشین های خوقند و خیوه زیر وابستگی و سالی (باجگزاری و خراجگزاری) امپراتوری روسیه در آمدند. به سال 1881 در نتیجه یورش بر گیوک تپه از سوی سپاهیان جنرال اسکوبیلوف، سرزمین های ترکمن نشین نیز سرانجام به امپراتوری روسیه پیوستند.

این گونه، مرز پیشروی اعظمی امپراتوری روسیه در محور جنوب ریخت یافت. با پیشروی بیشتر به سوی جنوب، امکان برخورد منافع امپراتوری های روسیه و بریتانیای کبیر (که سر برخورد گسترده با یکدیگر در شرایط واکنش بیخی محتمل در افغانستان و ایران نداشتند)، می رفت. برپایی کنترل بر ایران و افغانستان در آن برهه برای هر دو امپراتوری مستعمراتی از دیدگاه اقتصادی سودمند و از دیدگاه سیاسی موثر نبود. سر انجام، همانا واقعیت های جدید جیوپولیتیک در آسیای میانه مرتبط با رویارویی دو امپراتوری مستعمراتی، به پیمانیه بزرگی استاتوس مستقل افغانستان و ایران را با پایان سده نوزدهم از پیش تعیین نمودند.

در آن برهه از تاریخ، افغانستان چونان کشور حایلی بود که گستره های زیر کنترل از سوی امپراتوری های روسیه و بریتانیا را از هم جدا می کرد. استاتوس حایل (بوفر) افغانستان در سرانجام از پیش تعیین گردیده بود که ناشی از توازن منافع میان سان پتر بورگ و لندن در آسیای میانه بود. این کمپرومایس با سازشنامه های سال های 1873 و 1887 روس و انگلیس از پشتوانه های حقوقی برخوردار گردید. در واقع، بر پایه این سازشنامه ها، مرزهای شمالی و شمال باختری افغانستان با سرزمین های زیر کنترل روسیه در آسیای میانه، تثبیت گردید. در حالی که خط دیورند مرزهای جنوبی و جنوب خاوری کشور را از گستره هند بریتانیایی، جدا می کرد.

خط دیورند، بسیاری از قبایل پشتون را در گستره هند- بیرون از مرزهای افغانستان- جایی که آن ها در استان مرزی شمال باختری در اکثریت بودند، ماند.³ در عین حال، موافقتنامه سال های 1873 و 1887 روس و انگلیس به افغان ها (پشتون ها) اجازه داد تا به گونه نهایی در ترکستان افغانی نامنهاد (که در

². در اصل کازاک (با قزاق ها- شهروندان کشور قزاقستان اشتباه گرفته نشود)- سپاهیان شبه نظامی (ملیشیا) که خاستگاه ایشان منطقه رود دن در جنوب روسیه است.-گ.

³. در واقع دو نیم کرد.-گ.

شمال رشته کوه های هندوکش در این سوی گردنه سالنگ- جایی که تا این هنگام واحدهای گوناگون مستقل یا نیمه مستقل فیودالی مانند خان نشین ازبکی میمنه، خان نشین کندز و بیک نشین های هزاره و [میر نشین بدخشان-گ.] موجود بود، تحکیم یابند. شماری از استان های بخش های مرکزی و شمالی کشور به گونه نهایی تنها در پایان سده نوزدهم پس از امضای سازشنامه های روس و انگلیس به «افغانستان» وصل گردیدند. برای مثال، هزاره جات (هزارستان)، که در شمال باختری کابل در مرکز کشور موقعیت دارد، به گونه نهایی به سال 1893 و نورستان به سال 1896 به گونه نهایی از سوی پشتون ها تسخیر گردید.

در پیامد این فتوحات، نقشه تباری شمال افغانستان به گونه چشمگیری دگرگون گردید. حکومت افغانستان مشی نقل دادن پشتون تباران را به شمال پیش گرفت. برای مثال؛ زمین ها در شمال برای اسکان پشتون هایی واگذار گردید که ناگزیر بودند ساحاتی را که به بریتانیای کبیر پس از تثبیت مرز در امتداد خط دیورند تعلق گرفته بود؛ ترک گویند. این گونه، به سال 1902 پشتون هایی از عشیره کاکر در استان شمال باختری مرزی هند بریتانیایی از سوی عبدالرحمان خان به هزارستان کوهستانی اسکان داده شدند. در کل، برای مثال، در روند سده نوزدهم سرزمین های هزاره نشین، در شمال و مرکز کشور، در نتیجه فشار از سوی پشتون ها از 150 هزار کیلومتر مربع به 100 هزار کیلومتر مربع کاهش یافت. روی هم رفته، در پایان سده نوزدهم و اوایل سده بیستم 62 هزار خانوار پشتون تبار به ترکستان افغانی کوچ داده شدند.

کشور مستقل افغانستان در سیمای کنونی، به گونه نهایی در چهارچوب آن میزان استقلال و مسولیت که برای برپایی توازن منافع امپراتوری های روسیه و بریتانیا، برای آن سپرده شد، در منطقه شکل یافت. به پیمانیه بسیاری، پشتون ها باخت های سیاسی و سرزمینی خود را در جنوب خاوری- جایی که در زمین های تاریخی پشتون ها اداره مستعمراتی بریتانیایی تثبیت گردید، عملاً با بردهای سرزمینی و سیاسی در شمال هندوکش جبران نمودند.

در سر انجام، واقعیت های تاریخی اواخر سده نوزدهم تا همین اکنون تاثیر بلافصل خود را بر وضعیت معاصر در درون افغانستان بر جا می گذارد. برای مثال؛ ائتلاف ضد طالبان که بیشتر سازمان های سیاسی اقلیت های تباری و مذهبی را که روی هم رفته، همو در گستره ترکستان افغانی و هزارستان مستقر بودند، با هم پیوند می داد. در حالی که جنبش طالبان بیشتر پشتون تبار، بر آن ها با تمایل برای احیای کشور واحد در چهارچوب مرزهای تعیین شده در اواخر سده نوزدهم با کمپرومایس منافع امپراتوری های روسیه و بریتانیا، فشار می آوردند.

در میان پیامدهای مهم سامانه نو جیوپولیتیک در منطقه، می توان همچنان برهم خوردن سنت های تاریخی مناسبات سیاسی در خط آسیای میانه - هند از راه گستره افغانستان را شمرد. کشورهای مسلمان و هندوی منطقه آسیای میانه و هند، با از دست دادن استقلال سیاسی در روند وابستگی استعماری سده نهم، ابتکار سیاسی را نیز از دست دادند. در عین حال، شرایط نو مناسبات سیاسی در منطقه آسیای میانه، مقارن با اواخر سده نهم، تاثیر چشمگیری بر مناسبات اقتصادی و اجتماعی جماعات سنتی منطقه بر جا نگذاشتند. روشن است که در هند بریتانیایی و در جماعات آسیای میانه که زیر کنترل امپراتوری روسیه بودند، میزان بالای خودمختاری واحدهای دولتی وسالی - سردار نشین های حیدر آباد و کشمیر در هند بریتانیایی، امارت بخارا و خان نشین خیوه در آسیای میانه روسیه موجود بود.

اداره مستعمراتی ترجیح می داد در اصول سازمانی جوامع سنتی هند و آسیای میانه مداخله نکند و به اصل کنترل بیرون از سیستم تکیه می زد. همین گونه، برقراری اداره های مستعمراتی از سوی امپراتوری های روسیه و بریتانیا، منجر به دگرگونی های سیستمی در تشکیلات جوامع سنتی آسیای میانه و هند نگردید. به همین پیمان، تماس های پویای بازرگانی - اقتصادی ادامه می یافت.

حضور امپراتوری های روسیه و بریتانیا، با همه پیامدهای منفی از دست دادن استقلال سیاسی برای جوامع آسیای میانه و هند، منجر به دگرگونی هایی معینی در شیوه زندگانی توده های باشنده این سرزمین ها گردید. بریتانیایی کبیر و روسیه مقارن با اواخر سده نهم، از کشورهای بیشتر توسعه یافته از دیدگاه اقتصادی عصر بودند. روشن است که تحقق منافع آن ها در روند اداره مستعمراتی، مستلزم دست کم تامین حد اقل توسعه لازم زیرساخت ها در سرزمین های زیر کنترل بود. این بیشتر به ساختن راه آهن، ایجاد پست، تلگراف، بانک ها و ... ربط می گرفت. همه این نو آوری ها، در گام نخست، متوجه نیازمندی های اداره مستعمراتی بوده یا ناشی از سودمندی عملی بودند. برای مثال؛ با توجه به بعد فاصله ها در امپراتوری روسیه، برای تحکیم حضور روسیه در منطقه، راه آهن اورنبورگ - تاشکنت و نیز راه آهن ماورای قفقاز اهمیت استراتژیک داشت.

بی تردید، بیشترین این نوآوری ها برای برآوردن نیازهای اداره مستعمراتی و باشندگان اروپایی که در آن سرزمین ها حضور داشتند، بود که به گونه مستقیم به شیوه زندگانی جوامع سنتی منطقه سر و کار نداشت. با این هم، دگرگونی های معین مدنی در زندگی جامعه سنتی مستعمرات هر چه بود، رخ داد. در گام نخست، این مرتبط بود با آن که زیرساخت ایجاد شونده

به هر رو، در گستره جغرافیایی آسیای میانه و هند قرار داشت و پس از رفتن امپراتوری های مستعمراتی بر جا می ماند.

برای نمونه، اصول اساسی سیستم آموزش ایجاد شده از سوی انگلیسی ها در هند بریتانیایی، در گام نخست، برای آسان سازی اداره آن تا همین اکنون (روشن است با ویرایش هایی) در جمهوری های هند و پاکستان نافذ است. «هنوز به سال 1835 گورنر جنرال ماکولی، در هند فرم آموزشی را برای آماده سازی کادرها برای اداره مستعمراتی از جمع خود هندی ها پیاده کرد و از آنان یک لایه فرعی با خون و رنگ پوست هندی و روحیات و طرز تفکر انگلیسی، ایجاد کرد. با پویایی در این راستا، انگلیسی ها در هند به سال 1857 سه نخستین دانشگاه ها را گشایش دادند- در کلکته، بمبئی و مدارس.

به زودی پس از وصل شدن گستره شمال باختری هند با باشندگان پشتون های خاوری آن به هند بریتانیایی (با امضای توافقنامه 1893 از سوی دیورند و عبدالرحمان خان) در این جا نیز دگرگونی های همانندی آغاز گردید. هنوز «در 1911 در ایالت مرزی شمال باختری هند بریتانیایی 976 مکتب که هر آن ها 32 هزار شاگرد سرگرم آموزش بودند، 80 بیمارستان و درمانگاه، ده چاپخانه و سه روزنامه کار می کرد. به سال 1913 در شهر پیشاور- مرکز اداری ایالت شمال باختری مرزی که باشندگان آن بیشتر پشتون تباران اند، کالج اسلامی ایجاد گردید که در آتیه به دانشگاه پیشاور تحول یافت.

دگرگونی ها در گستره ایالت مرزی شمال باختری، درست همانند دیگر استان ها در بخش باختری هند بریتانیایی در بخش های زیر ساخت، آموزش و توسعه صنعتی در سال های حاکمیت بریتانیا، فصل معینی را برای کشور نو مستقل پاکستان گشودند. حال آن که، در افغانستان مستقل، پس از چندین دهه مدرنیزاسیون از سوی کابل، در آستانه کودتای اپریل 1978 برای پانزده میلیون باشندگان کشور 4185 مکتب و 76 بیمارستان، بود. شمار پزشکان به 1170 نفر می رسید. یعنی تقریباً برای هر ده هزار نفر باشندگان کشور یک داکتر. هنوز در آغاز سده بیستم، افغانستان مستقل آشکارا در توسعه نظام آموزشی، ترابری و زیرساخت، از گستره پشتون نشین استان مرزی شمال باختری هند بریتانیایی، عقب مانده بود. این امر، نقش فیصله کننده یی در دادن به آن ارجحیت بازی نمود که در آتیه پس از رفتن انگلیسی ها از هند؛ خبگان پشتون های خاوری استان مرزی شمال باختری، به ماندن در چهارچوب کشور نو مستقل پاکستان رای دادند.

به هر رو، استاتوس حایل بودن افغانستان (که در نتیجه کمپرومایس منافع امپراتوری های روسیه تزاری و هند بریتانیایی به دست آمده بود)، با آن که تا جایی شالوده عقب ماندگی این کشور را در عرصه زیرساخت در مقایسه با

سرزمین های همسایه زیر اداره بریتانیا و روسیه ریخت، به این کشور اجازه داد استقلال سیاسی خود را حفظ نماید.

پروفسور داکتر الکساندر کنیازیف

قدرت های بزرگ

و

مساله تباري [اتنيكي] در افغانستان⁴

پس از جنگ های ضد انگلیسی نیمه دوم سده نوزدهم در افغانستان، حاکمیتی که به قبایل کوچرو (کوچی) یکی از گروه های تباري [کشور] - پشتون ها تکیه داشت، بر جا ماند. پیش از تهاجم انگلیس به افغانستان، در این جا حاکمیت سیاسی به دست حلقه های محدود نخبگان پشتون بود که با مناطق زمیندار تاجیک جسته و گریخته درگیر کشاکش های پیوسته بودند - درست مانند آسیای میانه که مقارن این زمان به روسیه پیوسته بود. انگلیسی ها که در وضعی نبودند که مقاومت پشتون ها را در نبردهای رور در رو در هم بشکنند، عملاً به پشتون ها

⁴ . (برگرفته از کتاب : «جنگ افغانستان و اسلام رادیکال در آسیای میانه» - صفحات 127-133)

امکان دادند تا سلطه خود را بر سایر گروه های تباری (با به رسمیت شناختن سلطه آنان بر این مناطق) در ازای خودداری از پیشبرد سیاست خارجی ضد انگلیسی؛ قایل نمایند.

از سوی دیگر، امپراتوری روسیه نیز در این برهه در حل مساله افغانستان به سود پشتون ها، ذینفع از کار برآمد. بیشترین زمینداران در آسیای میانه و افغانستان در این هنگام تاجیک ها بودند و همو تاجیک ها - یگانه توده بزرگ پارسی زبان در منطقه بودند که به گونه سنتی به سوی تهران گرایش داشتند. در آستانه تهاجم روس ها و انگلیسی ها به آسیای میانه، همو تاجیک ها در این جا نخبگان فرهنگی و سیاسی را می ساختند. همانا فرمانروایان [بومی] تاجیک با پویایی در برابر گستره جویی روس ها در آسیای میانه مقاومت و ایستادگی می کردند. تاجیک ها در بخارا، خیوه، و خوقند فرمانروایی می کردند⁵ و زبان آن ها زبان رسمی و ادبی این دولت ها و توده های بومی بود.

روسیه و انگلیس با تثبیت و تعیین مرزهای شمالی افغانستان [امتیازات] زیر را به دست آوردند:

- یک متحد داخلی در افغانستان در سیمای پشتون های کوچرو که بدون یاری اروپاییان نمی توانستند سلطه خود را بر زمینداران با فرهنگ تر و دارا تر [تاجیک ها] پهن نمایند، یافتند. پشتون ها در مناسبات خصمانه با هیچ یک از امپراتوری های اروپایی ذینفع نبودند؛ چون پیکار با هر یک از آنان، از دست رفتن قدرت در افغانستان و بازگشت آنان به [سرزمین] دشت های بیابانی [شان] را در پی داشت.

- افغانستان به یک گستره سیاسی بی طرف پوشالی (بوفر) میان هند بریتانیایی و آسیای میانه روسی مبدل گردید. در عین حال، کشاکش میان انگلیس و روسیه بر سر تبت [نیز] پایان یافت.

- روسیه و پشتون ها سرزمین تاجیک ها را میان خود تقریباً برابانه تقسیم کردند و کنون دیگر افغانستان باثبات، زیر حاکمیت پشتون ها برای مسکو، کنترل بر پامیری های تاجیکستان را از هر دو سو تضمین نمود. با این گونه تقسیم تاجیک ها، روسیه از هرگونه تلاش برای رستاخیز (رنسانس) «تاجیکستان بزرگ» بیمه بود.

- روسیه امکان یافت تا برای پدید آوردن نخبگان نو در آسیای میانه [این بار] نه از میان تاجیک های پارسی زبان، بل از میان ترک تباران (که بی طرفی استبلشمنت را در گستره جویی در محور بسیار مرم (اکتوئل) در آن هنگام

⁵ در این جا منظور از دودمان های فرمانروایان ترک تبار مانند منغیت ها در بخارا، قون گرادها در خیوه و مینگ ها در خوقند نه، بل هسته های اصلی نخبگان است [که بیشتر تاجیک تبار بودند].

برای مسکو- «محور ایران» تامین می کردند، زمینه سازی کند.

می توان گفت که نظام برتری تباری- سیاسی پشتون ها که به آن پیمانیه برای قدرت های بزرگ پذیرا بود (و در عین حال به پیمانیه بسیار مساله امروزین افغانستان را از پیش پرداز می کرد) ناخشنودی ازبیک ها، تاجیک ها، ترکمن ها، هزاره ها، بلوچ ها و دیگران را برنینگخت که طبیعی است همواره خود را هنگام تقسیم قدرت آزوده می پنداشتند. چندین بار این ناخشنودی به خیزش های آشکار مبدل گردید (به گونه نمونه؛ خیزش هزاره ها در اخیر سده نهم) که از سوی دولت کابل سرکوب گردید. مگر همچنان آمیزش پیوسته تبارها حیثیت فاکتور ثبات را می گرفت. به ویژه در میان نخبگان افغان که هنوز در سده گذشته بیشتر هویت خود را نه با تبار، بل با محل زندگی دایمی خود باز می شناختند⁶ [برای نمونه: خوستی، قندهاری، کنری، بهسودی، کابلی، مزاری، هراتی، زابلی، هراتی، فراهی، بدخشی، پنجشیری و...- گزارنده].

این روندها در دو سده اخیر- نهم و بیستم، زمینه ساز ریختیابی گستره سرزمینی (لندشافت) بسیار پیچیده تباری- سیاسی (اتنو پولیتیک) گردیدند که به سنجش نگرفتن باریکی های آن- برای نمونه، فاکت بود و باش بخش بزرگی از باشندگان پشتونتبار پارسی گو (دری زبان) در استان های باختری و شمال باختری افغانستان که به همین دلیل به اشتباه تاجیک پنداشته می شوند- امروزه جستجوی مکانیزم موثر حل و فصل سیاسی را دشوار می سازد.⁷

این گونه، توازن تباری- سیاسی دینامیکی (شکل گرفته در مرزهای سده های نهم- بیستم)، با کاربرد مدل برتری یابی (دومیناسیون) هژمونی در تباری با مکانیزم های طبیعی تثبیت شده تاریخی همگرایی و همگونسازی (اسیمیلاسیون) که زمینه

⁶ . آ. مالاشنکو، «جنبش طالبان: هنوز زود است نتیجه گیری نماییم // مجله «آسیای میانه و قفقاز»، استکهلم، 1997 شماره 1 (7)، ص 67

⁷ . همزمان، (هرچند نه به پیمانیه آن چنان گسترده)، پراتیک کوچدهی باشندگان غیر پشتون به سرزمین های سنتی بود و باش پشتون ها دیده می شد. یکی از اهداف مشی کوچدهی غیر پشتون ها [به سرزمین های پشتون نشین- گ.] همچنان همگون سازی (اسیمیلاسیون) آن ها با پشتون ها بود. برای نمونه: بخشی از تاجیک های وادی های ننگرهار و کنر، با از دست دادن زبان و پذیرفتن نام های قبیله یی عشایر پشتون پیرامونی، «پشتونیزه» شدند. برگرفته از: محمد شاه یف، آر. «تاجیک های افغانستان در عصر جدید»، «نشریه اوچرک های تاریخ، اقتصاد و فرهنگ مادی»، شهر دوشنبه، 1991، ص. 27

را برای زدایش پیوسته تضادهای قبیله‌ی و تباری در روند مدرنیزاسیون دولت ملی افغانستان فراهم نمود، تامین می‌شد.⁸

دگرذیسی‌های جهانگیر (گلوبال) در نقشه سیاسی جهان، مربوط به جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و شکست روسیه تزاری، به سخن دیگر، دگرگونی‌های بنیادی آرایش نیروهای خارجی- ضربات جدی بر این مکانیزم باریک درونی سیاسی ثبات در جامعه افغانستان زدند. سال‌های دهه‌های 1920-1930 سده بیستم، نقشه تباری-سیاسی افغانستان را به گونه چشمگیری با «مارش پیروزمندانه دولت شوروی» به سوی آسیای میانه دگرگون ساختند [که در اثر این مارش] چندین صد هزار از باشندگان اصلی آسیای میانه: تاجیک‌ها، ازبیک‌ها و ترکمن‌ها را ناگزیر ساخت نجات خویش را در آن سوی رود پنج و آمو [در سرزمین‌های جنوب] جستجو نمایند.

توازن تباری-سیاسی در پایان سده بیستم در هنگامه کوتاهمدت (نه بی‌پشتیبانی انگلیسی‌ها در چهارچوب رویارویی با روسیه شوروی) یعنی به قدرت رسانیدن امیر حبیب‌الله تاجیک (بچه سقاء و) در کابل برهم خورد. در آن هنگام، در اواخر سال‌های دهه بیست و آغاز سال‌های دهه سی سده بیستم، عدم تمرکز قدرت، افغانستان را در آستانه فروپاشی قرار داد. برای نمونه، اندیشه ایجاد دولتی مستقل در شمال افغانستان با مرز در امتداد خط هندوکش به رهبری امیر پیشین بخارا پدید آمد. در پیاده ساختن این اندیشه، امیدهای بزرگی به سرکرده باسماچی‌های ازبیک-ابراهیم بیک لقی-گریزی از آسیای میانه بسته بودند. ابراهیم بیک فراخوان‌هایی هم به ازبیک‌ها و هم به دیگر مهاجران آمده از آسیای میانه و نیز باشندگان افغانستان داشت- «پشتون‌ها را رانده و کشور را آزاد سازید!». این ماجراجویی ابراهیم بیک، منجر به تشدید تنش‌های تازه مناسب تباری نه تنها میان پشتون‌ها و غیر پشتون‌ها؛ بل نیز همچنان میان ازبیک‌ها و هزاره‌ها در شمال کشور گردید.⁹

سرکوب آتیه نیروهای امیر تاجیک-حبیب‌الله (بچه سقاء و) و روی کار آمدن خاندان شاهی پشتونی که از 1929 تا 1973 بر کشور فرمانروایی نمودند، مکانیزم‌های لرزان ثبات تباری-سیاسی را بازسازی نمودند.

⁸ . تورونوک س. عبادی. ح.، منازعه افغانستان: پیمایش‌های اجتماعی-سیاسی // آسیای میانه و قفقاز- استکهلم، URL:Http://www.ca-c.org/journal/10_1997/st_turonok.shtml

⁹ . اسکندر، ک.، «تأثیر بحران افغانستان بر اوضاع تاجیکستان»، «جمله آسیای میانه و قفقاز، استکهلم،

URL:Http://www.ca-c.org/journal/13_1997/st_skandar.shtml

پس از پدید آبی شوروی، سیاست مسکو در منطقه به گونه اصولی تغییر نکرد. برعکس، گرایش هایی ریخت یافته در گذشته، ادامه منطقی یافتند. حاکمیت در بخارا، خیوه و خوقند به دست نخبگان سیاسی ترک وابسته به مسکو، افتاد. افزون بر آن، در روند مبارزه با باسماچی ها، حکومت شوروی مناسبات ویژه و نزدیکی با رهبری پشتون افغانستان (امان الله خان) برقرار نمود و به وی جنگ افزار و وسایل فرستاد. همانا افغانستان دوره فرمانروایی امان الله، نخستین کشوری بود که با روسیه شوروی مناسبات دیپلماتیک برقرار نمود.

پارچه سازی تباری- گستره یی پیاده شده در آسیای میانه شوروی، ادامه تقسیم سرزمین های پرجمعیت تاجیک نشین را در پی داشت. گذشته از این، از فرهنگ تاجیکی، مراکز سنتی فرهنگی و انتلکتوئل آن که بر شالوده آن مراکز، زبان ادبی تاجیکی و فرهنگ عمومی ملی تاجیک ها شکل می گرفت، جدا گردیده و بریده شدند. مراکز اصلی فرهنگی تاجیک ها- بخارا و سمرقند به گستره ازبیکستان شامل ساخته شدند. تاجیک های بومی [باشنده ازبیکستان] (که کنون شمار آنان نزدیک به دو میلیون نفر می رسد- شمار کل تاجیک ها بیش از ده میلیون نفر است)¹⁰ رسماً به نام ازبیک ثبت نام شدند.¹¹

نخبگان سیاسی ازبیکستان بر شالوده شهر تاشکنت که تکیه گاه ارتش تزاری در منطقه شمرده می شد، شکل گرفتند. در گذشته، پس از 1917 قبایل کوچرو ازبیک در نزدیکی تاشکنت جا گرفته بودند. به نوبه خود، حتا باشندگان سنتی زمیندار ازبیک که در کنار تاجیک ها در وادی فرغانه و نیز در مناطق بخارا و سمرقند بود و باش داشتند، با بی مهربی نخبگان تاشکنت روبرو گردیدند. دره فرغانه- جایی که چندین سده به دلیل فعالیت های فرهنگی، ایدیولوژیک و سیاسی تاجیک های بومی، گرایش های نیرومند اسلامی- بنیادگرایی موجود بود، منطقه یی گردید که نخبگان آن از سوی دولت شوروی چونان نخبگان کمتر مورد اعتماد نسبت به نخبگان تاشکنت نگریسته می شد.

وادی [فرغانه] را میان جمهوری های ازبیکستان، تاجیکستان و قرغزستان شوروی تقسیم نمودند. ثبات حد اقل قرغزستان و ازبیکستان با عناصر ترکی آنان دیگر مستقیماً مرتبط بود با سرکوب جنبش اسلامیستی و تاجیکی در وادی فرغانه. در جمهوری تاجیکستان شوروی، همچنان در زمینه خنثی سازی جنبش اسلامی تاجیکستان کارهایی انجام شد که نتایج آن تقریباً چنین به نظر می رسد:

¹⁰ . بر پایه آمار سال 2000

¹¹ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ماسف، آر.، «تاریخ تیر تقسیم [تاجیکستان]، دوشنبه، [انتشارات عرفان]، 1991؛ و نیز ماسف، آر.، «تاجیک ها: راندن ها و همگونسازی ها»، دوشنبه، 2003.

- در چهارچوب اداری تاجیکستان بیشتر نواحی بی مانند که برای جوامع با سنت های ملی تاجیکی اهمیت درجه دو داشتند. در واقع، تاجیک های شوروی بدون مرکز انقی گراسیونی (همگرایی) خودی مانند و چنین شد که خود را چونان مجموعه بی از [پاره] فرهنگ های از هم گسیخته منطقه بی: خجند، پامیر، قره تگین جنوبی، قیصار، کولاب تصور نمایند¹²

- قدرت در تاجیکستان، یکسره به نخبگان منطقه لینن آباد (خجند یا خجنت) - واقع در دره فرغانه، سپرده شد که در سال های حکومت شوروی زیر تاثیر برتر تاشکنت بود. منطقه لینن آباد (خجند) را رشته کوه ها از پیکره بزرگ تاجیکستان جدا می کند و اقتصاد منطقه، همه ارتباطات و مواصلات آن به ازبیکستان گرایش دارد.

ساختار نا استوار سیاسی تاجیکستان برای مسکو بس سودمند بود، [چون، همو، همین گونه ساختار «بی شیرازه»] تضمین مهمی بود از گرایش دوباره باشندگان آسیای میانه به سوی اسلام (که عمده ترین باورمندان آن تاجیک ها شمرده می شدند) از هر گونه تلاش ها و تمایلات متوجه به رستاوریون (احیای) «کشوریت» نیرومند یگانه توده اداری سنت های چندین سده بی کشورداری خودی در منطقه که به همین خاطر بیشتر از دیگر توده های بومی از استاتوس کوو برقرار شده [در منطقه]، زیانمند شده بودند.

در سال های دهه هفتاد سده بیستم، آسیای میانه با اعمار بندهای برق آبی عظیم و ذخیره های آب، وارد عصر جدید خود گردید - عصر مبارزه رو در رو به خاطر کنترل بر منابع آبی منطقه. سیر دریا از کوه های قرغیزستان سرچشمه می گیرد. سرچشمه های آمو که سراسر ازبیکستان را سیراب می سازد، در تاجیکستان و در خاک افغانستان است. سیستم پدید آمده تقسیم آب، نواحی هموار آسیای میانه را بس آسیب پذیر نموده است و ثبات سیاسی منطقه در بستگی مستقیم از کنترل بلافصل بر سر چشمه های دو رودخانه قرار گرفته است.

آنچه مربوط می گردد به حوضه سیر دریا، نا آرامی های بزرگ رخ نداد. مگر آنچه مربوط می گردد به آمو، کنترل بر مناطق کوهستانی منطقه که با باشندگان تاجیک، برای ازبیک ها که طی سال های حکومت شوروی از یک توده نیمه کوچرو به خلق کبیر زمیندار مبدل گردیده بودند، به گونه حیاتی لازمی بود. این گونه، طی سال های دهه هفتاد، در محافل رهبری شوروی اندیشه بی پدید آمد در باره لزوم استحاله (ترانسفارماسیون) جدی درونی در جامعه افغانستان و افزایش وابستگی افغانستان از آسیای میانه شوروی.

¹² . این فاکتور که در زمان موجودیت شوروی کمتر برجسته بود، در سال های نود یکی از مهم ترین فاکتورهای در روند جنگ داخلی در تاجیکستان گردید. /

در سال 1973 محمد ظاهر شاه سرنگون گردید. سال های ریاست جمهوری محمد داوود و در آغاز همچنان انقلاب اپریل 1978 توازن واقعی موجود اما شکننده تباری را در کشور نلرزانی‌دند. هم داوود و هم تره کی هر دو پشتون بودند و شاید نفس فاکتور شالوده بس مهم برای موجودیت دولت- حفظ توازن تباری را در سنجش داشتند.

با این همه، در نهایت، همو تعویض سیمای دولت که با مداخله نظامی شوروری حمایت می‌گردید، هرم سنتی تباری افغانستان را برهم زد. دولت جدید، با اندیشه های انترناسیونالیسم پرولتری وارداتی از شمال، خودآگاهی ملی اقلیت های تباری افغانستان را برانگیخت و اصول جدید تشکل نخبگان حاکم را نه بر نشانه های تباری، بل بر مبانی نشانه های ایدئولوژیک پی ریزی کرد. وارد ساختن کمپاننت بیگانه ایدئولوژیک [در روند شکل دهی نخبگان جدید] با مکانیزم های هرچند هم شکننده، مگر با آن هم سنتی و شکل گرفته ثبات تباری-سیاسی ناسازگار از کار برآمدند. نتیجه این شگرد، کانفیگوریشن شگفتی بر انگیز بازآرایی ساختار سیاسی جامعه گردید- جایی که زیر تاثیر تحکیم یابی سیاست خارجی اردوگاه های متخاصم، تضادهای عمقی تباری، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی افزایش یافتند.

درست پس از آمدن سپاهیان شوروری، اپوزیسیون مسلح افغان که در ظاهر با اندیشه های جهاد با هم متحد شده بودند، از همان آغاز در شرایط رقابت حاد گروه ها و رویارویی رهبران که از پیش امکانات حفظ وحدت سیاسی را در آینده، ناممکن می ساختند، تشکل یافتند.

این گونه، در اواخر سال های دهه هفتاد بر سر نخبگان حاکم پشتون افغانستان تهدید از دست دادن حاکمیت «آویزان» بود. بیهوده نبود که اکثریت قبایل پشتون (بی چشمداشت به منشای پشتونی هم تره کی و هم نجیب) همراه با تاجیک ها شالوده [جنبش] مقاومت در برابر ارتش شوروی را می ساختند. همو به همین دلیل، در افغانستان، شوروی ناگزیر گردید جنگ فرسایشی تباهنی را پیش برد.

هیچگونه ساختار اجتماعی- سیاسی پایدار نو در کشور ممکن نبود برپا گردد: پس از پشتون ها، تاجیک ها از دیدگاه جمعیت دوم هستند. اما شمار آنان برای نشو و نموی نخبگان جدید حاکمیت به جای پشتون ها بسنده نبود. بل حتا [برای شوروی] - با سنجش وضعیت تاجیک های باشنده آن سوی رود پنج در جمهوری تاجیکستان شوروی، خطرناک هم بود. ازبیک ها در افغانستان کم هستند و در میان آن ها نیز همچنان رسوبات سیندرم «باسماچی گری» کم پدید نمی آید. شیعیان که در بخش های مرکزی کشور و در امتداد مرزهای افغانستان- ایران بود و باش دارند، از دیدگاه تباری ناهمگون و پراکنده اند و روی

هم رفته هوادار ایران. تنها چیزی که می ماند- کاربرد مشی
انترناسیونالیستی سازی بود. از جمله در ساختارهای حاکمیت.

همو به خاطر این، با آن که شاید هم نه آگاهانه، از دیدگاه
سودمندی جیوپولیتیکی، استراتیژی نظامی- سیاسی شوروی در
روند جنگ افغانستان، در نفس خود بی مانند بود. با آن که
هم مطلقاً خشن: مادامی که ارتش شوروی «تجاوزات» افغان های
[جنبش] مقاومت را که اکثریت آن را پشتون ها می ساختند، بر
کشور دفع می کرد، در موسسات تحصیلات عالی شوروی و در صدها
کودکستان و پرورشگاه، فرزندان نخبگان هوادار شوروی که بیخی
از مردم خود گسیخته بودند، آموزش و پرورش می دیدند. تنها
در کودکستان ها در شوروی بیش از ده هزار کودک رهبران
هوادار شوروی یا فعالان دولت جدید، برده شده بودند. سرنوشت
جنگ را باید زمان و دموگرافی حل می کرد.

در افغانستان نزدیک به 140 هزار سپاهی شوروی مستقر¹³ بودند
که در بافتار آن تنها چهار تیپ کماندویی- چترباز شامل بود.
بقیه واحدها را یگان هایی تشکیل می دادند، که به پاسبانی
از شهرهای بزرگ، راه ها و... سرگرم بودند. همچنان خلبانان،
توپچی ها، نشانزن های کمین گیر، پرستاران و پزشکان. شمار این
سپاهیان برای مقابله با روش های چریکی پیشبرد نبرد در مناطق
کوهستانی آشکارا بسنده نبود. جدای از آن که به ارتش دولتی
افغانستان اعتماد نبود.

مسکو، عملاً آگاهانه یا نا آگاهانه منازعه را تا جایی به
تاخیر انداخت تا آن که در گام نخست، هم در آسیای میانه
برنامه های صنعتی سازی به پایان برسد و هم آب رودخانه های
شمال به منطقه برسد و این گونه وابستگی آن را از آمو کمتر
بسازد و دو دیگر آن که پشتون ها هم یا افغانستان را ترک
بگویند و یا بخش چشمگیر شان از میان برود تا [شوروی بتواند]
تجدید سازمان ساختار تباری- سیاسی جامعه افغانستان را بر
شالوده های نو عملی نمایند. همچنان از سوی رهبری شوروی دی
سنترالیزاسیون (تمرکز زدایی) کشور [در واقع، تقسیم کشور به
چند واحد سیاسی در سیمای دولت فدرال و یا جمهوری های
فدرال- گ.] استثناء قرار داده نمی شد.¹⁴

طی سال های جنگ، بیش از یک میلیون از افغان ها کشته شدند.
پنج میلیون (بیشتر پشتون ها) از کشور گریختند. جنگ جدا
تناسب میان گروه های تباری در کشور را دگرگون ساخت. شاید،

¹³. از جمله سی هزار نفر پیوسته به عنوان نیروی ذخیره در خاک شوروی
مستقر بودند که هر چند گاهی در نبرد ها در افغانستان نظر به ضرورت
به کار گرفته می شدند. - گزارنده.

¹⁴. لیاخفسکی الکساندر، تراژدی و شهادت افغان، مسکو، 1995- ص
6025-604 (این کتاب را گزارنده زیر نام «توفان در افغانستان ترجمه
نموده و به چاپ رسانیده است).

ریس جمهور نجیب الله - نماینده قبیله بانفوذ پشتون - احمد زی - با عدم درک این فاکت، پس از بازگشت سپاهیان شوروی از افغانستان، تدبیرهایی را اتخاذ کرد مبنی بر تغییر بافتار تباری نخبگان حاکم با تلاش بازگشت به توازن تباری شکل گرفته طی سده ها. مگر در اوضاع جدید بی ثباتی و خلای حاکمیت، این تلاش برای حاکمیت کابل به فاجعه انجامید: یکی از جنرال های موثر در حکومت نجیب - عبدالرشید دوستم از ازبیک تباران افغانستان که عملاً در آن هنگام فرمانروای استان های شمال گردیده بود، نخستین کسی بود که در برابر احیای (ریستوراسیون) بالادستی پشتون ها به پا بر خاست¹⁵. سر از آغاز 15 فبروری 1989 و تقریباً تا پایان 1995 در کشور روندهای بسیار پیچیده تباری - سیاسی رخ داد که دارای بار هر چه بیشتر افزایش تضادها میان پشتون ها و همه دیگر جوامع تباری بود که موجب آغاز مرحله دیگر منطقی تکامل روند به قدرت رسیدن جنبش طالبان بر بخش بزرگی از گستره کشور گردید.¹⁶

س. ب. پانین

مبارزه دیپلماتیک قدرت ها در افغانستان در سال های 1919 - 1921

بیست و سوم جون 1919 ، یاکف (یعقوب) ز. سوریتس (1882-1952) - در گذشته ژورنالیست و سپس نماینده تام الاختیار کمیساریای خلق در امور خارجی [وزارت خارجه] در ترکستان،¹⁷ با فیصله

¹⁵. دوبنف، آ.، «برخورد تمدن ها سودی ندارد // «مجله آسیای میانه و قفقاز» ، استکهلم، 1997، شماره 1 (7) - ص 72-77

¹⁶. جنبش طالبان و به قدرت رسیدن آن، ربط چندانی به مساله تباری در کشور ندارد. طالبان بر اساس یک توطیه خارجی روی کار آمدند. البته، روشن است که با سو استفاده از تنش های تباری - گزارنده.

¹⁷. تا اواخر سده نهم، بخشی از شمال افغانستان رسماً به نام ترکستان افغانی، سرزمین های فرارود به نام ترکستان روسی و سرزمین کاشغر که اکنون به نام ایالت سین کیانگ جمهوری توده یی چین یاد می شود، به نام

شورای کمیساریای جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی، به عنوان نماینده تام الاختیار [سیاسی] جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی در افغانستان گماشته شد.

در بافتار دیپلماتیک میسیون سوریتس که در مسکو گزیده شده بود، پنج نفر بودند که در آن، افزون بر رهبر میسیون، کسان زیر شامل شدند: ای. ام. ریسنر- سکرتر اول میسیون، و. ام. کاباک- کارشناس مسایل نظامی که از سوی شورای نظامی انقلابی جمهوری گماشته شده بود؛ و. س. تومپوفولسکی- دستیار رایزن نظامی و ای. و. یرموشنکو- سر دسته گروه پاسبانی میسیون، که از روی کرسی وی می توان گفت که رایزن نظامی میسیون شمرده می شد.¹⁸ دیگر اعضای میسیون می بایستی در تاشکنت به آن می پیوستند. مگر ترکستان از پیکر روسیه مرکزی «جدا» شده بود و اطلاعات دقیقی در باره امکانات پرواز با هواپیما تا تاشکنت در دست نبود و اعضای میسیون ناگزیر منتظر پرواز پیشتازانه ارتش سرخ در آق تپه (استان اکتیوبینسک در قزاقستان) می نشستند. تنها پاییز 1919 گروه اصلی میسیون سوریتس که آهنگ سفر به تاشکنت را داشت، سر انجام آماده شد به کابل برود.

هنگامی که سوریتس در دسامبر 1919 به کابل رسید، تصور روشنی در باره وضعیت راستین امور در افغانستان نداشت. پاییدن در ترکستان که در آن هنگام در آن جا اندیشه لزوم از سرگیری عملیات نظامی از سوی افغانستان با انگلیسی ها (به ویژه نزد فرماندهی جبهه ترکستان) چیره بود، تاثیر نیرومندی بر وی برجا گذاشته بود. وی. سوریتس در آن هنگام تردیدی نداشت که مسکو از این موقف حمایت می کند. این در حالی بود که وی هنگام گماشته شدن به کابل، از رهبری شوروی رهنمودهایی گرفته بود مبني بر «جلوگیری از عقد پیمان صلح (دقیق تر از امضای معاهده) میان افغانستان و انگلیس برای بر انگیختن برخورد جدید میان افغان ها و انگلیسی ها».¹⁹

دو روز پیش از رفتن میسیون وی به کابل، م. و. فرونزه- فرمانده جبهه ترکستان که تازه از مسکو برگشته بود، اطلاع داد که در باره گسیل «دو تیپ پیاده و مقداری جنگ افزار و مهمات»²⁰ به کابل فیصله شده است. برای اعضای میسیون شوروی، روشن بود که مرکز به رغم عقد قرار داد مقدماتی صلح افغان

ترکستان چینی خوانده می شدند که بنا به دلایل سیاسی، تقریباً همزمان هر سه نام از سوی سه کشور افغانستان، چین و شوروی کنار گذاشته شدند- گ.

¹⁸ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 2، کارتن 1، پوشه 2، برگ های 28، 29 و 45.

¹⁹ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند شماره 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2116، برگ 6.

²⁰ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 1، پوشه 101، موضوع شماره 4، برگ 101.

و انگلیس، کماکان بر آن است که وظیفه اصلی سیاست شوروی در شمال خاوری، از سرگیری نبرد میان افغانستان و انگلیس است- این بار، دیگر، با پشتیبانی اقتصادی و نظامی جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه.

سوریتس، با رسیدن به کابل، آغاز به گفتگو با افغان ها با توجه به واریانت اتحادیه نظامی- سیاسی با افغانستان نمود. مگر به سرعت درک کرد که در کوتاهمدت، کشانیدن افغانستان به جنگ در برابر انگلیسی ها ممکن نیست و با گذشتن «منافع دیرپا و مشترک هر دو کشور» در شالوده مناسبات افغانستان- روسیه، بر بستن پیمان نظامی پافشاری نکرد.²¹

دیپلومات های شوروی، به تاریخ 31 دسامبر 1919 و سپس به تاریخ 13 جنوری 1920، در نتیجه نشست چندین ساعته، اساساً با افغان ها در باره متن قرار داد آینده به تفاهم رسیدند.²² در روند این گفتگوها برای سوریتس روشن گردید که کابل نمی خواهد با روسیه به زبان دیپلماسی معاصر «موافقت نامه تفاهم» را هرگاه این موافقت نامه از پشتوانه اعداد مشخص و تعهدات کمک به افغانستان برخوردار نباشد، به امضاء برساند. او به مسکو گزارش داد کلیه تلاش های مبني بر جداسازی امضای موافقت نامه عمومی از تعیین همزمان کلیه اعداد و تفصیلات و جزییات کمک هایی که باید داده شود، به موفقیت نینجامیند و با پاسخ منفي امان الله خان رو به رو گردیدند.²³ چون به مساله ابعاد کمک نظامی، رنگ و بوی سیاسی داده شده است و ادامه گفتگوها از حل آن بستگی دارد.

سوریتس تعهدات زیرین دو طرف را بر شمرد:

- کمک نظامی روسیه شوروی به افغانستان به میزان یک میلیون روبل طلایی به عنوان یارانه سالانه،
 - گشایش قونسولگری های شوروی در جلال آباد، قندهار و غزنی،
 - جانب شوروی باید حق مناسبات بلافصل با قبایل را به دست آورد،
 - دو طرف کنوانسیون پستی و قرار داد تجاری را امضاء نمایند،
 - هر دو طرف استقلال خیره و بخارا را به رسمیت می شناسند،
- در مسکو، رسیدن اطلاعات مبني بر پیشبرد گفتگوها پیرامون اتحاد نظامی- سیاسی با افغانستان از سوی کابل و تاشکنت در باره

²¹ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 02، پوشه 2، برگ 70.

²² . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 5، پرونده ویژه 2116، برگ 3

²³ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده و یژه 2، پرونده 102، پوشه 2، برگ 70

راه اندازی عملیات باهمی نظامی بر ضد انگلیس، ناخشنودی بس بزرگی را بر انگیختند. در حالی که آرزومندی فرماندهی جبهه ترکستان بر وارد شدن افغانستان [در جنگ] در برابر انگلیسی ها، هنوز هم نیرومند بود.

کمیساریای خلق در امور خارجه، نگرانی خود را در باره آن که روسیه می تواند بر سر افغانستان با انگلیس درگیر کشاکش گردد، ابراز داشت. گ. و. چیچیرین با پیام محرمانه به ش. ز. ایلیاوا - نماینده تام الاختیار جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی در ترکستان، عضو با نفوذ کمیسیون ترکستان، با قاطعیت اعلام داشت: «ما هیچگاهی در باره اتحاد با افغانستان سخن نگفته ایم. اتحادیه دفاعی، هرگاه با انگلیس صلح نماییم، ما را در وضع بس دشواری قرار می دهد.»²⁴

سخنان کمیسار خلق در امور خارجی، پرده از روی علت اصلی نگرانی پدید آمده در مسکو و تغییر موقف آن برداشت: نزد رهبران کمیساریای خلق در امور خارجه امیدهای پدید آمدند مبنی بر دستیابی به توافق با انگلیس که می توانست جبهه ضد شوروی را فرو بپاشاند و از یک تجاوز خارجی نو جلوگیری نماید. به رغم آن که هدف رسمی گفتگوهای شوروی- بریتانیا، امضای توافقنامه تجاری میان دو کشور بود، تعیین کننده ترین مسایل هنگام تدوین و عقد آن، روی هم رفته مسایل یکسره سیاسی بودند: به رسمیت شناختن روسیه شوروی [از سوی انگلیس] به شکل د- فاکتو، خود داری از تبلیغات و اقدامات خصمانه در برابر یکدیگر، از جمله در خاور.²⁵

چون دیپلمات های شوروی، پیش از این ها، با افغان ها در باره متن قرارداد آینده به تفاهم رسیده بودند، چیزی که در باره آن به مسکو گزارش داده بودند؛ صرف نظر نمودن از طرح هماهنگ شده، می توانست جنجالی را برپا نماید و اعتماد نسبت به سیاست شوروی را در خاور لرزان سازد. از این رو، گ. و. چیچیرین، با هشدار دادن به ش. ز. ایلیاوا در باره ناروا بودن برداشتن کدامین گام های «بدون هماهنگی با مراجع مرکزی»، کوشید اشکال «تراشیده شد» قرار داد افغانستان- شوروی را جستجو نماید.

چیچیرین بدون آن که آرزو نماید که مانند گذشته در باره « اتحاد با افغانستان سخن بگوید، متمایل به آن گردید که در توافق نامه تنها در باره «ارایه متقابل کمک ها» یاد آور شود. با بسنده نمودن به وعده دادن به گسیل جنگ افزار ها،

²⁴. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2116، برگ 4.

²⁵. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: تاریخ سیاست خارجی شوروی 1917-1975، زیر نظر: اندره گرومیکو و بوریس پونوماریف، جلد 1، مسکو، 1976، صفحات 126-130.

نه نړوي انساني. در کاخ کرملین نې خواستند کداین تعهدات را در زمينه پيشبرد عملیات نظامي باهمي در صورت اعلام جنگ از سوي انگلیس در برابر افغانستان، به گردن بگیرند.²⁶

پس از چندي، کوریه دیپلماتیک پست دیگری را به کابل آورد. در دستور العمل هاي رسیده، ارقام مشخص ارایه کمک به افغانستان به چشم نې خورد. همزمان با آن، سوریتس رهنمودهایی به دست آورد از کمیسیون ترکستان مبنی بر این که در شالوده قرارداد افغانستان- شوروي اتحاد نظامي- سياسي را قرار بدهد. دیگر برای سوریتس اختلاف در مواضع کمیساریای خلق در امور خارجی و کمیساریای با صلاحیت خلق در امور خارجی ترکستان، روشن گردید. از همین رو، از دادن اطلاع در باره دستورهای به دست آورده به رهبري افغانستان خود داری ورزید و توقف گفتگوها را اعلام نمود. تنها در اوایل ماه مارچ، با تکیه بر رهنمودهای مستقیم کمیسیون ترکستان که تقاضا می نمود روند گفتگوها را ادامه دهد، به افغان ها اعلام داشت که در شالوده گفتگوهای آینده، اندیشه بستن پیمان نظامي- سياسي را خواهد گذاشت. با آن که خود دیگر به کلی با بدبینی به امکانات کشاندن افغانستان به جنگ [با انگلیس] بدون کمک کافی شوروي می نگرست.²⁷

سوریتس، نزدیک به یک ماه و نیم چشم به راه پست دیپلماتیک با دستورهای تازه بود. پست سياسي رسیده به تاریخ 4 ماه مارچ در بردارنده تقاضای بود خلاف خواست افغانستان مبنی بر «کشاندن آن به جنگ با انگلیس تا فرارسیدن بهار امسال». به دستورهای مسکو، پروتکل های نشست کمیسیون ترکستان با نمایندگان افغان در تاشکنت پیوست گردیده بود که در بردارنده برنامه بسیار گسترده اتحادیه دفاعي- تهاجمي بود. سوریتس با به دست آوردن دستورهای ضد و نقیض، راه خود را گم کرده بود. روشن نبود که چگونه با گفتگوهای تاشکنت و فیصله های اتخاذ شده در آن جا، برخورد نماید: به سان مبانی یی برای گفتگو با کابل و یا این که به سان مبنایی برای اتخاذ تصمیم نهایی.

گذشته از آن، نامه ل. م. قره خان- معاون کمیسار خلق در امور خارجی عنواني ش. ز. ایلیاوا خواستار آن بود که در گفتگوها در کابل همه چیز را به گونه یی نشان بدهید که بدون آن که به افغان ها چیزی بدهیم، به آنان چنین حالی نمایم که ما به آن ها چیزهایی خواهیم داد»²⁸ این دستور، همه نقشه ها را برهم زد و به باور ای.ام. ریسنر، ناگزیر ساخت گمان زد

²⁶ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 5، پرونده

ویژه 1، پوشه 2116، برگ 4 .

²⁷ . همان جا، برگ 61 .

²⁸ . هما جا، برگ 45 .

که حتی در صورت درگرفتن جنگ «به امارات [افغانستان] جایگاه درجه دومی در مشی آسیای میانه یی ما داده خواهد شد»²⁹

مگر افغان ها با از دست دادن شکیبایی و با آگاهی از آن که نماینده سیاسی شوروی پست دیپلماتیک را به دست آورده است، خود پیشنهاد نمودند تا گفتگوها ادامه یابد. محمود طرزی- وزیر خارجه در زمینه آن که نمایندگان شوروی نه به گونه تصادفی گفتگوها را بر هم زده اند و در لندن سرگرم جر و بحث با انگلیسی ها هستند و این که این امر می تواند در مناسبات افغانستان و شوروی بازتاب یابد، ابراز سوء ظن نمود. سوریتس با اعلام آن که بنا به اطلاعات دست داشته، جانب افغانی نیز سرگرم رایزنی ها با انگلیسی ها هستند،³⁰ این کنایه را پاسخ گفت. به راستی، به تاریخ 9 مارچ 1920 لرد چلمسفورد- وایسریای هند به دولت افغانستان پیشنهاد نمود تا گفتگوها را از سر گیرند.³¹

طرزی که برای رفتن به مذاکرات انگلیس و افغانستان در میسور آماده می شد، خواستار برپایی مناسبات دیپلماتیک با بریتانیای کبیر بود و به همین خاطر می خواست پر(کارت) برنده گفتگوهای افغانستان- شوروی را دست داشته باشد. روشن است افغان ها ترجیح می دادند تایید آمادگی رهبری شوروی را مبني بر ارایه کمک نظامی داشته باشند، با این هم خود نفس پیشبرد مذاکرات نیز مهم بود.

سوریتس، برای ترغیب کابل به ادامه گفتگوها با نمایندگان شوروی، [در دیدار] با طرزی تایید کرد که امیدوار به امضای پیمان نظامی- سیاسی میان روسیه شوروی و افغانستان است. مگر، به تاریخ 13 مارچ از کمیسیون ترکستان رادیوگرامی را از ل. م. قره خان به دست آورد که از روی آن دانست کمیساریای خلق در امور خارجی بی چون و چرا ضد اتحادیه نظامی- دفاعی با افغانستان است.³²

به باور ای. م. ریسنر، این رادیوگرام به رغم بی پیرایه بودن خود «به معنای تحول کامل» همه سیاست پیشین جمهوری سوسیالیستی فدراتیف روسیه شوروی «در افغانستان بود» : انصراف از پیمان نظامی که سوریتس ناگهانی آن را ابراز

²⁹ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ های 110-112

³⁰ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پوشه 102، برگ 46

³¹ . آدمک، ل. دبلیو، افغانستان، 1923-1990، تاریخ دیپلماتیک، برکلی و لس آنجلس، 1967، ص 141 ؛ تیپلینسکی، ل. ب.، تاریخ مناسبات افغانستان- شوروی 1919-1987، زیر نظر یو. و. گانکفسکی، مسکو، 1988، ص 53

³² . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071، پرونده ویژه 2، پرونده 102، پوشه 2، برگ 52.

داشته بود و خود داري عملي از ارايه کمک هاي ملموس که وي در گفتگوهاي 31 دسامبر 1919 و 13 جنوري 1920 وعده داده بود. سرانجام، به تاريخ 25 مارچ ميسيون ديپلماتيک شوروي پست سياسي گ. و. چيچيرين را به دست آورد که در آن، وي تاکيد کرده بود که به موافقتنامه آينده با افغانستان، نبايد رنگ پيمان نظامي داد.³³

رهنمودهاي مسکو، اين گونه، نه تنها آنچه را که سوريتهس در کابل به آن دست يافته بود، بل نيز شالوده گفتگوهاي تاشکنت را در باره اتحاديه تهاجمي- تدافعي فسخ نمود. بار ديگر، اندیشه کمک هاي نظامي يک جانبه سر از نو مطرح گرديد. مگر با ارقام مشخصي که با آن که مي شد دلچسپي کابل را برانگيخت، پيشنهاد نگريد.

به هر پيمانه که تاريخ سفر هيات افغاني براي ديدار با انگليسي ها نزديک تر مي شد، به همان پيمانه دلهره دولت کابل بيشتر مي شد. «در رهبري افغانستان، پيشنهاد انگليسي ها مبني بر از سرگيري مذاکرات، اختلافات تازه يي را بر انگيخت. نادر خان- وزير حربه و طرزي- وزير خارجه، ديدگاه هاي متضادي را ابراز مي داشتند. نادرخان در راس آن بحشي از کابينه قرار داشت که ضد گفتگوها با انگليسي ها بود و بر امضاي هرچه سريعتر قرارداد با روسيه براي ادامه پيشگيري سياست پوياي انگليسي ستيزي به ياري شوروي در مرزها پافشاري داشت. بقيه اعضاي کابينه به رهبري طرزي مي پنداشتند که نزديکي تنگاتنگ با روسيه شوروي، استقلال افغانستان را تهديد مي کند (مثال هايي آورده مي شد؛ چون: خيوه، ترکستان، اعمال فشار شوروي بر بخارا و در باره وفانکردن شوروي ها به وعده هاي پيشين ايشان در زمينه مسایل [اختلافات] ارضي).³⁴

امير، روي هم رفته متمایل به حمايت از موقف نادر خان بود. مگر مي دانست که اوضاع کنوني در مرزها با هند، از آن چه که در 1919 بود، متفاوت است.

امان الله خان بي آن که منتظر ابتکار جانب شوروي در باره ادامه مذاکرات بماند، خود سوريتهس را بار داد. ديدار که به تاريخ 27 ماه مارچ صورت گرفت، در حضور طرزي- وزير خارجه و نادر خان- وزير حربه، پشت درهاي بسته برگزار گرديد. عدم حضور ياوران خاص امير در سالون، گواه بر اشد محرم بودن مذاکرات بود.³⁵

³³. همان جا، فوند 071، پرونده ويژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ هاي 121-122.

³⁴. همان جا، برگ 124.

³⁵. همان جا، فوند 071، پرونده ويژه 2، پرونده 102، برگ 54.

افغان ها موقف واحدی نداشتند. مگر امیر و وزیر حربیه بر آن بودند که هرگاه از جنگ با انگلیسی ها ناگزیر باشد، اکنون بهترین موقع است و همه چیز بستگی به کمک واقعی دارد. در روند دیدار، محمد نادرخان مسکو را به تهاجم باهمی در برابر انگلیسی ها فرا خواند.

در گزارش سوریتس به مسکو، وی به تفصیل خواهش نادر خان را بازتاب داد: «هرگاه فرماندهی شما دست به تهاجم به خراسان بزند، [آن گاه] افغان ها آغاز به تعرض از هرات نموده و به کشاکش - سیستان ضربه وارد خواهند نمود و خیزش سراسری قبایل را برخواهند انگیخت. همه قبایل هوادار جنگ بی درنگ هستند. همه چیز بستگی به اسلحه دارد.»

این گونه، افغان ها اندیشه عملیات نظامی همزمان یکجا با ارتش سرخ و قبایل آزاد پشتون بر ضد انگلیسی ها و متحدان آن ها که بخش چشمگیر گسترده خاورمیانه و نزدیک را پس از پایان جنگ جهانی [اول] در دست داشتند، در سر می پروراندند. افزون بر آن، سوریتس رسماً اعلام نموده بود که کابل آماده است از «جنبش انقلابی در هند» و عملیات محرم نظامی بر ضد انگلیسی ها در مرز هند و افغانستان پشتیبانی نماید. این سخنان نادر خان تایید برنامه های تهاجم باهمی به هند به کمک «ارتش انقلابی هند» ایجاد شده در خاک افغانستان بود. وزیر حربیه به سوریتس اسناد محرمی را نشان داد: تصاویر محل و خطوط راه آهن در خاک هند را که باید انفجار داده شوند. افغان ها آماده بودند هیاتی را به ترکیه و همچنان به نیپال و تبت با پیشنهادهایی در باره اقدامات باهمی ضد بریتانیا گسیل دارند.

سوریتس خبر بس مهمی را برای دیپلماسی شوروی به دست آورد: بنا به پافشاری وزیر حربیه، حکومت افغانستان به نمایندگان قبایل مرزی پشتون اجازه داد تا تماس هایی مستقیمی را با دیپلمات های شوروی برقرار نمایند و حتی از طریق خاک افغانستان به خاک ترکستان شوروی بروند. این شرایطی بود که نظامیان و دیپلمات های شوروی از همان آغاز آرزوی آن را داشتند و از مدت ها پیش آن را می خواستند که این کار، میدان را در برابر آنان برای پویایی های اطلاعاتی و تبلیغاتی در مرز هند باز می کرد. افغان ها در برابر این خواست شوروی ها مدت ها (با شمردن گستره قبایل به عنوان بخشی از میهن خویش که کار در آن می توانست تنها با پادرمیانی کابل آغاز گردد)، مخالفت می کردند. سوریتس این فیصله را چونان فیصله «خیلی ها مسوولانه» که در واقع «انصراف از انحصار دفاع شونده پیشین» بود، ارزیابی نمود.³⁶

پذیرایی صادقانه از دیپلمات های شوروی که پرده از آماده گیری های پنهانی رزمی افغان ها در برابر انگلیسی ها برداشت، هیچ شک و تردیدی در مصمم بودن رهبران افغانستان، دست کم تردید خود امیر و نادرخان پرنفوذ، بر کلیه جنبه های استقلال ملی و تحکیم تخت برجا نگذاشتند. پذیرایی امیر، نماینده سیاسی شوروی در کابل را متقاعد ساخت که افغان ها تمایلاتی دارند مبنی بر دستیابی به اهداف شان از راه های سخت ابزاری که در 1919 (که طی زمان بسیار کوتاه امیر را به قهرمان ملی مبدل نمود)، به بار نشسته بود. مگر، کنون دیگر امان الله خان نمی توانست مانند 1919 بدون به دست آوردن تضمین استوار مالی و مادی، رفتار نماید. سوریتس با دادن وعده کمک نظامی به امیر در آینده ناپیدا، ناامکن بودن تهاجم گسترده ضد انگلیسی را درک می کرد. او همچنان به طرح کمیته اجرایی کمینترن، در زمینه رخنه انقلابی به هند، به یاری افغانستان، با شک و تردید می نگریست. او می پنداشت که کنون با تمایلات موجود نزد رهبری افغانستان، به آسانی می توان پای افغانستان را به تهاجم بر ضد انگلیسی ها کشانید. مگر، در آن تردید داشت که افغان ها بدون پشتیبانی چشمگیر شوروی، کدام گامی بردارند.³⁷

با این هم، در دیدار با امیر، سوریتس نمی خواست هیچ چیز مشخصی را وعده بدهد. امیر با درک بیهوده بودن به دست آوردن کمک سریع نظامی از روسیه شوروی و بالاتر از آن تهاجم باهمی در برابر انگلیسی ها، ناگزیر بود از موقف نرمتر طرزی- وزیر خارجه پشتیبانی نماید و هیات افغانی را به میسور گسیل دارد.

مگر امیر نمی توانست چنین موقف شوروی ها را با درک آن که همو آن ها افغانستان را به مذاکره با انگلیسی ها کشانیدند، فراموش نماید و ببخشد. نه تنها دور دیگر سرد شدن مناسبات دو جانبه، بل، دور باز اندیشی افغان ها در باره موقف نو شان- میان دو قدرت بزرگ فرا رسید. همو در همین وقت، [نه تنها] آرزوی کابل مبنی بر آوردن فشار نظامی به یاری روسیه برانگلیس، به یاس مبدل گردید؛ بل اندیشه های امیر به سخن ای. ام. ریسنر، از عرصه سیاست های جهانگشایانه، به عرصه سیاست های استوار بر «شالوده» خردمندان تر متحول ساختن صلح آمیز کشور» دگردیسی پذیرفت.³⁸

افغان ها به عنوان واکنش پاسخی، به موقف غیر پیگیرانه روسیه شوروی، همه پیشنهادهای اصولی یی را که در دیدار محرم با نماینده سیاسی شوروی یادآوری شده بود، پس گرفتند و انجمن مهاجران به وجود آورده شده از سوی رهبران جنبش ملی هند-

³⁷ . همان جا ، برگ 55.

³⁸ . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ 125.

عبدالرب و ت. آچاري که گره عمده پیوند دهنده میان نمایندگی دیپلماتیک شوروی و عشایر مرزی بود، فرو پاشانیدند.

دیدار هیات های افغانی و انگلیسی به تاریخ 18 اپریل 1920 در میسور آغاز گردید. هیات افغانی به رهبری طرزی، گفتگوهای بسیار خسته کننده یی را که نزدیک به چهار ماه به درازا کشیدند، پیش بردند که تنها به تاریخ 24 جون به پایان رسید. انگلیسی ها کوشیدند برپایه مناسبات دیپلماتیک را که به معنای به رسمیت شناختن نهایی استقلال این کشور بود، به تعویق بیندازند. توافق های مشخصی به جز از [پخش] اعلامیه در باره آرزومندی دو طرف مبني بر مبادله نمایندگان رسمي در آینده، به دست نیامد. افغان ها زیر فشار نیرومندی، ناگزیر بودند ناروا بودن پروپاگند ضد بریتانیایی (برای همه روشن بود که همو از سوی شوروی ها) در هند را اعلام نمایند، مگر به برهم زدن مناسبات با روسیه شوروی- آن گونه که بریتانیایی کبیر می خواست، موافقت نکردند³⁹

دیپلمات های شوروی، مادامی که نتایج گفتگوهای میسوری درکابل روشن نبود، دوگانگی وضعیت خود را احساس می کردند. افغان ها با پیشبرد گفتگوها با دو طرف رقیب، در وضعیت سودمندتری قرار داشتند. همچنان جزییات تازه تری در رفتار افغان ها پدیدار گردید. امیر، پس از رفتن هیات افغانی برای گفتگوها، اعلام داشت که می خواهد بی طرفی جدی را هم در مناسبات با انگلیس و هم در مناسبات با روسیه شوروی پیش گیرد و افغانستان را به کارزار کشاکش دو قدرت مبدل ننماید.

سوریتس که می دید که این گونه طرح مساله، سیمای مناسبات افغانستان- شوروی را از ریشه دگرگون می سازد، نمی توانست خاموش بماند. برای وی روشن بود که رهبری افغانستان می تواند بر کلیه مساعی دیپلماسی شوروی که مایل است افغانستان را هر گاه نه به عنوان همپیمان، دست کم یک ابزار گوش دهنده در مبارزه با انگلیس مبدل نماید، خط بطلان بکشد. او با نگرانی پنهان نکردنی یی حالی کرد که «افغانستان با گذاشتن نشانه تساوی میان ما و انگلیس، نبایستی به کمک ما سنجش نماید»⁴⁰.

افغان ها بی درنگ به گونه بایسته پاسخ گفتند: در میانه های اپریل، در کابل، مجلس دربار (جرگه) با حضور نمایندگان قبایل مرزی، برگزار گردید. امیر در تفاوت از سخنرانی های پیشین، بس با خونسردی در باره روسیه شوروی سخن گفت و به

³⁹ . مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، صندوق 5 ، پرونده ویژه 1، پوشه 2179، برگ 7 .

⁴⁰ . بایگانی سیاست خارجی امپراتوری روسیه، فوند 071 ، پرونده ویژه 2، پرونده 102، پوشه 2، برگ 155.

حاضران پیشنهاد کرد تا با اظهارات دوستانه بلشویک ها با احتیاط برخورد نمایند و همزمان با آن قبایل را به آن فرا خواند تا برای چندی از پیکارهای مسلحانه با سپاهیان انگلیسی دست نگه دارند.⁴¹

نمایندگان شوروی در کابل، دیگر از میانه های اپریل، از روی نامه های رد و بدل شده میان تاشکنت و مسکو آگاهی یافته بودند که خودداری کرملن از امضای اتحادیه نظامی با افغانستان، نه آن چنان به دلیل تردید در امکانات تحقق عملی آن، بل به دلیل توافقنامه در دست امضاء با انگلیس، با هراس از برهم خوردن آن بود.⁴² مگر، نبود نتایج ملموس در مناسبات شوروی- بریتانیا که مسکو به روی آن حساب باز کرده بود و تلاش های افغان ها مبنی بر از سرگیری دو باره تماس ها با انگلیسی ها، مسکو را بر آن داشت تا به عقد توافقنامه دو جانبه با کابل در گام نخست، در مقابل انگلیس شتاب نماید.

سوریتس، به تاریخ ششم ماه می، در دیدار با امیر، تمایلش را مبنی بر از سرگیری گفتگوها و در باره رهنمود حکومت شوروی مبنی بر امضای قرار داد در کابل اعلام داشت. او وعده سپرد که پیش از 22 ماه می، پیش نویس توافقنامه را به امیر پیشکش نماید. سوریتس که این بار اوضاع را بس «باریک» می پنداشت و می دانست که «چه تاثیر منفی یی را عقب نشینی جدید در این مساله، بر جا می گذارد»، از کمیساریای خلق در امور خارجی خواست که تا 22 می، ارقام مشخص کمک نظامی مورد نظر را به او اطلاع بدهند و هشدار داد در غیر آن، او [ناگزیر] ارقامی را که [افغان ها] در گفتگوهای ماه جنوری به وی ارائه نموده بودند، در شالوده گفتگوهای که از سر گرفته خواهند شد، خواهد گذاشت.⁴³

زمان می گذشت، مگر مرکز خاموش بود (پسانترها، روشن گردید که این خاموشی ناشی از آغاز آماده گیری بلشویک ها به خاطر سرنگونی امیر بخارا بود). سوریتس به تاریخ 26 ماه می ناگزیر بود به وزارت خارجه افغانستان مسوده پیشین قرار داد را گسیل دارد.⁴⁴ مگر او در تمایلات خود مبنی بر [آن که] با افغان ها به توافقنامه دو سویه سودمند دست یابد، صادق نبود. او در «نهانخانه ذهن» خود می پنداشت که بازتاب دادن ارقام و اعداد کمک نظامی شوروی در قرار داد، به معنای آغاز تحویلهای جنگ افزارها نخواهد بود. او، در ماه جون 1920، با آگاهی یابی از پاگیری مقاومت باسماچی ها در ترکستان و بخارا،

41 . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 1، پرونده 101، پوشه 4، برگ 133.

42 . همان جا، برگ 126

43 . همان جا، فوند 071، پرونده ویژه 2، پوشه 102، موضوع 2، برگ های

90-90 ب.

44 . همان جا، پرونده ویژه 1، پوشه 4، برگ 150.

اعتراف می کرد که از همه انواع کمک ها که می بایستی کنون به افغانستان ارایه نمود، «دادن جنگ افزار، «نادلبخواه» ترین آن ها است».⁴⁵

نماینده سیاسی شوروی در کابل، تنها به تاریخ ده جون، تاییدیه حجم کمک وعده داده شده به افغانستان را به دست آورد⁴⁶ و کمیسیون مشترک افغانستان- شوروی در زمینه تدوین پیش نویس قرار داد، ایجادگردید. گفتگوهای افغانستان- شوروی به تاریخ 24 جون، پس از پنج ماه گسست، از سر گرفته شد. در این روز، نشستی به مناسبت بررسی پیش نویس [تهیه شده از سوی افغانستان]، که عقد همزمان سه موافقت نامه را در برداشت: تجاری، پیمان [نظامی]- «در صورت حمله ناگهانی انگلیسی ها» و موافقتنامه در زمینه بی طرفی دوستانه؛ برگزار گردید. افغان ها خواستار کمک های نظامی- فنی بودند که ابعاد آن چند بار بیشتر از آن چه بود که سوریتس پیشنهاد نموده بود. افغان ها، همچنان، بر تضمین حقوقی انصرف جانب شوروی از تبلیغات کمونیستی در افغانستان، پافشاری داشتند.

سوریتس به محض آشنا شدن با پیش نویس تدوین شده از سوی افغان ها، آن را همچون «ناشدنی» ارزیابی نمود. او، با اعلام نمودن این که این گونه تقاضاها سوء قصد بر نظام اقتصادی شوروی است و حکومت شوروی هیچگاهی به انجام آن مبادرت نخواهد ورزید، اعتراض شدیدی بر حکومت [افغانستان] وارد آورد و سر انجام، آشکارا حالی کرد که به نمایندگی از حکومت خویش ماموریت دارد تا قرار داد را تنها بر اساس پیش نویس ارایه شده از سوی شوروی به بررسی بگیرند و به برهم زدن مناسبات تهدید کرد. اعلامیه او تاثیر چشمگیری برجا گذاشت. امیر لحن سخنان خود را آرامتر ساخت و تلاش ورزید بسیاری از بندهای پیش نویس خود را نرمتر سازد و سرانجام موافقت نمود تا واریانت ارایه شده از سوی شوروی را به عنوان شالوده گفتگوها بپذیرد.⁴⁷

هیات طرزی به تاریخ 2 اگوست به کشور برگشت و به گونه باشکوهی پذیرایی گردید. طرزی در سخنرانی خود در برابر پذیرایی کنندگان- افسران و کارمندان وزارت خارجه، در باره موفقیت آمیز بودن سفر هیات خویش سخن گفت و از آغاز عصر جدیدی برای افغانستان اطلاع داد. راستش او در باره آن که این مشی سیاسی جدید عبارت از از چه چیزی است، سخن نگفت و آن را نشکافت. از همه این ها، نمایندگان شوروی در کابل تنها یک چیز را برای خود روشن ساختند: در گفتگوهای افغان- انگلیس گسست رخ داده است که بی چون و چرا منجر به

⁴⁵ . مرکز نگهداری...، فوند5، پرونده ویژه 1، پوشه 2924، برگ 43.

⁴⁶ . بایگانی...، فوند 071، پرونده ویژه 2، پوشه 102، برگ 140.

⁴⁷ . همان جا، برگ های 110-110 ب.

محدودیت کارهای تبلیغاتی و استخباراتی شوروی در هند از طریق افغانستان می‌گردد. سوریتس، در نامه‌ها به تاشکنت و به مسکو، تاریخی 4 اگوست 1920 نتیجه‌گیری کرد: در رابطه با راه اندازی کار تبلیغاتی شوروی در هند، «پُر ما در افغانستان «رنگ»⁴⁸ خورده است.»⁴⁹

همگام با آن، نگرانی افغان‌ها، در رابطه با گزارش‌های رسیده به کابل و آوازه‌های پخش شده در باره تشدید بحران در بخارا، بیشتر می‌شد. سوریتس، بنا به رهنمود مسکو، برنامه سرنگونسازی امیر بخارا را از رهبران افغان پنهان می‌کرد و با درک جدی بودن حوادث پیش‌آینده و با هراس از واکنش منفی افغانستان، به نهایی ساختن تدوین موافقتنامه شتاب می‌ورزید.

افغان‌ها تقریباً همه بندهای اساسی پیش‌نویس ارایه شده از سوی شوروی را پذیرفتند (از جمله، همچنان در باره گشایش قونسولگری‌های شوروی در قندهار و هرات را)، منهای بندهای که در باره تبلیغات در مرز با هند بود.⁵⁰

هنگامی که پیک در باره رخدادهای بخارا، به کابل رسید، همه چیز برای امضای قرار داد برای هر دو سو سودمند افغانستان- شوروی فراهم بود و به گونه‌ای که انتظار می‌رفت، قرار داد به تاریخ 13 سپتامبر 1920 امضاء شد و دو طرف متعهد شدند آن را به تصویب برسانند. [این گونه]، این بار، کشاکش‌ها در دربار امیر، به سود گروه متمایل به روسیه (روسوفیل) به پایان رسید.

[به هر رو]، جانب شوروی انجام تعهدات زیر را به دوش گرفت:

- گذاشتن یارانه سالانه به میزان یک میلیون روبل با پشتوانه طلایی یا نقره‌ای به دسترس حکومت افغانستان؛
- تجهیزات لاین تلگراف کشاکش- هرات- قندهار- کابل،
- دادن 12 فروند هواپیما و سازماندهی آموزشگاه هوانواری،
- تحویلدهی دو بطریقه توپچی با هشت توپ پدافوند هوایی،
- دادن 3000 قبضه تفنگ و به اندازه کافی مرمی؛
- ساختن کارخانه باروت بدون دود به کابل.⁵¹

لندن، با آگاهی یابی از امضای این قرار داد، از ریشه‌یابی تاثیر شوروی در افغانستان پریشان‌گردیده و به همین سبب به تاریخ 7 جنوری 1921 هیات بریتانیایی به ریاست دابس به کابل آمد. انگلیسی‌ها هدف خود را چنین قرار داده بودند که جلو تصویب قرار داد افغانستان- شوروی را بگیرند و به امیر پیش‌نویس موافقتنامه افغانستان و انگلیس را پیشکش نمودند.

48. منظور از پر بازی (قطعه بازی یا ورق بازی) است

49. مرکز نگهداری... فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2179، برگ 8.

50. همان جا، برگ 10.

51. همان جا، فوند 62، پرونده ویژه 2، پوشه 243، برگ‌های 159-161.

در کاخ کرملن، در آغاز، امر تصویب قرار داد را به تاخیر انداختند. این کار، نه تنها با تمایلاتی مبني بر روشن ساختن موقف افغان ها پس از آمدن هیات دابس به کابل مرتبط بود، مگر، بیشتر با آن که بندهای جداگانه سند امضاء شده از سوی سوریتس برای مسکو، خوشایند نبود. حکومت شوروی تصمیم گرفت با شتاب متن جدید قرار داد را با نمایندگان رسمی افغانستان- محمد ولي خان [دروازی]، میرزا محمد خان یفتلی و غلام صدیق خان چرخي امضاء نماید. (از جانب شوروی، قرار داد را گ. چیچیرین و قره خان امضاء نمودند). در این حال، موفق شدند به تفاهم برسند که متن قرار داد امضاء شده در پاییز 1920 به گونه مقدماتی پذیرفته شود. به تاریخ 20 اپریل 1921 کمیته اجرایی مرکزی سراسری جمهوری شوروی فدراتیف سوسیالیستی روسیه، قرار داد را تقریباً بدون کدام تغییر به تصویب رسانید.

مگر در مسکو (که در وضعیت سیاسی بس ناگواری پس از امضای قرار داد جدید و تصویب یک جانبه آن از سوی شوروی قرار گرفته بودند)، هنگامی که روشن گردید که افغان ها نه تنها به گفتگوها با انگلیسی ها پایان نداده اند، بل در بسیاری از مسایل، متمایل به پذیرش خواست های آنان اند، هنگامه یی شگفتی برانگیزی برپا شده بود. سیاست آگاهانه، نیرنگ بازانه، سنجش شده و باریک بینانه و سازگار با روانشناسی افغان های دابس، به سرعت به آن انجامید که بسیاری از سیاستمداران برجسته افغانی و در گام نخست، طرزی- وزیر امور خارجه که تا این هنگام به آنگلو فوبی (انگلیسی ستیزی) نامور بود، زیر تاثیر انگلیس از کار برآمد.⁵² طرزی آماده بود با خواست های انگلیسی ها در باره ناروا بودن گشایش قونسلگری های شوروی در خاور افغانستان، در نزدیکی مرزهای هند، موافقت نماید- چیزی که توسط قرار داد 1921 افغانستان- شوروی (امضاء شده و کنون دیگر تصویب شده در مسکو)، به جانب شوروی اجازه داده می شد. در کابل می دانستند که این بند قرار داد، مهم ترین پیروزی دیپلماسی شوروی در رقابت با انگلیس شمرده می شود.

سر از بهار و تا پایان پاییز 1921، مناسبات روسیه شوروی با افغانستان در حالت بحران جدی قرار داشت: موافقت ممکنه حکومت افغانستان با برخی از خواست های انگلیسی ها، می توانست قرار داد افغان- شوروی را بی مفهوم گرداند.

شانزدهم جولای 1921، ف. ف. راسکلنیکف- نماینده سیاسی جدید شوروی، به کابل آمد. او بی درنگ احساس کرد که اوضاع بی آرام است و مبارزه قدرت ها بر سر تاثیر در افغانستان بنا

⁵². همان جا، فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2128، برگ های 3-4.

به اعتراف خود وي، «چرخیدن گردونه به سود ما را تهدید مي نمايد.»⁵³ او، در ماه اگوست 1921، در يکي از نامه ها عنواني و. اي. لينين، اوضاع را اين گونه پرداز کرد: «چنين بر مي آيد تاثير انگليسي ها با پشتوانه بس استوار ثروت سرشار دولت متحده پادشاهي بریتانیا، ديپلماسي شوروي را که در پشت سر خود چيزي جز از گرد و خاک انقلابي، انگليسي ستيزي پرهنگامه و [سراب] وعده هاي «لرزان» کمک نظامي نه چندان چشمگیر، تکیه گاهي ندارد، زمینگیر نموده است.»⁵⁴

روشن گردید که انگليسي ها، به امير، در صورت راه اندازي تبليغات ضد شوروي در کشورهاي مسلمان و در صورت انجام گفتگوها با ديگر کشورها با ميانجیگري حکومت بریتانیا، بيست هزار ميل تفنگ، بيست دستگاه توپ دور برد، جنگ افزار براي بيست گروهان تيربار، و يارانه سالانه نه کمتر از چهار ميليون روپيه، وعده داده اند. جنرال دابس اعلام نمود که حکومت وي، هرگاه افغانستان مناسبات ديپلماتیک خود را با روسيه شوروي برهم بزند و سفارت شوروي را از کابل بکشد و به اگنت هاي انگليسي اجازه دهد بدون ممانعت از راه خاک افغانستان براي پيشبرد کار بر ضد حکومت شوروي به آسیاي ميانه بروند، استقلال افغانستان را به رسمیت مي شناسد.⁵⁵

با آن که رهبري نظامي شوروي- به گونه يي که اين کار را انگليسي ها هم مي کردند-، به آوردن فشار بر حکومت افغانستان، با برگزاري چند نمايش قدرت در مرزها دست يازيدند، مگر ديپلماسي شوروي را نه اين کار، بل تنها نرمش ناپذيري انگليسي ها که از افغان ها خواستار چيزي بودند که آنان ديگر نمي توانستند با آن موافقت نمايند- بازگشت به کنترل انگليسي ها بر روابط خارجي کشور شان، [از شکست] نجات داد. افغان ها، با رد خواست هاي انگليسي ها، سر از نو در برابر لزوم تصويب قرار داد شوروي- افغان قرار گرفتند. راسکلنيکف و سوریتس، به تاريخ 1 اگوست 1921، ناگهاني براي انجام گفتگوهاي محرمانه با امير به پغمان دعوت شدند. امان الله خان با اطمینان اعلام داشت که به تاريخ 3 اگوست قرار داد با روسيه به تصويب خواهد رسيد. مگر به خاطر اين که اين عمليه موجب برانگیختن جر و بحث هاي تند در شورا نگردد، ديپلمات هاي شوروي بايد تضمين کتبي يي مبني بر تحقق برخي از خواست هاي وي (عقد قرار داد تجاري، سهل ساختن شرايط ترانزيت کالا [هاي خريداري شده از سوي افغانستان] از راه روسيه و مانند آن) بدهند.

53 . همان جا، برگ 3.

54 . همان جا، برگ 1.

55 . بابا خواجه يف، «شکست سياست ضد شوروي انگليس در آسیاي ميانه و در خاور ميانه در دوره شناسايي د- فاکتو و د- ژوري دولت شوروي» (در سال هاي 1921-1924)، تاشکنت، 1957، ص 73-74.

نشست [شورای دربار] موعود، به تاریخ 3 اگوست در کابل گشایش یافت که در آن نزدیک به 300 نفر که در میان آن ها اعضای شورای دولتی جدید قانونگذاری که مقارن آن هنگام هنوز رسماً گشایش نیافته بود: سرداران، رهبران روحانی، نمایندگان بارزگانان هندی باشند کشور و نمایندگانی از قبایل مرزی مسعود و وزیري دیده می شدند، اشتراک ورزیده بودند (به رغم آن که از همه حاضران سوگند به قرآن گرفته شد که مسایل مورد بررسی و نتایج جرو بحث ها فاش نشود، نمایندگی سیاسی شوروی به موقع گزارش کاملی از روند نشست به دست آورد).

جلسه را امیر افتتاح و آن را پیش برد. او اعلام نمود که آرزومند است دیدگاه های بی آلیشانه در باره اوضاع [سیاست] خارجی کشور را بشنود. او حاضران را با سرشت پیشنهاد های اخیر انگلیس آشنا ساخت. اعداد و ارقام کمک های انگلیسی ها را که [حاضر اند] در ازای بستن پیمان دفاعی ارایه نمایند، اعلام کرد. با پنهان نکردن این که سر باز زدن از تقاضای انگلیسی ها می تواند پیچیدگی های جدی را در مرز برانگیزد. مگر خاطر نشان ساخت که او با قرار دادن تحکیم استقلال افغانستان به عنوان هدف حکومت خود «حاضر است کشور را کارزار جنگ خونبار تازه می بگرداند تا این که به پذیرفتن کنترل بیگانه بر روابط خارجی موافقت نماید»، و به وابستگی پیشین به انگلیس بازگشت نماید. سپس خاطر نشان ساخت که روسیه شرایط دیگری را پیشنهاد می نماید که حاضر است به وی کمک های بلاعوضی ارایه نماید. او آشکارا به حاضران حالی کرد که متمایل به پذیرش پیشنهاد های روسیه و تصویب قرار داد افغانستان- شوروی است.

به هر رو، با توجه به این که امیر عملاً دیگر موقف خود را تعیین کرده بود، جر و بحث های تندي [در نشست] درنگرفت. با این هم، در چهارچوب وعده امیر مبني بر بررسی آزاد [موضوعات] ، سخنرانی های نمایندگان شورا- شیر احمد [خان] و عبدالهادی خان داوی که از بخارا برگشته بود، با موقف امیر مبیانت داشتند.

شیر احمد، با احتیاط اندیشه می را ابراز داشت در باره خطرات تهدید نظامی در صورت گسیختگی روابط با انگلیسی ها و از نامطمین بودن به دست آوردن کمک های نظامی چشمگیر از روسیه سخن گفت. سخنرانی داوی بیشتر از دیگر سخنرانان شایان توجه بود که نازکترین مساله مناسبات افغانستان و شوروی در آن هنگام، یعنی مساله بخارا را «شور» داد. او با دلهره از سرازیر شدن نیروهای ارتش سرخ به بخارا، در باره بلشویک ها، در باره کارزار تبلیغات آتیه ایستی (الحادی) که به هزینه دولت به راه انداخته اند و این که از ادای نیایش های مذهبی آشکارا جلوگیری می نمایند، سخن گفت. مگر، موقف داوی در کل

بار دوگانه داشت. او با درك آن كه از ميان دو «شر» ناگزير بايد كمتر زيان آور آن را برگزید، در آن دوره متمایل بود تا «شر» روسيه شوروي را براي كشور كمتر زيان آورتر [نسبت به «شر» انگليس] بپندارد. به باور او، بي آن كه چشم هاي خود را روي رخدادهاي بخارا ببنديم، بایسته است از روسيه كمك هاي همه جانبه به دست بياوريم (همان گونه كه ترك و پارس رفتار كردند) تا مهمترين چيز- استقلال افغانستان را حفظ كنيم.

با آن كه نمايندگان تاجران محلي هندي (كه نگران امكان کاهش چشمگير دوران تجاري [خود] با هند بودند)، در حمايت از سمتگيري هوادار انگليس افغانستان ابراز نظر كردند، موقف انگلوفيل ها (هواداران انگليسي ها) نيرومند نبود، چون امير كه گزارش اصلي را داده بود، ابراز نظر بس مشخصي نموده بود. افزون بر آن، امير، توضيحات نمايندگان شوروي را در باره قرار داد كه در آستانه برگزاري مجلس ارايه نموده بودند، به گونه گسترده به كار گرفت كه به گونه كه از كار برآمد، مهمترين فاكتر تصويب موفقانه آن گرديد. تاثير ويژه يي را بازخواني نامه راسكلنيكف در باره موقف [جانب شوروي] مبني بر خود داري از گشايش قونسولگري ها در مرز با هند، از سوي امير، بر حاضران برجا گذاشت.⁵⁶ چون افغان ها هراس داشتند كه پويائي سياسي شوروي، مي تواند وضع را در مرز ها پيچيده ساخته و افغانستان را به درگيري جديدي با انگليس بكشاند.

دربار تصميم گرفت قرار داد افغانستان- شوروي را به تصويب برساند و تقاضاي هاي اخير انگليس را رد نمايد. هنگام راي گيري، تنها هفت نفر از 270 عضو شورا عليه تصويب قرار داد قرار گرفتند. به تاريخ 14 اگوست 1921، اسناد تصويب شده ميان دو کشور، به گونه رسمي مبادله شد.⁵⁷ پس از تصويب قرار داد با روسيه، افغان ها مذاكرات با انگليسي ها را به گونه نمايشي برهم زدند. روزنامه «پراودا» [(ارگان رسمي حزب كمونيست شوروي)] شتاب زده اطلاعات تايد نشده يي را مبني بر اين كه هيات بریتانیایی ناگزير گرديده است پايتهخت افغانستان را ترك گفته و به لندن بازگردد، گزارش داد. مگر، دابس به كابل ماند.⁵⁸

پس از چندي، انگليسي ها با تلاش به حفظ شرايط تدوين شده از سوي افغان ها، با انصراف از مطالبات فزوني خواهانه، اعلام آمادگي كردند تا قرار داد افغان- انگليس را مبتي بر اصولي كه بتواند هر دو طرف را ارضاء نمايد، به امضاء برسانند. آن

⁵⁶. مركز نگهداري... فوندد، پرونده ويژه 1، پوشه 2128، برگ هاي 8-11.

⁵⁷. همان جا، برگ هاي 9-12.

⁵⁸. روزنامه پراودا، تاريخ 1921/9/6؛ گزارش ساليانه كميساري ياي خلق در امور خارجي به نهمين كنگره شوراها (1920-1921)، مسكو، 1921، ص-130.

ها پنهان نمی کردند که دیگر این قرار داد عمدتاً بر ضد تأثیر روز افزون شوروی ها در این کشور متوجه است.

قرار داد 22 نوامبر 1921 افغان- انگلیس،⁵⁹ استقلال افغانستان را تأیید و ترتیب مبادله نمایندگی های دیپلماتیک میان لندن و کابل را تثبیت نمود. این گونه، این پیشگویی راسکلنیکف تأیید گردید که «افغان ها با نگستن روابط- نه با روسیه و نه با انگلیس، استاتوس کوو (Status quo) یا وضعیت موازنه با ثبات را میان هر دو دولت برقرار خواهند کرد و با کجدار و مریز نگهداشتن روابط میان آن ها، هرگونه سود ممکنه را از هر دو طرف به دست خواهند آورد»⁶⁰

هر چه بود، می توان گفت که هیچ کدام از ابرقدرت های رقیب، از این [کارزار] کشاکش های دیپلماتیک در افغانستان، پیروزمند بدر نشدند. در حالی که جانب افغانی، به هدف اصلی خود- دستیابی به پشتوانه حقوقی وضعیت مستقل کشور و یافتن استاتوس «عضو کامله الحقوق جامعه جهانی» رسید.

⁵⁹ . برای مطالعه متن قرار داد نگاه شود به :

Gopalakrishnan R. The Geography and Politics of Afghanistan. New Delhi, 1982, 232-237, Shah ikbal Ali. Afghanistan the AfghansL.,1928 ,255-264.

⁶⁰ . مرکز نگهداری ... فوند 5، پرونده ویژه 1، پوشه 2128، برگ 2

«رد پای» ترک ها در جنبش باسماچی⁶¹ های آسیای میانه
و
موقف افغانستان
(پسنامی تاریخی، ویژگی ها، ره آوردها، برداشت ها)

تاریخ شوروی سازی آسیای میانه به پیمانۀ بزرگی با جنبش نامنهاد «باسماچی ها» گره می خورد. ریشه های باسماچی ها به ژرفنای لایه های زیست اجتماعی- سیاسی منطقه می رسد. سرشت شوروی ستیزانۀ باسماچی ها در سال های دهه های بیست- سی سده بیستم تنها یکی از مظاهر این پدیده چند پهلو است. چه همزمان، بازیگران گوناگون خارجی نیز در آن هنگام تلاش می ورزیدند از این جنبش برای بهره جستن برای منافع خود کار بگیرند.⁶²

به گونه ای که روشن است، «تأثیر ترکی» نقش چشمگیری در تاریخ پیدایش باسماچی های آسیای میانه، داشت. روشن است، تاریخ پیوندهای متقابل، تماس ها و روابط امپراتوری عثمانی و کشورهای منطقه آسیای میانه از سده های گذشته آغاز می شود. دولت عثمانی، مدت ها رهبر ویژه ترک ها و اصولاً همه جهان مسلمان- به شمول کشورهای که نزدیکی جغرافیایی و مرز مستقیم با امپراتوری نداشتند؛ شمرده می شد. همانا سلطان ترک، سر از سده شانزدهم، خیلۀ (رهبر روحانی) همه سنی ها به شمار بود.

در کشورهای بیشتر بزرگ و نیرومند آسیای میانه: امارت بخارا و خان نشین خیوه و سر از سده هژدهم، خان نشین خوقند، سنی های مسلمان بود و باش داشتند. همه این کشورها همدستان طبیعی ترک عثمانی در رویارویی با ایران شیعی- حریف عمده ترک ها در خاور، بودند. روشن است، پیوندهای ترکی- آسیای میانه یی جهت گیری ضد روسیه، هم داشت. در دربار سلطان، در باره «خطر

⁶¹ باسماچی (باسماچ، از مصدر باسماق- باصمق: حمله، هجوم، یورش، شبیخون، تک) در زبان های گروه ترکی به معنای مردان مسلح سرکش و یاغی است که می توان آن را با «عیاران» همتا پنداشت. «باسماچی»، در ادبیات سیاسی روسی به معنای «رهزن»- «رهزنان» به کار رفته است. شوروی ها شورشیان دهه های سال های 20-30 سده بیستم آسیای میانه را که در برابر حکومت روسیه شوروی به پا خاسته بودند، به این نام یاد می کردند-گ.

⁶² در این مقاله، نقش یکی از این نیروهای خارجی- ناسیونالیست های تندرو ترک، هواداران ایدیولوژی پان تورانیسم یا پان ترکیسم- «ترک های جوان» به رهبری انور پاشا در رویدادهای خونبار آسیای میانه در آن برهه بررسی می شود-گ.

روس» برای مسلمانان آسیای میانه (خیوه، بخارا) که گویا خطر «مسیحی سازی اجباری» آنان را تهدید می کرد، هنوز در میانه های سده هژدهم- هنگامی که خان نشین استراخان به روسیه پیوست، سخن بر زبان می آوردند.⁶³

پیوندهای امپراتوری عثمانی با خان نشین های آسیای میانه، در سده هژدهم- به ویژه در نیمه دوم آن، هنگامی که امپراتوری عثمانی در نبردها با روسیه، با شکست های پی در پی رو به رو گردید، بار منظم تری به خود گرفت. ترک ها می خواستند در خان نشین های آسیای میانه همپیمانانی برای جنگ های دامنه دار با روسیه، دست و پا نمایند. عثمانی ها در صورت درگیری ممکنه با روسیه به همپیمانانی که می توانستند در پشت جبهه آن «ناآرامی» های پیوسته بیافرینند، نیاز داشتند. مرزهای جنوبی روسیه با آسیای میانه، که با شبیخون های پیوسته عشایر کوچ نشین (که بازرگانی کاروان های ترانزیتی و پاسگاه های مرزی روسیه را آماج می گرفتند)، رو به رو بودند، همانا همین پشت جبهه «ناآرام» شدند.

از نیمه نخست سده نوزدهم، هنگامی که امپراتوری روسیه آغاز به پیشروی کم و بیش منظم به سوی جنوب نمود، بخشی از نخبگان نظامی کشور- جنرال ها، سخن از پرهزینه بودن و «ناصایب بودن» پیوستن کامل منطقه به روسیه بر زبان می آوردند. از جمله جنرال ا. و. ابروچف که می پنداشت که بهترین و کاراترین پاسگاه های مرزی در مرزهای جنوبی روسیه «دشت ها و بیابان های بی آب و گیاه» می باشد، که کسی توان پیمودن آن را ندارد.

در این حال، نخبگان نظامی روسیه، تراز بالای «انفجار آمیز بودن» منطقه را که با «رفتارهای ناآرام و پرخاشجویانه»⁶⁴ توده های کوچ نشین دشت های قزاق (در شمال)، اثر بسیار نیرومند اسلام و روحانیت مسلمان در خان نشین ها (در جنوب) و در کل مسایل بس پیچیده زمین و آبیاری، گره می خورد، خاطر نشان می ساختند». همه این عوامل در منطقه بی ثباتی می آفرید، که بی چون چرا می توانست از سوی دشمنان روسیه در شرایط نامساعد بین المللی بهره گیری شود- چیزی که رویدادهای مربوط با جنگ کریم، به نمایش گذاشتند.

در پاییز سال 1853 سفیران عثمانی به خوقند و خیوه و همزمان به بخارا وارد شدند و فرمانروایان این دولت ها را بر حمله به روس ها فراخواندند. و. ل. پیروفسکی- گورنر جنرال اورنبورگ در باره پویایی های اجنت های حکومت ترک در بخارا

⁶³. ا. ا. میخایلف، «نخستین یورش به جنوب»، سان پتر بورگ، 2003، برگ های 315-335.

⁶⁴. آ. آ. کالیسنیکف، «شناخت آسیای میانه در روسیه»، بیشکیک، 2006، برگ های 4-5.

و خيوه در سال هاي لشکرکشي به کریمآ به پتربورگ، گزارش داد. بر پایه گزارش گ. خ. گاسفورت- گورنر جنرال سایبريائي باختري؛ در خوقند، مربیان نظامي و استادکاران ترکي کار مي کردند. درگزارش هاي هر دو، گواهي هاي هست مبني بر اين که گماشتگان ترکي مي کوشيدند باشندگان خان نشين ها را متقاعد به «اعتماد نمودن به انگليسي ها» نمايند. اين در حالي بود که انگليسي ها به نوبه خود براي گسيل کارشناسان نظامي ترکي به خيوه و خوقند کمک مي کردند. پسان ها، پس از پايان جنگ کریمآ و در آستانه جنگ ديگر ترک و روس در سال هاي 1877-1878، سفير ترک به خان خيوه همکاري خود را در زمينه ايجاد اتحاديه کشورهاي آسيائي ميانه پيشنهاد کرد.⁶⁵

با اين هم، همانا به علت همان اوضاع، دقيق تر- به علت «دسايس انگليس» و «رفتار بد خوقندي ها، بخاراينان و خيوه يي ها» که از سوي ترک ها تحريک مي شد، روسيه ديگر نمي توانست پيشروي خود به سوي آسيائي ميانه را متوقف سازد. در اين پيوند، جنرال سويستنوف- ريس ستاد و حاکم قفقاز در باره، چنين ابراز نظر کرد: «کوچ نشين هاي آسيائي ميانه را نبايد به تابعيت پذيرفت يا ناگزير همه را پذيرفت».⁶⁶

اين گونه، پاي روسيه به بازي نامنهاد «بزرگ» کشيده شد: هر چه بود، در اوضاع ناگوار بين المللي وقت، راهي براي جزي کاربرد پيکان ديگري براي فشار آوردن بيشر اثر بخش بر انگليس- دقيق تر بر متصرفات هندي آن؛ از محور از شمال نمانده بود. اين استراتيژي، روي هم رفته صايب بودن خود را ثابت کرده بود: در اواخر سده نزدهم، انگليس با به رسميت شناختن آسيائي ميانه به عنوان گستره زير اداره روسيه، ناگزير به همکاري با آن گرديده بود.

در اين پيوند، جهت گيري ترکيه در سياست آسيائي ميانه يي آن به آلمان، کاملاً طبيعي مي نمايد. آلمان به نوبه خود، تلاش مي ورزيد به گونه غير مستقيم بر اوضاع نظامي- سياسي در مرزهاي «ناآرام» آسيائي ميانه امپراتوري روسيه از طريق ترکيه تاثير بيندازد. به ويژه، اين امر در سال هاي نخست سده بيستم و بعدها در سال هاي جنگ اول جهاني، نمايان گرديد.

در اين رابطه، ياد آور مي شويم، که امپراتوري عثماني کوشش مي نمود تا بر منطقه با بهره گيري از دستاويز ايدئولوژيک پان ترکيسم، که با پويائي از سوي قدرت هاي غربي (در آستانه جنگ جهاني اول- در گام نخست، آلمان) پشتيباني مي شد، بهره گيرد. براي مثال، خ. ب. پاکسوي- دانشمند ترکي از قول منابع

⁶⁵ . براي به دست آوردن آگاهي هاي بيشر در اين باره، نگاه شود به :
آ.آ. ميخايلف، برگ هاي 335-397 .

⁶⁶ . جستار از: آ. آ. کالسنیکف... برگ 6.

و کارهای مولفان سرشناس سده نوزدهم - آغاز سده بیستم⁶⁷ می نویسد که «پان ترکیسم اصلاً اختراع خود ترک‌ها (یا تورک‌ها) نه بل، اختراع خاورشناسان و سیاستمداران، به منظور توجیه راه اندازی یک سلسله کامل جنگ‌های صلیبی برضد توده‌ها و کشورهای آسیای میانه بوده است.⁶⁸

البته، در خود این دیدگاه نیز اندیشه ترکی‌گرایی و ترک مرکزی ویژه بسیاری از مولفان ترکی دیده می‌شود. مگر در آن می‌توان هسته خردگرایی را پیدا کرد: قدرت‌های غربی روشن است که بی‌تردید در دامن زدن به ایدئولوژی پان‌ترکیسم، با هدف رویارویی با تأثیر روسیه در آسیای میانه ذینفع بودند. به هر رو، این ایدئولوژی در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم از سوی نخبگان نظامی و روشنفکران ترکی آلمان گرا به عنوان یک جنگ ابزار به کار گرفته شده بود.

دیرتر (در آستانه و در روند جنگ اول جهانی)، همانا زیر درفش همین ایدئولوژی و دکتین، سیاست دولت جوان عثمانی در آسیای میانه، روی دست گرفته شد. در مجبوحه جنگ جهانی اول، افسران استخبارات دولت عثمانی در سرزمین آسیای میانه با داشتن کار رسمی بیشتر زیر نام «کارمندان عرصه معارف ملی» کار می‌کردند. این افسران زیر پوشش «پویایی‌های روشنگرانه»، اندیشه‌های پان‌ترکیسم را در آسیای میانه پخش می‌کردند.

عامل «ترکی» (دقیق‌تر، عامل ترکان جوان) در آسیای میانه در جهت‌گیری ضد روسی آن به ویژه در رخداد‌های مرتبط با «شورش نام نهاد آسیای میانه سال 1916»، پدیدار گردید. برای ترکیه سلطانی (و گسترده‌تر برای آلمان) - دشمن روسیه در جنگ جهانی اول، بس مهم بود تا از «ستون پنجم» در مرزهای جنوبی امپراتوری روسیه کار بگیرد. شایان یادآوری است، که به پنداشت ما، ارزیابی «شورش سال 1916» از آوان آن، از دیدگاه سرشت و جهت‌گیری آن به عنوان یک شورش ضد روسی، درست نیست.

نمایندگان بومی سرمایه رباخوری - بازرگانی، زمینداران بزرگ (صاحبان کشتزارهای پنبه) و کارخانه‌داران که «سران نو مسلمان» را تشکیل می‌داند و با اداره روسی منطقه ارتباط داشتند، در آغاز، نه تنها از شورش پشتیبانی نکردند، بل نیز، برعکس، با کمک به حکومت تزاری به سرکوب آن مساعدت کردند. آخر، هو همین لایه باشندگان ترکستان، «مسببان» بلافصل

⁶⁷ از جمله سخن بر سر کارهای ا. د. توین بی (1889-1975)، تاریخدان انگلیس، استاد دانشگاه لندن، و نیز همکار وزارت خارجه بریتانیای کبیر است.

⁶⁸ H. P. Paksoy. Turkistan-bagimsizlik.Savasi // <http://www.ukans.edu/ibetext/texts/paksoy-6/cae12/html>.

تهی شدن دهقانان بومی در سال های اخیر موجودیت امپراتوری روسیه،⁶⁹ بودند.

شورش های دهقانی نه تنها انگیزه های ملی، بل نیز اجتماعی- طبقاتی داشتند. مگر، به پیمانۀ بزرگی در سایه پویایی های افسران استخبارات ترکی، شورش همچین رنگ و بوی ضد روسی به خود گرفت. در منابع و آثار ترکی، گزارش هایی به ویژه در باره پویایی های پرشور انور پاشا- آجودان آینده و خواجه سمیع بای- افسر ترکی در این محور در سرزمین سمی ریچی (هفتروود) و فرغانه آسیای میانه،⁷⁰ دیده می شود.

شورش در فرجام درهم کوبیده شد. مگر تنش در سرزمین ترکستان مدت ها بیداد می کرد. در سال 1917 برای مثال؛ طی یک سال، شمارکل خیزش های رنگارنگ که بیشتر از سوی اداره بومی چونان «یورش های تاراجگرانه» ارزیابی و پرداز می شد، سر به 547 مورد می زد. تنها در استان فرغانه شمار این گونه خیزش ها تا 324 مورد می رسید.

در آینده، در سال های نخست حکومت شوروی، در نتیجه حل نشدن مسایل اجتماعی پیشین و تضادها در منطقه و افزودن مسایل تازه به آن، همانا این شورش ها به پیمانۀ چشمگیری بار سیاسی- ملی پیدا کردند و شالوده یی را برای گسترش جنبش باسماچی گری که در آن آشکارا رد پای شورش های سال 1916 دیده می شود، ساختند.

همان گونه که روشن است، نظر به نتایج جنگ جهانی اول، آلمان شکست بی قید و شرطی خورد و عملاً امپراتوری عثمانی هستی خود را از دست داد (از میان رفت) و امپراتوری روسیه هم در اثر پیامدهای جنگ جهانی اول و نیز توفان های ژرف اجتماعی درونی فرو پاشید. در نتیجه این، در منطقه آسیای میانه «خلای قدرت» ویژه یی ایجاد شد. حکومت شوروی در نخستین سال های موجودیت در سرزمین آسیای میانه خیلی ها ضعیف بود و در واقع تنها در شهرها وجود داشت. افزون بر این، در طی سال های 1918-1919 سراسر ترکستان با جبهه جنگ میهنی از مرکز روسیه جدا شده بود.

مناطق روستایی جنوب ترکستان را جنبش باسماچی ها فرا گرفته بود که ناسیونالیست های ترکستانی نیز برای تاثیر گذاری بر

⁶⁹ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این باره نگاه شود به: ر.گ. لاند، «اسلام در تاریخ روسیه»، مسکو، 1995. و نیز ا. ی. پیلیف، باسماچی ها در آسیای میانه: سیمای کلی و ویژگی های منطقه یی در سال های (1918-1934). بیشکیک، 2006.
⁷⁰ . ا. پیلیف، برگ های 83-88.

آن، در تکاپو بودند. پیوند باوري این جنبش با شورش سال 1916 آشکارا دیده می شد. در مرز سال های 1920 - 1919 اوضاع (برای شوروی ها) تا اندازه یی تثبیت شد. مگر در نتیجه «شوروی سازی» خان نشین خیوه و به ویژه امارت بخارا سر از نو تیره شد.

به گواهی نمایندگان فرماندهی ارتش سرخ جبهه ترکستان، لشکرکشی ارتش سرخ به بخارا «به سود گرویدن جمعیت به روند انقلاب، نتایج چندان کارایی نداد»، با آن که این لشکرکشی برای واحدهای نظامی یی، که در آن شرکت کرده بودند، بسیار گران تمام شده بود.⁷¹ از سوی دیگر، نه همه نمایندگان گروه بندی های انقلابی خیوه و بخارا که به گونه فرمولیته یاوه های کمونیستی را پذیرفته بودند، با ایده «شوروی سازی منطقه» موافق بودند. در بخارا، در رده های رهبری جمهوری تازه اعلام شده شوروی خلق بخارا، جناح آشکارا ناسیونالیستی یی پدید آمد که بر سوق دهی کشور به راه «دمکراسی ملی-بورژوازی»، «دستیابی به رهایی کامل از استعمار شوروی»- «وراث استعمار روسیه»، سنجش داشت. این گروه برای رسیدن به اهداف خود با اتکاء به کمک همان باسماچی ها و نیز سازمان های رنگارنگ زیر زمینی دارای جهت گیری های ناسیونالیستی که آغاز به شکل در متصرفات مسلمان نشین امپراتوری روسیه کرده بود، سنجش داشت.

افسران ترکی نقش بس چشمگیری در سیاست جمهوری های خیوه و بخارا، بازی می نمودند. آن ها که در آغاز از سوی دولت ترازوی به عنوان اسیران جنگی به منطقه گسیل شده بودند، دیگر از سوی دولت های نو برای تشکیل ارتش های ملی و آماده سازی کادرهای نظامی برای این ارتش ها، فعالانه جلب شده بودند. در این اوضاع، رهبری حزب ترک های جوان «اتحاد و ترقی» (به ویژه رهبران آن- گروه نام نهاد «تریومویرات» (سه گانه) که در سال های جنگ جهانی اول در ترکیه سلطانی عملاً قدرت را در دست داشتند)، بر آن بودند که تلافی شکست های ایشان در جنگ جهانی اول بیخی ممکن می باشد.

اوضاع آسیای میانه از دید آنان کاملاً برای پیاده ساختن آرمان های «پان ترکیزم» و تاثیر ممکنه آتیه بر وضع خود ترکیه که دیگر در آن کمالیست ها (که شرایط ترک خصمه مودرس و قرار داد صلح شمال سال 1920 را در پی آن⁷² به رسمیت نمی شناختند)، با پویایی عمل می کردند؛ مناسب می نمود.

⁷¹ در همان جا برگ 77

⁷² قرارداد به تاریخ 10 اگوست، سال 1929 از سوی نمایندگان کشورهای انتانت و کشورهای یی که به آن پیوستند، از یک سو و ترکیه عثمانی از سوی دیگر، امضا شد. بر اساس شرایط آن، متصرفات امپراتوری عثمانی در خاور نزدیک و در اروپا میان قدرت های بزرگ اروپایی پیروز جنگ جهانی اول تقسیم شد. افزون بر آن، اصولاً ترکیه امکان دستیابی به دریای

با این هم، در سال های 1920-1921 اوضاع برای نیروهای رهایبخش ترکیه به رهبری مصطفی کمال (آتا ترک) بیشتر بحرانی می نمود: ارتش یونان با پشتیبانی انگلیسی ها بخش گسترده سرزمین اناتولی را اشغال نموده بود. در صحنه بین المللی، از دیدگاه حقوقی در ترکیه حکومت هنوز به سلطان متعلق بود. گذشته از آن، در دنیای مسلمان (از جمله در آسیای میانه) سلطان ترک هنوز به طور سنتی به عنوان خلیفه (رهبر) روحانی همه مسلمانان، موجب احترام شمرده می شد.

ترک های جوان همه این نکات را به سنجش گرفته بودند. در نتیجه، در طی سال های 1920-1921 جمال پاشا⁷³ و اسماعیل انور پاشا - دو تن از رهبران ترک های جوان، به نوبت در آسیای میانه حضور یافتند. در آغاز، آن ها با پشتیبانی حکومت مرکزی شوروی، به آسیای میانه چندی پیش «شوروی سازی شده»، آمدند. رهبران ترک های جوان با تعقیب اهداف خودشان در راه متحد ساختن همه ترک آسیا در یک کشور زیر چتر ترکیه برای کمک به روسیه شوروی رو آوردند. رهبران پیشین «تریمویرات» هنگامی که هنوز در مسکو بودند، برنامه «لیگ جهان اسلام»، و سپس «اتحادیه⁷⁴ انقلابی اسلامی» را مطرح کردند. این سازمان ها هدف مبارزه با «امپریالیسم انگلیس» در خاور و کاربرد «بنیه جنبش باسماچی گری»، را در این راستا پیش روی خود گذاشته بودند.

دولت روسیه شوروی که آرزومند تقویت تاثیر بلشویک ها در خاورمیانه و آوردن فشار بر سیاست بریتانیای کبیر بود، مناسب دانست به جمال پاشا و انور پاشا کمک نماید. در نتیجه، با پشتیبانی دولت شوروی هر دو از آسیای میانه سر برآوردند (برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این زمینه نگاه شود به: پانویس مقاله کمال عبدالله یف). جمال پاشا در سال 1920 با طرح «نوسازی ارتش افغانستان» به افغانستان فرستاده شد و انور پاشا در پاییز سال 1921 با اعتبار نامه شوروی با گرفته وظیفه «جلب باسماچی ها به سوی حکومت شوروی» به بخارا آمد.⁷⁵

مدیرترانه را از دست داد. آبناهایی کنستانینوپل (قسطنطنیه) و دریای سیاه زیر اداره بین المللی سپرده شد. «جلسه کبیر ملی ترک» که در سال 1920 در آنکارا (که در آن هنگام به نام آنگورا یاد می شد و پسان ها به انقره تغییر نام داد و سرانجام هم آنکارا خوانده شد) ایجاد شده بود، به رهبری مصطفی کمال از به رسمت شناختن و تصویب شرایط قرار داد، سر باز زد.

⁷³ جمال پاشا کرسی وزیر نیروی دریایی امپراتوری عثمانی را داشت. به همین ترتیب انور پاشا کرسی وزیر جنگ و رییس ستاد ارتش آن را .

⁷⁴ B. Paksoy.Op.cit

⁷⁵ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در زمینه نگاه شود به : ک. عبدالله یف و بلجوان. مرگ «هلندی» پرنده خاور، //تاریخ در سیما ها// ، سایت انترنی فرغانه رو.

خودنمایی افغانستان در برنامه های ترک های جوان در خصوص احیای مجدد «توران کبیر» در سده بیست، تصادفی نبود. افغانستان از دیدگاه گیتایی در «نقطه گرهگاه» مرکزی خود ویژه آسیای میانه قرار دارد، که چونان تخته خیز بس مناسب برای جنگ های استیلاگرانه (جهانگشایی) هم در محور جنوب و هم در محور⁷⁶ شمال به شمار می رود. به این سرزمین در درازای سده ها به نظر لشکرکشی های استیلا گرانه در محور هند دیده می شد، مگر از سده نهم با آغاز عهد «بازی بزرگ» در سیمای «کلید» خود ویژه یی برای گشودن آسیای میانه، تبارز نمود. با این هم، این کشور نه همیشه به سان یک کشور، تنها به لحاظ وضع استراتژیک خود اهمیت داشته است.

امپراتوری احمد شاه درانی، از همان آغاز تاریخ دولتمداری خود- از میانه های سده هژدهم،⁷⁷ یکی از نیرومندترین دولت های اسلامی در خاور میانه بود. بسیاری از کشورهای مسلمان آسیا با هدف به دست آوردن یک متحد قوی، به برپایی روابط دیپلماتیک با آن تلاش می کردند. بسنده است گفت، که حکام آسیای میانه- خان های قزاق و خوقند برای مبارزه با امپراتوری سین و جلب کمک به احمد شاه رو می آوردند. امپراتور عثمانی می کوشید در سیمای افغانستان سنی، متحدی در مبارزه با رقیب دائمی خود- ایران، بیابد.

افغانستان، در نیمه دوم سده نهم ضعیف شده و به یک دولت از دیدگاه سیاسی وابسته به انگلیس، مبدل گردید. مگر، در نتیجه سومین جنگ با انگلیس در 1919 به رهبری امان الله و جوانان افغان دوباره استقلال سیاسی پیدا کرد. محور آسیای میانه بنا به یک رشته علل، بی درنگ برای حکومت افغانستان اهمیت زیادی پیدا کرد. برای مثال، بازارهای بخارا (روی هم رفته، بازارهای آسیای میانه در کل) در شرایط انزوای سرزمین آسیای میانه که با جبهه های جنگ میهنی از بازارهای روسیه تجرید شده بود؛ مقادیر بزرگ کالاهای انگلیسی- هندی را از که طریق افغانستان وارد می شد؛ جذب می کرد. این در حالی بود که درآمدهای ترانزیتی، بخش چشمگیر در آمد افغانستان را تشکیل می داد.

76. ل. ی. سوماروکف، ا. ا. سنیریف، در باره «عامل سوم» و صلح دوستی در مساله آسیای میانه // طرح های همکاری و همگرایی برای آسیای میانه : آنالیز قیاسی، امکانات و چشم اندازها، مدارک کنفرانس بین المللی خجند، 26-27 جون سال 2007، بیشکیک، 2007- برگ 35

77. احمد شاه درانی- رهبر عشیره پشتونی «عبدالی» افغانی، در سال 1747 به عنوان پیشوای همه عشایر کوچ نشین افغانی برگزیده شد و این گونه، بنیادگذار نخستین دولت افغانی در تاریخ خودی شد. سرزمین امپراتوری درانی در نتیجه جنگ های استیلاگرانه احمد شاه، از خراسان تا دهلی و سین زیان پهن بود.

افزون بر این، در شرایط سست شدن موقت تاثیر روسیه در آسیای میانه و خان نشین ها،⁷⁸ بخشی از نخبگان سیاسی افغانستان، ایده ایجاد «کنفدراسیون اسلامی کشورهای آسیای میانه» در واقع به رهبری افغانستان،⁷⁹ را در سر می پروراندند. با این هدف، افغانستان از شیر محمد بیک [معروف به «کور شیر مت»-گ.] - یکی از فرماندهان باسماچی های فرغانه پشتیبانی مسلحانه می کرد. چنانی که طی سال های 1920-1921 «مجاهدان» آسیای میانه در آموزشگاه نظامی خان آباد آموزش می دیدند.

کمیته «اتحاد و ترقی»، همه این اوضاع را در پهلوی تقویت نسبی موقف بین المللی افغانستان در سال های 1919-1920 برای رسیدن به اهداف خود در آسیای میانه مساعد ارزیابی می نمود. با تلاش های جمال پاشا، مربیان نظامی ترکی (که قبلاً به عنوان اسیر نظامی در آسیای میانه بودند)، در ارتش افغانستان آغاز به کار کردند. انور پاشا که هنگام حضور در مسکو، با «پذیرایی گرم» سفارت افغانستان رو به رو شده بود، از دولت افغانستان چهار هزار فونت استرلینگ برای «هزینه» اندیشه های جهانشمول خود گرفت.⁸⁰

با این هم، آوندهای هست گواه بر آن که افغانستان بیشتر به بخش «پان اسلامیستی» برنامه های او، که مرتبط با آرمان رهایی مسلمانان خاور از تسلط انگلیس بود، دل بستگی داشت تا به اندیشه های پان ترکیستی اش. در نتیجه، انور پاشا به گونه نهایی با پیوستن به باسماچی های بخارا و با تلاش برای متحد ساختن همه باسماچی ها زیر فرماندهی یکپارچه، تنها کمک های محدودی از افغانستان⁸¹ به دست آورد.

موضعگیری روسیه شوروی (پس از شوروی سازی خیوه و بخارا) که به روشنی تمایل تحکیم تاثیر سیاسی- نظامی خود بر آسیای میانه و نیز فاکت حضور واحدهای ارتش سرخ در بخارای خاوری را تبارز داده بود، آشکارا به معنای پایان همه برنامه های بزرگ افغانستان در قبال آسیای میانه بود.

پشتیبانی افغانستان از باسماچی های آسیای میانه به رهبری انور پاشا، با ایدئولوژی پان ترکیستی اش، در فرجام برای آن

⁷⁸. دولت روسیه شوروی در سال 1917 رژیم تحت الحمایه روسیه را که قبلاً بر امارات بخارا و خان نشین خیوه معتبر بود، لغو کرد. این گونه، هر دوی این کشورهای تحت الحمایه، مستقل شدند.

⁷⁹. ا.ی. پیلیف،... برگ های 161-162

⁸⁰. نگاه شود به: ک. عبدالله یف،.....

⁸¹ به گزارش های سرویس های اطلاعاتی ستاد گروه سپاهیان بخارای جبهه ترکستان، ارتش انور پاشا از افغانستان تا هشتصد قبضه تفنگ سیستم های مختلف و نیز هشتاد اشتهر با جنگ افزار و فشنگ و مرمی به دست آورده بود. همچنین از افغانستان برگ های تبلیغاتی «به زبان های روسی و بومی برای بخش در میان باشندگان و یگان های روسی آورده شده بود. [بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 272، پرونده ویژه 2، پوشه 97، برگ های 55-59].

کشور می توانست تنها به معنای بی ثباتی اوضاع بی آن هم پیچیده تباری در ولایات شمالی باشد- چیزی که چندی دیرتر در انقلاب بچه سقاء در جنوری 1929، روی داد.⁸² پتنسیال بزرگ سیراتیزم (جدایی خواهی) را می توانست جامعه بزرگ قرغیز که از سده هفدهم در پامیر افغانی و در منطقه دهلیز و اخان بود و باش داشتند، به نمایش بگذارد.⁸³ این گونه، حکومت افغانستان می توانست با کمال میل، انور پاشا را به عنوان کارشناس نظامی و حتا به عنوان فرمانده نیروهای مسلح افغانستان بپذیرد، مگر هرگز نه چونان ایدئولوگ پان ترکیسم!

افزون بر این، برای افغانستان با توجه به واقعیت های اوضاع بین المللی آغاز سده بیستم سودمند نبود مناسبات خود را با روسیه شوروی (بعدا شوروی) تیره سازد. حکومت افغانستان به رهبری امان الله خان با همکاری با ترک های جوان به پیمانانه کافی خردمندانانه و واقعبینانه اوضاع را «در تراز جهانی» ارزیابی نموده و به همین دلیل با روسیه شوروی در آغاز سال 1921 قرار داد دوستی بست.⁸⁴ در کابل، سر انجام به این نتیجه رسیدند که مناسبات دوستانه با روسیه شوروی دستاویز وزن تر فشار دیپلماتیک بر بریتانیای کبیر خواهد بود تا چسپیدن به برنامه های ناسخته و موهوم ترک های جوان در آسیای میانه.

به گواهی منابع آرشیوی، فرماندهی شوروی به نوبه خود «با اطلاعات در باره کمک کابل به باسماچی های انور پاشا با احتیاط زیاد برخورد می کرد». مگر بازرسی های نهایی و گواهی های اسیران تایید کردند که «حکومت افغانستان به راستی به انور پاشا کمک می کرد. هر چند هم ناچیز». (نگاه شود به: بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 272، پرونده ویژه 2، پوشه 97، برگ 55). مگر این جا بایسته است خاطر نشان سازیم که این کمک به پیمانانه بزرگ، در سایه کوشش های مهاجران سیاسی بخارایی (از جمله عثمان خواجه یف- رییس پیشین کمیته اجرایی مرکزی جمهوری توده یی شوروی بخارا و علی رضا- فرمانده نیروی پلیس

82. برای مثال؛ ابراهیم بیک یکی از رهبران باسماچی های بخارایی شمالی که به سرزمین افغانستان گریخته بود، توانست در کوتاهمدت در افغانستان از همتباران ازبیک لقی خود یک دسته بی یک هزار نفری گرد بیاورد و در جنگ ها در برابر هواداران امان الله- امیر واژگون شده، شرکت کند.
83. برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ا. ا. کنیازیف. «در باره تاریخ وضعیت کنونی و بازگشت قرقیزهای افغانی به میهن شان».

84. باید بیفزاییم که افزون بر سودمندی جیوپولیتیک، کابل قرار بود برتری همکاری اقتصادی با مناطق مرزی شوروی را ارزیابی نماید (برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در این باره نگاه شود به: ا. ا. کنیازیف، «اوضاع اقتصادی در ولایات شمالی- خاوری افغانستان و مسایل تامین امنیت منطقه یی// مجله افغانستان و امنیت آسیای میانه// شماره 1، زیر نظر: ا. ا. کنیازیف، بیشکیک، 2004. برگ های 33-56

ملي بخارا) که به افغانستان گریخته بودند، انجام می شد. شایان یادآوری است که علی رضا- افسر پیشین ارتش ترکیه بود.

پس از سرکوب نیروهای انور پاشا، از سوی «گروه سپاهیان بخارا» ارتش سرخ و کشته شدن خود او در ماه اگوست سال 1922، افغانستان که مایل به تیرگی روابط با روسیه شوروی نبود، به تدریج تماس های خود را هم با باسماچی های درگیر جنگ در آسیای میانه و هم با نمایندگان مهاجران سیاسی آسیای میانه، کاهش بخشید و کمربند ساخت.

از همین رو، دولت کابل بر رفتن نمایندگان مهاجران آسیای میانه از کشور، به ایران یا به ترکیه،⁸⁵ پا می فشرد. پسان ها، کابل تا جای امکان می کوشید از ارزانی کدامین پشتیبانی به باسماچی ها و مهاجران گریزی آسیای میانه که در سرزمین افغانستان پناه گزیده بودند، رو گرداند. با آن که مساله آوارگان آسیای میانه که در پیامد سرکوب باسماچی های بخارای خاوری، آن دیار را ترک گفته و به سرزمین افغانستان آمده بودند، به حد کافی شدید بود. آن ها به حفظ ارتباط با هم عشایری های خود که در خاک شوروی مانده بودند، ادامه می دادند.

پس از کشته شدن انور پاشا، فرماندهی دسته های باقی مانده باسماچی های بخارای خاوری زیر فرمان او را خواجه سمیع بای- افسر دیگر ترکی به دست می گیرد (در برخی از اسناد و خاطرات شماری از شرکت کنندگان رویدادها، گاهی از او به نام سلیم پاشا یاد شده است). در میانه های سال 1921 حاجی سلیم بای، با تحمل شکست های پیهم از یگان های ارتش سرخ، زخمی شده، جبهه باسماچی ها را ترک و به افغانستان می گریزد.

در افغانستان، او با نمایندگان مهاجران بخارایی دیدار و طرح های خود را مبني بر به دست آوردن کمک های مالی چشمگیر برای جنبش باسماچی ها، از ناسیونالیست ترک مخالف مصطفی کمال پاشا که «در میان آن ها سفیر ترک در تهران» نیز بود، به آگاهی آن ها رسانید.⁸⁶ مگر در آینده، بنا به علل ناپیدایی، گریزیان ترکستانی هرگونه ارتباطی با وی را برهم زدند.

سازمان اطلاعات انگلیس این وضع را چنین تفسیر کرد: «این رویداد نشان می دهد که به چه پیمانۀ مداخله مستقیم ترک ها از سوی رهبری جنبش باسماچی ها [از سوی مهاجران ترکستانی] منفی ارزیابی شده بود».⁸⁷

⁸⁵ . زکی ولی طوغان خاطرات، «مبارزات مسلمانان ترکستان و دیگر ترک های خاوری برای موجودیت ملی و فرهنگ»، مسکو، 1997، برگ 392

⁸⁶ . Fraser G. Basmachi-I // Central Asian Survey. 1987, Oxford. Vol.6 , № 1, P.65-64

⁸⁷ . ا. ای. پیلیف. برگ 94

در همین باره زکی ولي طوغان (1890-1970) یکی از اندیشه پردازان باشقیری تبار «مبارزه برای استقلال ترکستان»، (در آینده تاریخ نویس و زبانشناس نامدار)، به انور پاشا نوشت: «ما از شما می خواهیم که ترکستان کبیر قربانی سیاست شما در خاور میانه به خاطر نجات جهان اسلام نگردد...»⁸⁸

اندیشه های ترک های جوان، در پیوند با عامل آسیای میانه، تاثیر چندان کارایی بر سیاست افغانستان برجا نگذاشت. چنانی که در خود ترکستان هم همین گونه «دستاوردی نداشت». شایان یادآوری است که ایده آل های پان ترکیستی در گرایش های ایدئولوژیکی ناسیونالیست های ترکستانی نیز جای برجسته یی داشت. چنانی که در میان بخارایی های جوان و خیوه های جوان دارای تمایلات انقلابی که با پشتیبانی روسیه شوروی در سال 1920 حکومت خیوه و بخارا را اشغال کردند.

ترک های جوان در افغانستان ایده آل های پان ترکیستی خود را زیر پرده ایده آل های پان اسلامیستی می پوشانیدند- درست بر عکس، در آسیای میانه، برای پان ترکیسم سرشت بیخی دیگری، متفاوت از آنچه که ناسیونالیست های بومی آسیای میانه یی (که برای آنان در گام نخست «ترکستان مستقل» مهم بود، نه «کنفدراسیون ملت های ترک» (از بالکان تا چین) زیر سرپرستی ترکیه و در واقع زیر اداره ترک های جوان، بگذار حتی به رهبری شخصیت کاریزماتیکی (فرهمندی) چون انور پاشا) برای آن قایل بودند، می دادند.

برای بخش زیاد اردوگاه باسماچی ها، به ویژه برای جناح محافظه کار آن (که هم ترک های جوان و هم ناسیونالیست های بومی برای پیاده ساختن ایده های شان در نظر داشتند از ذخایر انسانی آن ها بهره برداری نمایند)، نه این و نه آن ([نه ترکستان مستقل و نه کنفدراسیون ملت های ترک-گ.]) مهم بود. در نتیجه، در میان باسماچی های آسیای میانه، گرایش های جدایی خواهی سنتی خاوری و محل گرایی قرون وسطایی چیرگی داشت.

به نوبه خود، رهبران باسماچی ها و خود باسماچی های عادی، بیشتر به نمایندگان اشرافی سنتی «خود» و به «روحانیت محافظه کار» نسبت به نمایندگان بورژوازی لیبرالی- ملی و انتلکتوئل ها- جدیدی ها وابسته بودند. زکی ولي طوغان- ایدئولوگ ناسیونالیست ترکستان، در خاطرات خود اغلب در باره آن یادآور می شود که به چه پیمانیه برای نخبگان سنتی آسیای میانه ایده کدامین «کشور مستقل ملی»، بیگانه بود. برای آن ها هدف

⁸⁸ Paksoy. Op.cit.

ماندن به عنوان تام الاختیار دقیقاً در استان های خود یا عشایر خودشان مهم تر بود.⁸⁹

به گونه یی که شماری از پژوهشگران کنونی نیز خاطر نشان می سازند، تاریخ پیدایش باسماچی ها را جامعه «قبیله یی» و «منطقه یی» چند پارچه از لحاظ ساختار خود، به پیمانہ بسیار بزرگتری نسبت به دلایل «عمومی ملی» و یا حتا «تباری»⁹⁰ تعیین می کرد. برای بسیاری از سران باسماچی ها شکل حکومت (خواه، حکومت عشیره یی سنتی یا خواه خان سالاری اقتدارگرا، خواه حکومت شوروی و یا حکومت متعلق به بورژوازی بومی) چندان مهم نبود. برای آن ها این مساله مهم بود که این حکومت این مجال را به آن ها بدهد تا از حساب کار باشندگان بومی به زندگی ادامه بدهند و همچنان حاضر باشد آن را به علت سنت ها و عادات به حساب بگیرد. به گونه یی که تاریخ باسماچی های آسیای میانه نشان می دهد، به علت همانا همین ویژگی های ذهنیت سیاسی رده های بالایی سنتی جامعه آسیای میانه، در بسی از موارد، همزیستی کاملاً مسالمت آمیز و حتا تفاهم رهبران باسماچی ها و نمایندگان ارگان های حکومت شوروی در مناطق، به مشاهده می رسید.⁹¹

سر انجام، پشتیبانی از باسماچی ها برای افغانستان که از دیدگاه اجتماعی ساختار چندپارچه عشیره یی آن با ساختار اجتماعی وقت آسیای میانه خیلی همانند بود و می توانست بر وضع سیاسی- اجتماعی داخل کشور، تاثیر منفی برجا بگذارد (چیزی که در رویدادهای مرتبط با تحولات بچه سقاء در سال های دهه های بیست - سی رخ داد)؛ نیز سودمند نبود. گذشته از این، حمایت قاطع از ماجرجویی آسیای میانه یی انور پاشا از سوی افغانستان، به معنای آن بود که آن کشور روسیه شوروی را از یک متحد به یک به دشمن تبدیل کند و در این صورت چیزی دیگری برای خنثی ساختن تاثیر بریتانیای کبیر برایش نمی ماند.

شاید هنگامه ترک های جوان به رهبری انور پاشا در آسیای میانه (هرگاه موفق به به دست آوردن پشتیبانی قدرت های غربی (درگام نخست، بریتانیای کبیر) که مایل به محدود ساختن

⁸⁹ . برای مثال، نگاه شود به : زکی ولی طوغان، خاطرات، مبارزات مسلمانان ترکستان و دیگر ترک های خاوری برای موجودیت ملی و فرهنگ، اوف، 1998، کتاب 2..

یادداشت گزارنده: کتاب زکی ولیدی طوغان زیر نام «قیام باسماچیان» به قلم علی کاتبی به پارسی دری برگردان و از سوی بنیاد «دایره المعارف اسلامی» در 1375 در تهران به چاپ رسیده است.

⁹⁰ . نگاه شود به: عبدالله یف، کمال و نیز یورینا آی.آ.، اوضاع تباری در جنبش باسماچی ها// نژادها و توده ها، مسایل معاصر نژادی و تباری، سالنامه، مسکو، 2001، شماره 27، برگ های 168 - 181 .

⁹¹ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر نگاه شود به: ا. ای. پیلیف، برگ های 125 - 126

اثر روسیه (شوروی) در مناطق مهم حیاتی برای آن بودند، می شدند)، می توانست منتج به پیروزی هایی هم گردد. مگر با تحکیم یافتن چشمگیر پرستیژ بین المللی روسیه شوروی پس از پیروزی بر مداخلات سال های 1918-1920 (از یک سو) و به علت تشدید مبارزات ضد استعماری در خاور نزدیک و میانه (از سوی دیگر)؛ بریتانیای کبیر ترجیح داد تا از مشارکت پویا در کدامین طرح روس ستیزانه (شوروی ستیزانه) در منطقه، پرهیز نماید.

با این هم، همان طوری که یکی از مولفان امریکایی در سال های دهه های 20-30 سده بیستم دادگرانه یادآور شد، این موقف بریتانیای کبیر هرگز ناشی از «ندای وجدان بیدار و انتخاب آزاد»⁹² نبود. برخی از اسناد محرم و گزارش هایی که در آغاز سال های دهه 1920 به «Foreign office» رسیده بود، حاکی از آن بود که سرویس های اطلاعاتی انگلیس تکاپوهای های انور پاشا در آسیای میانه را با دقت زیر نظر داشتند. در برابر استخبارات انگلیس این وظیفه گذاشته شده بود تا روشن سازد که طرح ایجاد «کنفدراسیون ترکی-مسلمانی» تا چه اندازه در ترکستان و در خاور میانه در کل شهرت پیدا نموده است و چگونه می توان از هواداران و پیروان ترک های جوان در منطقه در آینده بهره گیری نمود.⁹³

جالب است یادآور شویم که خاطرات قهرمانان انقلاب ترک های جوان در سال 1918 از جمله به خاکسپاری استخوان های انور پاشا، مانند خود مجتمع یادبود «اتحادیست ها» در استانبول علاقه خاص ترک های کنونی بر نمی انگیزد. در حالی که همه ساله صدها هزار ترک برای بزرگداشت از یادبود اتاترک به آرامگاه انت-کبیر در آنکارا⁹⁵ می آیند.

همه این ها گواه بر آن است که ایدئولوژی پان تورانیسم برای ترکیه امروزی مانند خاطره بنیاد گذار و نخستین رییس جمهور ترکیه و به همین پیمانه اصل «ترکیسم» (بر عکس پان ترکیسم)، پی ریزی شده از سوی او مهم نیست. مگر این امر امکانات بهره گیری از ایدئولوژی و شعارهای پان ترکیسم را به عنوان نماد خود ویژه گروه های جداگانه تند رو در آسیای میانه و افغانستان، منتفی نمی سازد. این به نوبه خود، می تواند موجب بی ثبات ساختن وضع میانباری در مرزهای جنوب روسیه و

⁹² Kuntiz J. Dawan over Samarkand. The rebirth of Central Asia. New York, 1936. P. 114

⁹³ Sonyel S. Enver Pasha ve Orta Asia da bashgosteren "Basmaci" akimi // Belleten. Ataturk kultur, dil ve tarih yuksek kurumu. Ankara, 1990 LIV. Cilt. S.1179 -1208.-P.1189,1192

⁹⁴ نگاه شود به: کمال عبدالله یف ...

⁹⁵ روز یادبود اتاترک در جمهوری ترکیه، روز مرگ او - 10 نوامبر است.

تشدید فشارهای سیاسی- نظامی بر منطقه از سوی کشورهای غربی شود.

در فرجام، همچنان می‌خواهیم بیفزاییم که همکاری و خصلت مناسبات ترکیه کنونی با افغانستان و روسیه و کشورهای آسیای میانه، گواه بر مشی پراگماتیک تر ترکیه کنونی در خاور میانه متفاوت از رهبران ترک های جوان سال های دهه بیست سده گذشته، است. ناظران بین المللی «مشارکت ثمربخش و سازنده ترکیه در افغانستان» (ساختن مجتمع های کشاورزی در کشور با شرکت ترکیه به مقصد کاهش کشتزارهای خشخاش (شیره تریاک)، طرح های مختلف در زمینه آموزش، بهداشتی و ...) را خاطر نشان می‌سازند.⁹⁶

به هر رو، بی‌ثبات ساختن اوضاع مذهبی، تباری هم در کشورهای آسیای میانه و هم در افغانستان آستن وخامت مجموعه مسایل همانند در خود ترکیه (مسایل اقلیت های تباری در خاور کشور، مسایل اسلام سیاسی و ...) نیز است. ترکیه معاصر، به یک افغانستان باثبات و صلح آمیز نیاز دارد. چنین بر می‌آید که نخبگان سیاسی ترکیه کنونی این مساله را درک کرده و متفاوت از دیگر کشورهای غربی، مایل نیستند بار دیگر در بی‌ثبات سازی اوضاع در آسیای میانه، سهم بگیرند. پایایی چنین گرایشی در آینده، از دید ما به گونه معینی، پاسخگویی منافع خود ترکیه نیز می‌باشد.

⁹⁶. سایت انترنتی Turtsia.ru // اخبار، افغانستان زیر تاثیر مساعد ترکیه از کشت خشخاش دست بر می‌دارد.

تاریخ در سیما ها : ہنگامہ انور پاشا در آسیای میانہ و بازتاب آن در افغانستان⁹⁷

دہ سال و اندی پیش از امروز، ریسان جمہوری ترکیہ و تاجیکستان در بارہ بردن استخوان ہای بازمانہ جنرال انور پاشا از ختلان بہ استانبول بہ توافق رسیدند. سلیمان دیریل-ریس جمہور وقت ترکیہ در آن ہنگام در این پیوند گفت: «انور پاشا با ہمہ شایستگی ہا و ناشایستگی ہایش، نماد مہم تاریخ ما است». با این ہم، سرگذشت ترک نامدار- یک «ناقہرمان» دیگر اوچرک ہای ما کہ زندگی وی در درگیری سہمگین تابستان گرم 1922 در بلجوان تاجیکستان پایان یافت، لحظہ ہای مہم نہ تنہا تاریخ ترک، بل نیز تاریخ میہنی را بازتاب می دہد.

«کوم اینترن»⁹⁸ یا «اسلام اینترن»؟ :
در دہہ نخست ماہ سپتامبر 1920، ہنگامی کہ در بخارا نہ آتش انقلابی، بل طبیعی ترین آتش شعلہ رو بود و امیر نگونبخت-سید عالم خان در بیک نشین ہای خاوری پناہگاہ می جست، کنگرہ نخستین تودہ ہای خاور چونان نمایش بس گستردہ بلشویک ہا در آسیا، در باکو برگزار گردید. صورت جلسہ این کنگرہ، مدت ہا از سوی «رازبانان» کرملن پنهان نگہ داشتہ شدہ بود، و این تصادفی نیست. روشن است کہ کنگرہ سیاست وقت کمینترن در خاور را بس بی پردہ بہ نمایش گذاشتہ بود. شعار اصلی کنگرہ- راہ اندازی انقلاب سراسری و تاخیر ناپذیر و مبارزہ جہانی در برابر امپریالیسم انگلیس بود.

گریگوری زینویف- یکی از رہبران بلشویست ہا و صدر کنگرہ از تریبون فریاد برآورد: «ما مخالف بورژوازی انگلستان ہستیم. ما گلوی امپریالیست ہای انگلیسی را می گیریم و آنان را بہ زانو در می آوریم.....»

این فراخوان ہای جنگجویانہ (رجزخوانی ہا) بازتاب داغی در میان اشتراک کنندگان کنگرہ داشت. بہ گونه یی کہ در گزارش کنگرہ آمدہ است، واکنش بہ سخنرانی زینویف چنین بود: «کف زدن ہای شورانگیز و ہورا کشیدن ہای ممتد. اعضای کنگرہ با

⁹⁷ . عنوان اصلی مقالہ «بلجوان: کشتہ شدن «ہالندی پرنده خاور» بود. مگر ما عنوان «ہنگامہ انور پاشا در آسیای میانہ و بازتاب آن در افغانستان» را کہ بیشتر بازتاب دہندہ متن مقالہ است، برگزیدیم-گ.
⁹⁸ . کوم اینترن کمینترن- مخفف انترناسیونال کمونیستی و اسلام اینترن- مخفف انترناسیونال اسلامی-گ.

تکان دادن و بلند کردن سلاح های شان به پا خاستند و با آواز بلند سوگند خوردند».⁹⁹

موقت نو روسیه- همدست دیروزین بریتانیا و دشمن دیرین ترکیه عثمانی- زمینه ساز تبارز یک مهره نو در افق سیاسی آسیای میانه گردید. این مهره - یکی از اشتراک کنندگان آن کنگره فراموش نشدنی، (که در آن رهبران انترناسیونال کمونیستی- ک. رادک، ب. کاون، گ. زینویف- در کنار باسماچی های فرغانی، شورشی های قفقاری و اسیران نظامی ترکی ایستاده بودند)، بود.

سخن بر سر انور پاشا- جنرال ترکی، یکی از رهبران دولت ترک های جوان، است. انور در وقت خود در میان مسلمانان- به عنوان «پاشا»- سپهدار پیروزمند و «داماد» سلطان کبیر¹⁰⁰ ترکیه، سرشناس بود. وی در خانواده کارمند راه آهن- خواجه احمد بای و عایشه دل یاری، به جهان آمد. انور در سال 1881 اکادمی نظامی استانبول را به پایان رسانید. سپس در آلمان درس خواند که در آن جا هوادار فرهنگ آلمان، به ویژه اصول سیاست نظامی آن، می شود. جنگ- به عنوان مهم ترین جز سیاست «عادی»، برای انور به پیشه سراسر زندگی مبدل می گردد. او به زودی به سازمان ترک های جوان («اتحاد و ترقی»)، می پیوندد. اعضای این سازمان، از جمله انور در سال 1908 شورشی را سازمان دادند، که نتیجه آن پذیرفتن و تصویب قانون اساسی و دادن قول برگزاری انتخابات پارلمانی سراسری از سوی سلطان عبدالحمید گردید.

در سال های 1909 - 1911 انور پاشا- جنرال ارتش امپراتوری عثمانی در برلین- وابسته (آتشه) نظامی بود. وی در جنگ های ترک- ایتالیا در سال های 1911- 1912 و جنگ های بالکان در سال 1909-1911 شرکت کرد. به رغم آن که در نتیجه این جنگ ها، ترکیه سرزمین های خود در بالکان و در افریقا از دست داد، این نبردها به انور لقب شایسته سپهسالاری به ارمغان آورد. انور در سال 1914 شاهدخت امینه ناجیه سلطان (1896-1957) - دختر شاهزاده سلیم سلیمان و نبیره سلطان عبدالحمید را (که در سال های 1861- 183 فرمانروایی می کرد) به زنی گرفت.

رفته رفته، کنترل بر حکومت به دست تریومویرات (سه گانه) اتحادیست ها- انور پاشا - وزیر دفاع و رییس ستاد، جمال پاشا- وزیر ناوگان دریایی و طلعت پاشا- وزیر امور خارجه، سپرده می شد. هدف عمده ترک های جوان-حفظ امپراتوری از راه

⁹⁹ -کنگره نخست توده های خاوردر باکو: به تاریخ های 1-8 سپتامبر 1920 . گزارش تندنویسی صورت جلسه، چاپ کمیته تبلیغات انترناسیونالیستی، پتروگراد، 1920، برگ های 40-48.
¹⁰⁰ منظور از خلیفه عثمانی است-گ.

اصلاح سیستم حقوقی و ارتش، بود. در این حال، آن‌ها تلاش می‌ورزیدند مردم امپراتوری یی را که هنگامی دولتی توانمندی به شمار می‌رفت، در چهار چوب یک دولت واحد به زور نگه دارند.

انور نومید شده از دست رفتن سرزمین‌های گسترده امپراتوری عثمانی در هنگام جنگ‌های بالکان و لبنان، ترکیه را همپیمان آلمان در جنگ جهانی اول، ساخت. مگر، نتایج جنگ جهانی اول برای ترکیه بس اندوهبار گردید. بر پایه پیمان صلح مودروس که میان انتانت و عثمانی به تاریخ 30 اکتبر 1918 بسته شد، ترک‌ها از قفقاز و پارس بیرون رفتند. انگلستان در خاور نزدیک فرمانروای بی‌چون و چرا گردید. این در حالی بود که یگانه نیرویی که در سال‌های 1914-1918 بر ترک‌ها شکست‌های جبران‌ناپذیری وارد آورده بود، ارتش روسیه بود.

بر پایه پیمان آتش‌بس، متحدان حق داشتند هرگاه بپندارند تهدیدی برای منافع آن‌ها از ناحیه ترکیه متصور است، همه نقاط استراتژییک ترکیه را تصرف نمایند. این مصالحه به معنای سرآغاز «پایان» امپراتوری عثمانی بود. از سوی دیگر، مصالحه به معنای شکست شخص انور و حزب ترک‌های جوان که فرمانروایی دهساله خود را بی‌افتخار به پایان برده بود، گردید.

ابرهایی سیاه آغاز به پهن شدن بر سر «داماد» گردیدند. در اوایل دسامبر سال 1918 انور همراه با همدستان خود از سوی همپیمانان پیشین‌شان- افسران آلمانی، به عرشه یک زیر دریایی، گرفته شدند. زیر دریایی به سوی بندر آدیسه که در آن هنگام از سوی آلمانی‌ها اشغال شده بود، رهسپار گردید. سپس ترک‌ها از آن جا به آلمان گسیل گردیدند. آن‌ها دلیل وزنی برای پنهان شدن داشتند. فارین آفرس (وزارت خارجه) بریتانیا بر پایه تصمیم پارلمان خود چندین بار از دولت‌های آلمان و سویس خواستار باز سپردن سه پاشا که مسبب کشتار گروهی ارمنی‌ها، شکنجه دادن عرب‌ها و کشتن اسیران جنگی انگلیسی بودند، گردید. مگر میلیتاریست‌های آلمانی به حمایت از رهبران تریومویرات (سه‌گانه) سرشناس و نیز دیگر دشمنان انگلستان- بلشویک‌ها، پرداختند.

چنین بر می‌آید که اتفاقی نیست در برلین، انور با کارل رادک- یکی از رهبران کمینترن کنار آمد. رادک (1885-1937) که به سال 1918 به دستور لنین در آلمان بسر می‌برد، در آن جا با پویایی برای سازماندهی حزب کمونیست، کار می‌کرد که به همین خاطر به تاریخ 15 فبروری سال 1919 بازداشت و در موابیت زندانی شد و سپس در دسامبر همان سال رها شد. در این زندان برای وی امکان دیدار با بازدیدکنندگان مختلف از جمله با قهرمان ما- انور، داده شده بود. چنین بر می‌آید که در آن جا در «سالن سیاسی رادک» زیر کنترل «رایشس ویر» ایده شگفتی برانگیز «صلیب زدن» (پیوند زدن) کمونیسم و پان اسلامیسیم

به میان آمد. برآیند دیدار انور با رادک این شد که انور را به مسکو دعوت نمایند. رهبران کمینترن بر آن سنجش داشتند تا با کمک ترک ها سمپاتی مسلمانان خاور را به دست آورند. به نوبه خود، انور در سیاست ضد بریتانیایی، که از سوی رژیم شوروی پیش برده می شد، دستاویزی برای بازی نمودن نقش پویای دوباره در صحنه سیاست جهانی، پیدا می کرد.

منافع مشترک، انور و دوست دیرین او- جنرال هانس فن سیکت (Hans von Seeckt) را که در هنگام جنگ جهانی اول مشاور رییس ستاد ارتش امپراتوری عثمانی و سپس فرمانده ستاد ارتش آلمان در ترکیه¹⁰¹ بود، نزدیک می کرد- در مرکز توجه آن ها، روسیه شوروی قرار داشت. در آن هنگام، آلمانی ها با همه نیرو برای بازنگری شرایط تحقیر آمیز (برای آن ها) قرار داد صلح ورسال، می کوشیدند. با تایید آلمانی ها، انور و هواداران وی- جمال و نوری تصمیم گرفتند به خدمت شوروی ها بروند. انور، مقارن با تاریخ 4 اگوست 1920 پس از چند بار تلاش های ناموفق، با همراه با بلشویکی که او را همراهی می کرد، به نام «لیو»، و نیز کسی به نام فواد بای به کونگیز برگ (کنون کالنین گراد) می رسد.

شگفتی بر انگیز است که تا این هنگام، انور برای رسیدن به روسیه چندین بار کوشیده بود، اما همه این تلاش ها نافرجام پایان یافته بود. انور برای رفتن به مسکو از اپریل 1919 تا مارچ سال 1920 سه بار به هواپیماهای آلمانی نشسته بود، مگر، نخستین دو تلاش وی ناکام بود. پروازهای هواپیماها یا به علل فنی و یا به دلیل خرابی هوا ناگزیر برهم خورده بود. همچنین تا این هنگام وی را دو بار در مرزها بازداشت و حتا برای دو ماه (در کاوناس و ریگا) زندانی و وادار به بازگشت نموده بودند. چنین بر می آمد که کدامین نیروی فرا طبیعی می کوشید انور را باز دارد تا دست از سفر بردارد. مگر بیهوده.¹⁰² به هر رو، سومین تلاش موفقیت آمیز بود و جنرال انور پاشا با پاسپورت آلمانی با نام علی بای به تاریخ 15 اگوست 1920 به مسکو می آید.¹⁰³

¹⁰¹. Azade-Ayse Rolich Fellow Travellers: Enver Pasha and the Bolshevik Government 1918-1920, *Assian Affairs* 13, NO.3 (October 1982), 289.

¹⁰². ما از سرنوشت یاد کردیم، چون روز 4 اگوست- روزی که انور پا به سرزمین روسیه نهاد، برای این جنرال ترک روز سرنوشت سازی شد. وی به تاریخ 4 اگوست 1920 برلین را ترک گفت. درست پس از دو سال- دقیقتر به تاریخ 4 اگوست 1922 او در درگیری های تن به تن با دسته های سرخ در بخارای خاوری کشته شد. و سرانجام، به تاریخ 4 اگوست 1996، حکومت ترکیه استخوان های انور از تاجیکستان برد.

¹⁰³. Masayki Yamauchi. *The Green Crescen under the Red Star: Enver Pasha in Soviet Ruusia, 1919-1922*, Tokyo University of Foreign Studies, 1991, 24

در این هنگام، اشغال ترکیه از سوی سپاهیان انتانت، ادامه داشت و سلطان وحید الدین سنگرها را یکی پی دیگر از دست می داد. افزون بر بریتانیا و فرانسه، کشور را یونان که بر ازمیر ادعای ارضی داشت و نیز ارمنستان دانشناکی تهدید می کردند. ترکیه را انگلیسی ها، فرانسوی ها، ایتالیایی ها، یونانی ها، ارمنی ها و کردهایی که به آنان پیوسته بودند، در یک سخن پارچه پارچه نموده بودند. در این هنگام (در سال های 1919-1920) مصطفی کمال به صحنه تاریخی ترکیه می آید.

در آغاز، وی هوادار ترک های جوان بود، اما سیاست های آلمان گرایانه انور را به باد نکوهش می گرفت و بر برکناری او پافشاری داشت. در ماه اپریل 1920 جلسه کبیر ملی ترکیه، کشور را به عنوان یک دولت مستقل اعلام کرد. در پاسخ به آن، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و یونان، استامبول را اشغال و پارلمان را پراکنده نمودند. قرارداد شمالی که به تاریخ 10 اگوست سال 1920 امضاء شد، عملاً ترکیه را چونان یک دولت مستقل از میان برد. در پی این رویداد ها، سپاهیان یونانی آغار به جنگ اشغالگرانه در برابر ترکیه کردند.

درکل، روسیه شوروی از پیکار رهایی بخش مردم ترکیه به رهبری مصطفی کمال برای دستیابی به استقلال، پشتیبانی می کرد. مگر، همراه با آن، می کوشید تا این مبارزه را به بستر بلشویستی بلغزانند. روی هم رفته، در سال های 1919-1920 مسکو برای هیات های گوناگون فزونشمار «توده های ستم دیده خاور» به نوعی «مکه» (قبله) خود ویژه مبدل شده بود. در این بستر، بازدید مهاجران ترکی به رهبری انور، رویداد ویژه و خارق العاده یی به شمار نبود. با این هم، در مسکو از وی همچون مهمان گرامی پذیرایی شد.

انور، در روز نخست آمدن خود، با قره خان (لیونید کاراخان)¹⁰⁴ - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی دیدار کرد. سپس نمایندگان مسلمانان روسیه و نیز سفارت افغانستان وی را به عنوان مهمان گرانمایه پذیرفتند. رسماً، گویا وی در باره تحویلدهی اسلحه آلمانی برای ارتش سرخ، گفتگوهایی انجام می داد.¹⁰⁵ همراه با آن، انور می کوشید روشن سازد چگونه سیاستی را روسیه در قبال خاور پیش گرفته است که با توجه به آن تا جای امکان بر این سیاست تاثیر بگذارد (روشن است با توجه به منافع خودش).

¹⁰⁴. کاراخان (کاراخانیان)، لیون (لو) میخایل ویچ، (1889-1937) که در برخی از آثار پارسی به شکل قره خان هم آمده است (دیپلمات ارمنی تبار)، از مارچ 1918 تا سال 1921 - معاون کمیساریای خلق در امور خارجی (وزارت خارجه) جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه. در سال های 1934-1937- سفیر در ترکیه، که در اوایل می 1937 به مسکو فرا خوانده شده، بازداشت و سپس به اتهام جاسوسی تیرباران شد.

¹⁰⁵. Rolich, Azade -Ayse. Op. cit 292.

گذشته از این‌ها، به دیده بلشویک‌ها و «رنجبران خاور»، انور آدم بی‌آلایشی نبود. او در مسکو به عنوان یکی از راه اندازان جنگ امپریالیستی بنام بود. از همین رو، در سخنرانی خود در نخستین کنگره توده‌های خاور برگزار شده در باکو، شرکت خود در جنگ جهانی اول، را نکوهید.¹⁰⁶ کنگره در پایان نامه خود مهره‌هایی چون انور را به آن فراخواند تا «در عمل نشان دهند که آن‌ها دیگر آماده خدمت برای توده‌های رنجبر و جبران اقدامات (گناهان) ناسخته گذشته‌های تاریک‌شان هستند».¹⁰⁷ نمی‌توان گفت که مسکو به انور بی‌خی اعتماد داشت و جدی در پی برانگیختن خاور برای جنگ مقدس بود.

روسیه شوروی با نگرستن به شرکت کنندگان پرشور کنگره مسلمانان، که بسیاری از آنان با جنگ افزارهای سرد و گرم مسلح بودند، دستخوش احساسات درهم آمیخته‌ی بود. در عین حال محبوبیت انور در میان هیات‌ها از دید بلشویک‌ها پوشیده نبود. برای همین بود که آن‌ها پاشا را از خود دور نمی‌راندند. شاید، مسکو گذشته از همه، انور پاشا را به عنوان جانشین محتمل مصطفی کمال پاشا، نگه داشته بود. هرچه بود، به داماد خلیفه «کارت بلانش» داد شد و او را پنهانی زیر نظر گرفتند و به وی کمک‌های پولی مستقیمی هم شد.

به گونه‌ی بی‌که از مکاتبات انور بر می‌آید، او در اوایل 1921، از کرملن 400 هزار مارک آلمانی برای برآوردن نیازهای شخصی خود و هزینه‌ی پویایی‌های سیاسی اش به دست آورده بود. همچنان او برای حمایت از برنامه‌های پان‌اسلامیستی خود از امان‌الله، مبلغ هنگفت 100 هزار روپیه (برابر با 4 هزار فونت استرلینگ)¹⁰⁸ به دست آورد.

در بازگشت از سفر از باکو، از اکتبر سال 1929 تا فروری 1921 انور گاه در مسکو و گاه در آلمان بود و یا با خانواده اش در سویس و ایتالیا به رهایش و آسایش می‌پرداخت. آیا او می‌توانست گمان برد که این واپسین دیدار با خانواده اش است؟ او در همه این زمان، با تظاهر به حسن نیت نسبت به مصطفی کمال و نیز نسبت به مسکو؛ تعادل را پیشه نموده بود. مگر، امیدوار بود که مسکو برای سازماندهی لشکرکشی به ترکیه، به او کمک نظامی می‌کند.

جدا از برنامه‌های ناب‌ترکی و پان‌ترکیستی، انور آغاز به اندیشیدن در باره پلاتفرم گسترده‌تر پان‌اسلامیستی کرد. وی

¹⁰⁶ هرچه بود، مصطفی چوقایف تایید می‌کرد که بلشویک‌ها به انور اجازه سخنرانی ندادند و گزارش وی از سوی دبیرخانه کنگره خوانده شد.

¹⁰⁷ کنگره اول توده‌های خاور در باکو: به تاریخ‌های 1-8 سپتامبر

1920، برگ 118

¹⁰⁸ . Masayki Yamauchi.Op. cit. 22.

اندیشه نام نهاد «اتحادی اسلام جمعیتی» (اتحاد جمعیت اسلامی) را مطرح کرد که می‌بایستی با نیروهای ضد امپریالیستی انقلابی خاور نزدیک و میانه، و نیز آسیای میانه و جنوبی، همکاری نماید. به پنداشت او، «اتحادیه» می‌توانست نیروهای مسلح خود را داشته باشد. این ایده که در واقع، نوعی «کمینترن اسلامی»، یا «اسلام انترن» را تداعی می‌کرد، از سوی همه اتحادیست‌ها پشتیبانی می‌شد. آن‌ها تلاش می‌ورزیدند همه سازمان‌های انقلابی را از مغرب تا سین زیان چین متحد گردانند.

پروژه «اتحاد» قبلاً در تابستان سال 1920 با بوخارین، چیچرین و کارا خان به بررسی گرفته شده بود. «اسلام انترن» با حزب مصری «وطن» تماس‌هایی برپا و با گریزی‌هایی آمده از سوریه و هندوستان در اروپا دیدارهایی کرد. مگر این‌ها که در اروپا پناهگاه می‌جستند، از دیدگاه شمار و وزن خود بس ناچیز بودند. هر چه بود، با پیروی و الگوبرداری از سرمشق کمینترن، «اتحاد جمعیت اسلامی» کنگره خود را در اواخر سال 1920 در برلین و رم برگزار کرد. در اسناد «اتحاد»، و در ساختار آن غیابا ترکستان خاوری (که نمایندگی آن را خلیل پاشا و سمیع بای داشتند) و افغانستان (که جمال پاشا از آن نمایندگی می‌کرد)، شامل ساخته شده بود. جالب آن است که هر سه این‌ها ترک‌های عثمانی بودند.

جمال پیشنهاد کرد مکلفیت‌ها این‌گونه تقسیم گردد: جمال-مسوول هندوستان، افغانستان، فرغانه و ترکستان، انور-مسوول ایران، بخارا، خیوه و ترکمنستان.¹⁰⁹ رهبران «اسلام انترن» حتی خود مصطفی‌کمال را در صفوف جامعه خود، شامل نموده بودند. آیا می‌ارزد بگوییم که رییس‌جمهور ترکیه نه تنها با ایده «اتحاد» موافق نبود، بل رهبران آن را ایادی روسیه و آلمان، می‌شمرد. هرچند، «اتحاد» هیچ برنامه انقلابی دقیق و استراتژییک نداشت، فراخوان آن مبني بر رهایی از یوغ امپریالیستی و شعارهای وحدت و همبستگی اسلامی می‌توانست در آسیای میانه، افغانستان و هندوستان بازتاب‌هایی پیدا کند.

به نوبه خود، بلشویک‌ها نیز به یک سازمان که آنان را با جنبش‌های ضد بریتانیا در جهان مسلمان، پیوند دهد، نیاز داشتند. از همین رو، آن‌ها از «اتحاد» پشتیبانی مادی و معنوی می‌کردند. کنگره دوم «اتحاد جمعیت اسلامی» به تاریخ 27 جون 1921 در مسکو برگزار شد. در این کنگره، چیچرین-کمیسار خلق در امور خارجی به سخنرانی پرداخت که وعده کمک‌های همه

¹⁰⁹ .Masaykí Yamauchi.Op. cit. 40

جانبه به انقلابیون خاور¹¹⁰ را سپرد. به ویژه او گرویده و شیفته مبارزه عشایر افغانی در برابر امپریالیسم انگلیس و نقش «پسندیده و سازنده» جمال پاشا در افغانستان، شده بود (امروزه چنین فعالیت هایی را پشتیبانی از تروریسم بین المللی می نامند).

در واقع، «کنگره» یک گردهمایی پرهنگامه و جنجالی بود: در آن نزدیک به یک دوجین گریزی- مهاجر، بیشتر ترک ها و عرب ها، شرکت کرده بودند. آن هم ترک ها نمی شرمیدند خود را نمایندگان کشورهای با باشندگان غیر ترکی بتراشند.¹¹¹ میان ترک های انقلابی و عرب ها بگومگوهای درگرفت که به آتش آن بلشویک ها هیمه می انداختند. به ویژه، عرب ها به خاطر گرایش های پان ترکیستی ترک ها تصمیم گرفتند، از سازمان بیرون شوند. آن ها از اعلامیه های ناسیونالیستی مانند این که ترک ها مسلمانان را نجات خواهند داد، مگر نه به هیچ رو بر عکس آن، خشمگین شده بودند. افزون بر آن، انور پر رویانه اظهار داشته بود که «بهترین غیر ترک، خیلی پایینتر از جوانترین و بی تجربه ترین ترک ها است».¹¹² به پنداشت عرب ها چنین اعلامیه هایی با ایده آل های پان اسلامیستی «اتحاد» همخوانی نداشت. روشن است بدگمانی آن ها بی پایه هم نبود. برای انور، انتی امپریالیسم و ناسیونالیسم مهمتر از پان اسلامیسم بود. گذشته از این، او به خوبی می دانست که افزایش بیش از حد و بزرگنمایی پان اسلامیسم شاید خشم شوروی ها را برانگیزد.

انور با «جهان مسلمان» کاری نداشت. او در سراسر زندگی یک ناسیونالیست ترک بود و وسوسه بزرگتر وی بازگشت به ترکیه در سیمای یک ناجی پیروزمند، بود. او کار ترک های جوان را پایان یافته نمی پنداشت. اتحادیست ها، «اتحاد جمعیت اسلامی» خود را تنها اهرم سیاست خارجی مهاجران¹¹³ - ترک های جوان، می شمردند.

هدف عمده انور در بهار و تابستان 1921 رفتن به ترکیه و به دست گرفتن رهبری ارتش اناتولی (بخش آسیایی ترکیه) و شکست دادن یونانی ها بود. در واقع، انور به رغم شکست در جنگ جهانی اول، در میان نظامیان ترکی هنوز سرشناس بود. در ماه جولای وضع بحرانی بی پیش آمد و چنین می نمود که چیزی نمانده که مصطفی کمال از دست یونانی ها شکست بخورد. در جبهات، دیگر

¹¹⁰ این ایده خطرناک زابیده کمینترن در باره ایجاد شبکه فراملیتی هم اندیشان- تندرو، گرد آورده در دسته های داوطلبان»، در هنگامه جنگ میهنی در اسپانیا در اواخر سال های 1936-1939 و در جنبش «جهادیست» (شرکت کنندگان جنگ افغانی) اسامه بن لادن در اواخر سده 20 و در اوایل سده 21 بازتاب یافت.

¹¹¹ همان جا

¹¹² Masayuki Yamauchi. Op. cit. 45

¹¹³ Masayuki Yamauchi. Op. cit. 46

آوازه هایی در باره بازگشت انور با پشتیبانی بلشویک ها در راس ارتش، به گوش می رسید. انور به تاریخ 30 جولای سرشار از آرزومندی شتافتن به سوی ترکیه، از مسکو رهسپار بندر باتوم (پایتخت جمهوری تازه تشکیل شده اجازستان یا اجازیا-گ.)، به سوی مرز ترکیه گردید. وی در آستانه سفر یک روز پیش از ترک مسکو، با چیچرین دیدار داشت.

دولت شوروی از بیم این که مبادا مصطفی کمال پس از شکست یافتن از یونانی ها، برای دریافت کمک به انگلستان رو بیاورد، از انور [به عنوان وزنه متقابل در برابر مصطفی کمال-گ.] پشتیبانی می کرد. مگر، مصطفی کمال از برنامه های انور و بلشویک ها نیک آگاهی داشت. از همین رو، رخنه ممکنه اتحادیست ها از سوی باتوم را بست. در ماه های اگوست-اکتبر 1921، هنگامی که جهانیان پیگیرانه تحولات نظامی و روند عملیات رزمی در فلات اناتولی را دنبال می کردند، انور در باتوم گوش به آواز شکست مصطفی کمال بود تا «یا با دسته های داوطلبان یا به طور ناشناس با پوشش یک سرباز گمنام و ساده»،¹¹⁴ یا به سرزمین ترکیه بنهد.

به روزهای 5-8 سپتامبر در باتوم کنگره «حزب نامنهاد توده یی شوروی» که چندی پیش از سوی انور تشکیل شده بود، برگزار گردید. کنگره بر وفاداری ترک های جوان به تئوری انقلابی تاکید و اعلام داشت که «اتحاد و ترقی» پیشاهنگ انقلاب سوسیالیستی است که آرمان نهایی آن تشکیل «ترکیه شوروی» می باشد. این گونه، «اتحاد و ترقی» چنگ به هر دستاویزی می زند و در هر سیمایی جلوه گر می شود: پان ترکیستی، پان اسلامیستی، «اسلام انترنی» و سرانجام کمونیستی-بلشویکی-شوروی.

وضع را پیروزی تندرآسای سپاهیان ترک که یونانیان را در حومه ذکریا به تاریخ 13 سپتامبر 1921، در هم کوبیدند، دگرگون ساخت. این پیروزی مصطفی کمال بود که وی را ناجی ترکیه و سپاهدار کبیر ساخت. به گونه یی که شهرت و افتخار انور را زیر سایه برد. به زودی پس از پیروزی سپاهیان ترک، انور در تفلیس با سیرگو اورجونیکیدزه دیدار کرد. روشن نیست، که این دیدار چگونه برگزار و سپری شده بود، اما می توان گمان برد که سیرگو به انور مشورت داده باشد تا از راه اندازی انتریگ ها در ترکیه خود داری ورزیده، به مناطق دیگر بپردازد.

در اواخر پاییز 1921، حکومت شوروی مشی همکاری های تنگاتنگ با ترکیه را پیش گرفت. در ماه دسامبر 1921 م. و. فرونزه به عنوان نماینده اوکراین شوروی به آنکارا رفت. به او ماموریت آگاهی یابی هر چه بیشتر در باره وضعیت امر و

¹¹⁴ . Masayuki Yamauchi.Op. cit. 59-58

برپايي همکاري در وهله نخست در عرصه نظامي، داده شده بود. روشن است که بلشويک ها انتظار داشتند که مصطفي کمال در باره زد و بندهاي انور با رهبري شوروي، توضيحاتي خواهد خواست.

چيچرين به تاريخ 26 دسامبر به فرونزه رهنمود داد، هرگاه چنين پرسشي مطرح گردد، به دولت ترکيه در رابطه با انور اين گونه توضيح داده شود: «کمک نامنهاد ما به انور افسانه يي بيش نيست. يگانه راه باز داشتن وي از سفر به باتوم، بازداشت او بود. مگر، ما نمي توانستيم قهرمان سرشناس مسلمان را زنداني کنيم».¹¹⁵

انور اين خيانت دولت شوروي را نمي توانست بخشد. هر چه بود، پس از پروزي مصطفي کمال، بلشويک ها آغاز به پيشگيري يک سياست بيشتر احتياط آميز و سنجش شده در خاور، گرديدند و ترجيح دادند با «حکومت هاي بورژوازي و ناسيوناليستي مصطفي کمال در ترکيه، رضا شاه در ايران و امان الله در افغانستان، درگير نشوند، بل همکاري کنند.

مسکو در سياست هاي خود در آسياي ميانه و قفقاز، ترجيح داد به نيروي رزمي خود- ارتش سرخ تکیه نماید و ديگر در پي ايجاد واحدها و يگان هاي ويژه مسلمان- چيزي که انور بر آن پافشاري داشت، نبود.

اين گونه، براي انور نقش مناسبي در دور نو مناسبات ميانه ترکيه و شوروي، پيدا نشد. در چنين وضعي، مهاجر ما بر سر يک دوراهي قرار گرفت: يا بازگشت نزد زن و بچه اش به برلين يا ادامه کار سياسي با پذيرفتن ريسک. روشن است وي راه آخري را برگزيد.

در اواخر سپتامبر 1921 انور پاشا- جنرال نگونبخت ترکي يا به گونه يي که روزنامه هاي اروپايي او را «هالندي پرنده خاور» مي ناميدند، تصميم گرفت دست به يک ماجراجويي تازه و به گونه يي که پسان ها روشن گرديد، واپسين ماجراجويي در زندگي اش يازد. او طی نامه يي به آگاهي چيچرين- کميسار خلق در امور خارجي رسانيد که مي خواهد از راه تاشکنت و بخارا به افغانستان برود.¹¹⁶ وانگهي با سميع باي يا سليم پاشا (که ديرتر جانشين وي شد) در ميانه هاي اکتبر از باتوم به راه افتاده، از راه تفليس، باکو، کراسناودسک، عشق آباد، مرو، بايرم علي و چهارجو، به گمان بسيار در اواخر اکتبر سال 1921 به بخارا مي رسد.

¹¹⁵ . Masayuki Yamauchi. Op. cit. 61

¹¹⁶ . بايگاني نظامي دولتي روسيه، فوند 110، پرونده ويژه 3، پوشه 1102، برگ 51

پان اسلاميست، پان تورانيست، پان ترکيست يا ناسيوناليست ترکي؟:

آن عده از ترک هاي عثمانی که انور به آنان تعلق داشت، تصور بس تار و تيره يي از بخارا و ترکستان داشتند. آن ها آسیای میانه را منطقه عقب مانده يي در همسایگی امپراتوری روسیه می پنداشتند که ترک ها در روزگاران دیرین آن را ترک گفته بودند. از همین رو، بیشترین اتحادیست ها با سفر رهبر شان به این «منطقه ارتجاعی سیاسی»¹¹⁷ مخالف بودند.

با این هم، قهرمان ما از بخارا سر بر می آورد. منابع به دست رسیده گواهی های اندکی در باره آن به دست می دهند که انور در بخارا با چه کسانی دیدار کرد و در آن دیدارها در باره چه چیزهایی گفتگو شد. مگر روشن است که وی با یورنف-سفر روسیه، زکی ولیدف (زکی ولیدی طوغان)¹¹⁸ - رهبر باشقیری ها و رهبران جمهوری شوروی خلق بخارا، دیدارهایی داشته بود. او به رهبران جمهوری شوروی خلق بخارا کمک خود در زمینه ایجاد دسته های سرخ را پیشنهاد کرد. مگر در عمل آغاز به پیاده ساختن برنامه های ناسخته و موهوم و ایجاد «توران نو»- متحد ساختن ترک ها و مسلمانان ایران، آسیای میانه، قفقاز و حتی چین و هندوستان زیر رهبری ترکیه، کرد. به رغم شهرت و محبوبیت فوق العاده جنرال ترکی، این طرح از همان آغاز شانس کمی برای کامیابی داشت. از همین رو، کمیته «اتحاد و ترقی» آباستن ناکامی ها و تیره روزی هایی گردید که پسان ها دامنگیر آن شد.

در همین حال، یکی از همکاران انور- جمال پاشا، فرمانده پیشین سپاهیان ترک در فلسطین و سوریه، که با هزینه شوروی در ماه سپتامبر 1921 با گرفتن ماموریت ویژه از مسکو به کابل گسیل شده بود، در آن جا با شور و گرجموشی سرگرم نوسازی جدي ارتش افغانی بود. همگام با آن، او در تماس نزدیک با سوریتس-نماینده مختار روسیه شوروی در کابل تلاش می ورزید تا با عشایر پشتون استان شمال باختری هند بریتانیایی و مسلمانان هندوستان تماس بگیرد و آنان را به «جنگ مقدس» در برابر سلطه¹¹⁹ انگلستان آماده سازد. جمال یک سال آزرگار تا سپتامبر 1921 در افغانستان ماند. سر انجام، وی در ماه جولای (به گواهی دیگر در پاییز) 1922 در بازگشت از اروپا پس از انجام گفتگوها در باره خرید اسلحه برای ارتش افغانی، به دست ناسیونالیست های ارمنی در تفلیس کشته شد.

¹¹⁷ .Masayki Yamauchi.Op. cit. 65

¹¹⁸ . برای به دست آوردن آگاهی های بیشتر در زمینه نگاه کنید به : «قیام باسماچیان»، نوشته زکی ولیدی طوغان، ترجمه علی کاتبی، 1375، تهران.

¹¹⁹ . بایگانی دولتی روسیه فدراتیف، فوند 5881، پرونده ویژه 2، پوشه

پیشتر از آن، همکار دیگر انور- طلعت پاشا به تاریخ 15 ماه مارچ 1921 در برلین همین گونه از دست تروریست های ارمنی کشته شده بود. این کشتار ها انتقامی بود به خاطر سازماندهی جینوساید (کشتار گروهی) ارمنی ها در ترکیه در سال 1915-1916¹²⁰ از سوی ترک های جوان.¹²¹ هر چه بود، «هلندی پرنده خاور» نتوانست مدت زیادی از دست دادن پیروان خود را برتابد.

علی بای (انور پاشا در مراسلات بلشویک ها به همین نام مستعار یاد می شد. به گمان بسیار برای پرده پوشی و محرمیت) با آشنایی با وضعیت در بخارا و با انجام دیدارها با رهبران جمهوری، تصمیم می گیرد یکسره از بازی نمودن در نقش ناسخته و ناپخته اجنت بلشویک ها دست بردارد. سر انجام، انور- افسر ترکی بلندیپایه غرب زده و آلمان گرا برای پیاده نمودن برنامه های خود مبنی بر متحد ساختن همه مسلمانان، به ایدئولوژی پان اسلامیسم رو می آورد و این گونه، یاوه سرایی های پیشین کمینترنی او یکسره رنگ می بازند.

پان اسلامیسم که انور برای پیاده نمودن هدف های ناسیونالیستی ویژه خود، به آن رو آورده بود، وحدت کشورهای را که از سوی مسلمانان اداره می شدند- با باشندگان مسلمان-، تبلیغ می کرد. پان اسلامیسم (اتحاد جهان اسلام) چونان یک پدیده سیاسی، با امواج احساسات بریتانیایی ستیزی و آلمانی گرایی در میان مسلمانان خاور میانه و نزدیک و آسیای میانه و جنوبی پدید آمد. هو به همین دلیل، پان اسلامیسم در دو دهه نخست سده بیستم به جز از مواردی خاص، از سوی آلمان و روسیه شوروی به سان همپیمان ارزیابی شده، حتی حمایت هم می شد.¹²²

در این بستر، پان اسلامیسم (اتحاد اسلام) در کنار سوسیال-دمکراسی، بلشویسیسم، پان اسلاویسم و دیگر دکترین ها چونان پدیده سیاسی معاصر که در اواخر سده 19 در پیوند با فروپاشی

¹²⁰ . نیکولین، افغانستان و انکارا // خاور نو، سال 1920 شماره 2، برگ 39، بولتن اطلاعاتی دفتر مطبوعاتی نمایندگی فوق العاده جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه در ترکیه- انکارا، 1922، شماره 14، برگ 1

¹²¹ . در آن هنگام، ترک های جوان به ویژه انور پاشا بر آن بودند که ارمنی ها یگانه مردمی هستند که به سان سدی جداکننده میان ترکیه و ترک زبانان قفقاز و آسیای میانه افتاده اند. از این رو، می پنداشتند که با از میان برداشتن آنان، می توانند جهان ترک را به هم پیوند بزنند. با توجه به همین اندیشه بود که تصمیم به نابودسازی گروهی ارمنی ها و کشتار جمعی آن ها می گیرند. هر چند، شکست سهمگین ارتش ترکیه به فرماندهی انور پاشا از سپاهیان روس، پیاده سازی نهایی این طرح را نقش بر آب می سازد، با آن هم هزاران هزار ارمنی قربانی این طرح می گردند. هر چه هست، ارمنی ها انور پاشا را گناهکار اصلی کشتارهای گروهی هم میهنان شان در جنگ اول جهانی می پندارند.-گ.

¹²² . بسنده است نگاهی به مدارک کنگره نخست توده های خاور در باکو، که در سپتامبر 1920 برگزار شد، افگند.

امپراتوری عثمانی برای رستاخیز نظام خلافت پدید آمد، برآمد نمود. از همین خاطر، بایسته است تا پان اسلامیسیم را چونان ره آورد جهانی سازی و تاثیر غرب، نه همچون جنبش ناب مذهبی، بررسی نمود. روشن است، دفاع و حمایت از مسلمانان دورتر از محدوده جمعیت های بومی، بخش مهم ایدئولوژی علماء (خبرگان اسلامی) بود، اما پان اسلامیسیم که در عصر نوین چونان دکترین ناب سیاسی پدید آمد، در برابر قبیله گرایی، ناسیونالیسم تباری و دولتی، رنگ باخت.

به پندار مسلمانان اوایل سده بیستم، خلافت ترکیه به سان الگوی ایده آل «دولت اسلامی» بود. برای حکومت ترکیه، که تلاش می ورزید به هر بهایی که شده و به هر طوری که شده ترکیه را حفظ نماید و تلفات بسته به واژگونی امپراتوری عثمانی را به حد اقل برساند، پان اسلامیسیم معادل پان ترکیسم بود. با رو آوردن به مسلمان های مناطق دیگر جهان، آن ها کوشیدند این تصور را ایجاد نمایند که حمله بر ترکیه، به معنای حمله بر اسلام است و واژگونی ترکیه می تواند به معنای شکست اسلام باشد.

جزء دیگر ایدئولوژی انور- پان ترکیسم و پان تورانیسم بود. ایدئولوژی نژادپرستانه پان تورانیسم در سده نهم در میان افسران عثمانی هوادار آلمان و روشنفکران، به میان آمد. این ایدئولوژی در راستای ایجاد «ابر دولت ترکی»، که از بالکان در باختر و سپس در خاور به شمول ترکیه، ایران، قفقاز، آسیای میانه تا شمال باختری چین گسترده باشد، متوجه است. پان تورانیست های مجارستانی از این هم پیشتر رفته و پیشنهاد نمودند تا کشور «توران» به وجود بیاید که سراسر قاره اروپا و آسیا میان مجارستان و ناروی را در اروپا تا جاپان و کوریا در خاور، بپوشاند. در این میان، چیزی که مهمل نما است، این است که پان تورانیسم پدیدآیی و توسعه خود را نه مرهون ترک های خود ترکیه، بل به ویژه نیروهای اروپای غربی می باشد که در بازی با ترک ها به خاطر بی اثر کردن پان اسلامیسیم و رویارویی با تاثیر روسیه در خاور در هنگام «بازی بزرگ» ذینفع بودند.¹²³

این گونه، انور پاشا برای پیاده ساختن برنامه های خود، به ایدئولوژی های پان ترکیسم، پان تورانیسم و پان اسلامیسیم رو آورد. داماد خلیفه چنین می پنداشت که جنبش گسترده، اما شورشی پراکنده در بخارا و جنبش باسماچی ها در ترکستان، به او شانس پیاده ساختن برنامه ایجاد دولت پان اسلامستی یا کنفدراسیون دولت های اسلامی را می دهد. در راس چنین کنفدراسیونی، وی البته ترکیه خود را، که تا واپسین نفس سرباز فداکار و مهین پرست آن مانده بود، می دید. انور پاشا پیوند با هواداران خود در استانبول و آنکارا از دست نداده

¹²³ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ های 256-261

و برای بازگشت پیروزمندانه به میهن، زمینه سازی می کرد. برای رسیدن به این هدف، افسران ترکی در اواخر اپریل 1920 با عمل از نام انور برای از میان بردن استقلال آذربایجان به شوروی ها کمک کردند. انور بس بلندپرواز در آرزوی روزی بسر می برد که بتواند مصطفی کمال را به مبارزه بطلبد.

هدف عمده انور در بخارا طی دسامبر سال 1921 تا تابستان سال 1922 عبارت بود از: بسیج مساعی حزب «اتحاد و ترقی» و روشنفکران آسیای میانه یی- جدیدی ها و مبارزه مسلحانه هواداران امیر- باسماچی ها به منظور واژگونی حکومت شوروی در آسیای میانه. چنین بر می آید که او چشم انداز بیشتر دقیقی نداشت و به گمان بسیار چنان یک ماجراجوی نظامی رفتار می کرد، مطابق این اصل که «مهم ترین چیز، درگیر شدن در جنگ است».

«داماد» خلیفه در بخارا:

در بخارا، شماری از رهبران با نفوذ بخاری- عثمان خواجه یف- صدر کمیته اجرایی مرکزی بخارا، ابوالحی عارف اف- وزیر حربیه، دانیار- فرمانده ارتش بخارا- لزگین (بر پایه اطلاعات دیگر- کرد) تبار و همچنین افسران پیشین ترکی که برای خدمت به بخارا آمده بودند- علی رضا (معاون وزیر حربیه بخارا)، حسن و دیگران به انور پیوستند.

ترک ها با آمدن به بخارا، با عالم خان تماس برپا نمودند. این گونه رو آوردن کمونیست ها و جدیدی های بخارایی به سوی دشمن سرسخت شان- امیر پیشین، ناسیونالیست های ترکستانی و جدیدی های بخارایی را خشنود نمی ساخت. مصطفی چوقایف- قزاق و زکی ولیدف- باشقیر این کار را اشتباه خواندند. روشن است، امیر پیشین بخارا از آمدن جنرال ترکی- مهمان بلشویک ها در جمع کافر ها- جدیدی ها، شادمان نبود. مگر، امیر در تبعید کابل که همه او را فراموش نموده بودند، نمی توانست به خود اجازه بدهد از انتخاب همدستان سر باز بزند. او با کمک داماد خلیفه قصد جلب توجه به شخص خود و احیای امپراتوری را داشت. از این رو، از انور پشتیبانی کرد.¹²⁴

به نوبه خود، هدف استراتژییک انور، راندن بلشویک ها و ایجاد فدراسیون آسیای میانه یا «توران نو» بود که وی قصد وارد کردن ترکیه را به آن داشت. در این حال، وی بر تعصب مذهبی توده های مسلمان و شوینیسیم پان ترکی نخبگان آسیای میانه سنجش داشت. به نوبه خود، رهبران بخاری که از ترک ها پشتیبانی می کردند، در گام نخست می خواستند با کمک انور به یک هدف دست یابند- رهایی از روسیه.

¹²⁴ . India Office Record (London, UK) IOR: L/P&S/11/203.

در این میان، اوضاع بین المللی و آرایش نیروهای سیاسی در خود آسیای میانه برای انور مبنایی را برای متحد ساختن بخارا، خیوه، ترکستان و سمی ریچیا به دست نمی داد. حال چه رسد به سین زیان. تنها سیاستمدار ساده لوحی چون عالم خان می توانست به کمک انگلستان در پیشبرد جهاد ترک ها در برابر بلشویک ها، امیدوار باشد.

یگانه چیزی که می توانست در انور باب میل انگلیسی ها باشد، تنها موقف روس ستیزانه وی بود. از این رو، هنگامی که انور اعلام داشت که به کابل می رود، همکاران بخش محرم حکومت هند بریتانیایی تصمیم او را این گونه ارزیابی کردند: «اگر او خلاف میل روس ها به کابل بیاید، این کار دشمنی میان وی و روس ها را تایید کند و او می تواند عنصر نیرومند ضد روسیه در افغانستان گردد که برخوردار از توانایی برانگیختن اصطکاک میان افغانستان و بلشویک ها می باشد. افزون بر این، او می تواند موجب ایجاد اصطکاک میان ترکیه و افغانستان و میان تندروان مسلمان هندوستان و روسیه و آنکارا و افغانستان شود».¹²⁵

به سخن دیگر، انور شانس رفتن به کابل و آغاز کارروایی های خود در آن جا را داشت. او می توانست اردوگاه ضد روسیه را در کابل تقویت بکند و با تایید انگلستان، پشتیبانی نظامی و سیاسی جدی، به دست آورد. همانا زکی ولیدف به او چنین چیزی را به او مشورت داده بود. مگر هواداران انور به انگلستان بی اعتماد و از آن بیزار بودند. آن ها در بخارا ماندند و در آنجا گام های بلندی برای به دست آوردن کمک و پشتیبانی خارجی برداشتند.

یکی از هماهنگ کنندگان سیاست خارجی انور- خواجه سمیع بای (قوشی باشی زاده خواجه سمیع معروف به سلیم پاشا)، برای ایجاد جبهه یکپارچه ضد بلشویکی و ضد روسی به مشهد، کابل و ترکستان خاوری سفر کرد. او به تاریخ 22 جون 1922 از کابل برای کسی به نام علی حاجی بیک در کاشغر نوشت:

«انور پاشا به بخارا خاوری که از سوی حکومت روسیه اشغال شده، رفته و مسلمانان را به مبارزه فرا خوانده است. سمرقند، بخارا، عشق آباد، قرشی و نیز فرغانه در محاصره است. روشن است که روس ها دشمنان سرسخت فرهنگ اسلامی هستند و می خواهند دارایی های مادی ما را گرفته و ارزش های معنوی ما را درهم بکوبند. ایجاد سازمان «نشر معارف» در کاشغر از سوی برادران ما شایسته و سزاور سپاسگزاری است. من در شانگهای با حکام چینی دیدار کردم. چینی ها، جهان مسلمان و ترک ها

¹²⁵ .Masayuki Yamauchi. Op.cit. 309

همیشه می توانند با هم سازش نمایند. چینی ها فرهنگی هستند و سزاوار هر گونه ارجگزاری».¹²⁶

- در این جا، پرسش هایی مطرح می گردد مبنی بر این که:
- آیا ممکن بود قصد تنی چند از افسران ترکی را که می کوشیدند به کمک امیر واژگون شده بخارا و هوادارن مسلح او استبداد پان ترکیستی و پان تورانیستی را بر مردم سراسر منطقه تحمیل کنند، تایید کنند؟
 - آیا طرح اتحاد چینی- اسلامی مخالف روسیه، کمترین شانسی برای پیروزی داشت؟
 - آیا انگلیس ها می توانستند از انور پشٹیبانی کنند و یا حتی در قبال وی بیطرف بمانند؟
 - آیا بلشویک ها می توانستند خیانت انور را ببخشایند؟
- پاسخ این پرسش ها روشن است.

هر چه بود، ترک مانه تنها میانه خود را با بلشویک ها برهم زد، بل آن ها یگراست به چالش طلبید. با این کار، وی همه پل ها را پشت سر خود برای عقب نشینی ویران کرد و برای مسکو دشمن سوگند خورده و خطرناکی شد. این گام، گام جسورانه، مگر نیندیشیده می بود.

انور و باسماچی ها :

دوره پایانی زندگی جنرال ترک را در سرزمین تاجیک، می توان از روی مراسلات وی که از سوی ماسایوکی یاما اوشی- ترکشناس جاپانی مطالعه و منتشر شده بود، ببینیم. با آشنا شدن با این مراسلات، چنین به نظر می رسد که انور بیخی از زندگی راستین به دور شده بود. در متن رخدادهای خونین 1922 دست کم طرح های مجلل وی در باره ثروت های افسانه یی بخارای خاوری و تقاضای گسیل مهندس معدنشناس آلمانی از راه افغانستان برای استخراج طلاي درواز و دیگر مواد زیر زمینی بخارا، شگفتی برانگیز می نماید.

انور تصور درستی از اوضاع راستین منطقه نداشت. او نمی توانست و یا نمی خواست پرتگاه حقیقی میان جدیدی های هوادار بلشویک ها (که همتراز با ملحدان و کافران پنداشته می شدند) و باسماچی های هوادار امیر را ببیند. برای او هنوز زود بود بدانند که باسماچی ها دسته های عشایری یی اند با رهبران سنتی و ملاحی محافظه کار که بیشتر درگیر جنگ در برابر جدیدی ها اند تا روس ها.

بخارایی هایی چپن پوش با جامه های رنگارنگ، به ترک اروپایی شده با لباس مدنی که به آن ها همانند نبود، با بی اعتمادی

¹²⁶ . Fraser, Glenda. «Enver Pasha`s Bid for Turkestan, 1920-1922» Candian Journal of History/Annales Canadiennes d`Histoire. 22(August 1988), 201

و بی باوری می نگریستند. انور را چندین بار بازرسی کردند. از همین رو، او ناگزیر بود عکس های زن، بچه ها و دوستانش را که برایش بس گران بود؛ بسوزاند تا به دست باسماچی ها نیفتد.

زکی ولیدف (که خود حتا برای برپایی تماس با عالم خان محافظه کار و باسماچی های وی تلاش نورزیده بود)، در باره ناممکن بودن به توافق رسیدن با ابرهیم بیک به وی از پیش گوشزد کرد. او کوشید انور را از رفتن به بخارای خاوری باز دارد.¹²⁷

در چنین اوضاع نظامی- سیاسی، سخن می توانست تنها بر سر جنگ پارتیزانی فرسایشی و کار پیگیرانه و توانفرسا در زمینه نزدیک ساختن نیروهای پراکنده شوروی ستیز در میان باشد- چیزی که به او ولیدف پیشنهاد کرده بود.

ابراهیم بیک- رهبر ازبیک های لقی، قصد پیروی و فرمانبرداری از داماد خلیفه را نداشت. او تصویری در باره برنامه های پردامنه جنرال ترکی نداشت. ایده های ناسیونالیسم، پان ترکیسم، تا چه رسد به پان تورانیسم برای وی به عنوان یک رهبر قبیله یی، ارزشی نداشتند. او با حریف نوظهور با حسد و بی اعتمادی رفتار کرد و او را در نخستین دیدار که در روستای کاراماندي به تاریخ یکم دسامبر سال 1921 برگزار شد، بازداشت کرد.

برآمد انور را ابراهیم بیک چونان تجاوز بر آزادی لقی ها و تلاش به خاطر برقراری تسلط خارجی ارزیابی می کرد. مگر سخن تنها بر سر رقابت شخصی نبود. دلایل عینی یی نیز بودند که مانع از هماهنگی میان باسماچی ها و جنرال ترک می گردیدند.

رهبران باسماچی های بخارایی خودشان را فرمانبران امیر بخارا می شمردند که خواست های نمادین (تیپیک) تجزیه طلبی فئودالی را تبارز می دادند. به همین دلیل، آن ها پراکنده عمل می کردند- هر کدام در سرزمین خود و به دشوار تلاش های مبني بر جا به جا ساختن چهارچوب های شان و پیشبرد عملیات رزمی در جبهه گسترده را بر می تابیدند.

بی تردید، اختلاف نظرهای باوری هم بود. آخر، امیرست ها، که قورباشی ها هم با نگرش آنان موافق بودند، به اطرفیان انور و بخارایی های جوان، که در واژگونی بخارا دست داشتند، بی اعتماد بودند و از آنان نفرت داشتند.

¹²⁷. بایگانی کمیته امنیت دولتی ازبیکستان، پرونده جنایی شماره 123469 در باره اتهام ابراهیم بیک به جنایات بر اساس ماده های 58-60 قانون کیفری جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبیکستان (2-58، 5-58 پرونده جنایی جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه) سپس: پرونده 123469، برگ 7.

با این همه، ترک‌ها توانستند پشتیبانی شورشیان تاجیکی را جلب کنند. نقش چشمگیری را در رشد تاثیر انور وعده‌های متعدد کمک خارجی با اسلحه و نیروهای مسلح بازی می‌کرد. طبق سنت پذیرفته شده بومی، قورباشی‌های سرشناس (در این جا: سرکرده‌های باسماچی‌ها) در کک تاش اجتماع نمودند که آن را ابراهیم بیک ازبیک از لقی و ایشان سلطان تاجیک از درواز رهبری می‌کردند. در این اجتماع انور با بیان برنامه خود سخنرانی کرد. دقیقتر: مبارزه به خاطر حق مسلمانان، که با زورگویی‌های روس‌ها با خشونت پایمال شده بود. اعلام گردید که انور مدعی تاج و تحت بخارا نیست و به محض بیرون راندن روس‌ها از بخارا، عالم خان را دوباره به تخت دعوت می‌کند. پسان‌ها ابراهیم بیک به خاطر می‌آورد: «در این مجلس انور پاشا به عنوان فرمانده همه نیروهای ما اعلام شد، و من در اختیار او بودم».¹²⁸

با آمدن انور در جنوری 1922 به نواحی مرزی-ایواجه، قبادیان و جلیل کول، جنبش گسترده قیام‌کنندگان آغاز شد. تقریباً همه باشندگان از جمله ارگان‌های محلی حکومت به شورشیان پیوستند. همین بس بگوییم، که در آن هنگام رییسان کمیته‌های انقلابی درواز و کولاب-ایشان سلطان و دولتمندبای¹²⁹ بودند. شورشیان حکومت شوروی را در بسیاری از نواحی بخارای خاوری سرنگون کردند. این روزها، روزهای پیروزی برای جنرال ترک بود.

انور در نامه خود به برادرش در برلین نوشت: «کار رو به راه است، همین گونه که من خواستم. بیک‌ها با جنگاوران شان از سراسر بخش‌های اشغال نشده بخارای خاوری، دقیق ترکولاب، بلجوان، درواز و قره‌تگین، جمع می‌شوند. مجمعی که متشکل از این بیک‌ها است، در مراحل نخستین، دولت نو بخارا را تشکیل می‌دهد. همه آن‌ها، آماده اند چیزی را که من می‌خواهم، انجام دهند. من در ده روز اخیر، پنج بار با روس‌ها درگیر جنگ گردیده‌ام. در جنگ اخیر، شمار بسیار روس‌ها کشته شدند. بیش از پنجاه تن از آن‌ها کشته و یا زخمی شده‌اند. در حالی که تلفات ما تنها یک تن است.»¹³⁰

پادگان روسی در میانه‌های فبروری 1922 دوشنبه را زیر فشار شورشیان ترک کرد و سر از این تاریخ، بخارای خاوری برای مدت نزدیک به نیم سال در دست مجاهدان افتاد. مگر انور نیک می‌دانست که پیروزی دسته‌های پراکنده او بر پادگان کوچک ارتش سرخ شکننده و برای کوتاهمدت است.

¹²⁸ . Masayuki Yamauchi Op. cit 66

¹²⁹ . زکی ولیدی در کتاب «قیام باسماچیان، نام او را دولتمند بیک درج نموده است.

¹³⁰ . به ترتیب- معاون و کمیسار خلق در امور خارجی در دولت لنین

او، با گردآوردن همه نیروهای خود- نزدیک به هشت هزار ازبیک (از عشایر مرکه و کنگرات)¹³¹ و تاجیک های حصار، کولاب، قره تگین و درواز و همچنین داوطلبان افغانی (مقارن این هنگام، دو دسته افغانی که شمار آن ها به 300 نفر می رسید، به یاری انور شتافته بودند، از جمله حبیب الله- بچهء سقاء- امیر آینده افغانستان) به سوی غرب حرکت کرد و در نیمه دوم ماه اپریل در نزدیکی بایسون (بایسون) سنگر گرفت. در این جا، دسته های عبدالحمید عارف اف- وزیر دفاع پیشین جمهوری شوروی خلق بخارا، به او پیوستند.

انور که مطمئن گردیده بود که کمابیش موفق به «متحد ساختن مسلمانان» شده است، به شوروی ها اولتیماتومی با درخواست بیرون بری یگان های ارتش سرخ از سرزمین بخارا در دو هفته و به رسمیت شناختن حق وی برای ایجاد «دولت مستقل» دربرگیرنده سرزمین های جمهوری های آسیای میانه شوروی، گسیل داشت. این نامه به تاریخ 19 می نوشته شده و عنوانی نریمان نریمانف- رییس جمهوری شوروی آذربایجان (که انور با وی در باکو آشنا شده بود) فرستاده شده بود.

در آن هنگام، انور نامه دیگری را که موید بریدن کامل و اصولی او از بلشویک ها بود، نوشت. این نامه، مانند نامه های دیگر در میان اشیای بازمانده از انور جان باخته، پیدا و به زبان روسی ترجمه گردید که پسان ها به آرشیف ارتش گذاشته شد. نامه به زبان آلمانی به تاریخ 20 مارچ در بایسون نوشته بود و به کارل رادک- «همزنجیر» (همزندان) پیشین اش از زندان برلین- بلشویک سرشناس گسیل شد:

«کارل عزیز،

شاید تو مرا سرزنش کنی. اما چه بیهوده. تو می دانی که من بیش از یک سال کوشیدم تا همه رفقای ما را که نمی توانستند تبلیغات بلشویکی را در میان مسلمانان پیش ببرند، به دیدگاه ما جلب کنم. بر عکس، تلاش های توده هایی که می خواستند از ستم سرمایه داری- امپریالیستی رهایی یابند، بی نتیجه ماند. کاراخان و سپس چیچرین¹³² قول های بسیاری دادند، اما هیچ کاری نکردند. دردمندانه، من نتوانستم با ترسکی تماس بگیرم....

هنگامی که به بخارا آمدم، روشنتر دیدم که موضوع از چه قرار است؟ آن ها همیشه تلاش دارند تا با زور و از راه فریب در مستعمرات قدیم روسیه بمانند. در روسیه، آن ها کارگران و

¹³¹ منظور از قبیله قنکرات است.

¹³² . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102،

دهقانان را داشتند، اما در این جا تنها چند تن ماجراجو را با خود دارند....

اگر شما به سیاست استیلاگرانه تان ادامه بدهید، آن گاه شما همه توده های محمدی (مسلمانان) را در برابر خود خواهید داشت. سخن آخر این که با سایر رفقا صحبت نمایید: با لنین، ترتسکی و دیگران. اگر آن ها پیشنهاد ما را بپذیرند، آن گاه من قول همه چیز می دهم».¹³³

این اولتیماتومی بود به همه حکومت شوروی.

در اواخر فبروری 1922 انور تصمیم گرفت با بهره گیری از اندک شمار بودن سپاهیان شوروی، بر بخارا از راه بایسون و شهر سبز یورش برد. او، دسته هایی را به فرماندهی دانیار به سوی منطقه سرخان دریا حرکت داد. همچنان عبدالقهار درحومه بخارا تاخت و تاز می کرد. شورش در استان سمرقند (آچیل، همراه قل) نیز درگرفت. این گونه، در بهار 1922 تقریباً جبهه عمومی نبرد در برابر حکومت شوروی از سمرقند و فرغانه تا بخارای خاوری آراسته شده بود.

«انور را گردان می بریم»:

با توجه به خطر جدی ناشی از شورش به رهبری انور پاشا، رهبری عمومی در زمینه تثبیت وضع در آسیای میانه را دفتر سیاسی کمونیست های روسی به گردن گرفت. رهبری شوروی بر این بود که «دیگر ضد انقلاب جهانی هم می توانست از راه بخارا بار دیگر، تلاش نماید برای خود حرکت هایی در حدود جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه بیابد». به سخن دیگر، سخن نه تنها بر سر تطبیق تعهدات توافق شده در قبال بخارا، بل بر سر دفاع از سرزمین خود از تهدید خارجی بود.

در این پیوند، مسکو در گام نخست، حاکمیت خود را در دولت بخارا، تقویت نمود. در کرملن، فیض الله خواجه یف- نخست وزیر با رهبری بلشویک ها دیدار کرد که این دیدار آخرین نشانه های استقلال بخارا را نابود کرد. نتیجه آن شد که در ماه فبروری 1922 حزب کمونیست بخارا در بافتار حزب کمونیستی روسیه (شاخه بلشویکی) شامل ساخته شد. کنون دیگر مسکو می توانست به گونه مستقیم نه تنها از میان بردن انور، بل نیز امور خود بخارا را رهبری نماید.

سر از این تاریخ، دیگر، اقدامات فرماندهی نظامی شوروی در بخارا از هر گونه تاثیر یا کنترل از سوی حکومت بخارا رست. این گونه، در آغاز سال 1922 روابط قراردادی میان جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه و جمهوری شوروی خلق بخارا (عقد شده در ماه مارچ سال 1922) در عمل به انفاذ خود پایان داد. رهبری اصلی سیاسی از این پس از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی

¹³³ . کمونیست تاجیکستان، 1949 ، 15 جون

حزب کمونیست روسیه (شاخه بلشویکی)، از طریق نماینده تام الاختیار - دفتر ترکی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (شاخه بلشویکی) انجام می شد. در باره این که کرملن چه اهمیتی برای بخارا قایل بود، این حقیقت گواهی می دهد که از 27 فبروری تا 18 می 1922، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه پنج بار مساله وضعیت در آسیای میانه را بررسی نموده بود.

در ماه اپریل، سیرگو اورجونیکیدزه - بلشویک سرشناس به آسیای میانه گسیل گردید. وی راهکار مصالحه و سازش با شورشیان را که در سال 1921 پیش گرفته شده بود، نکوهید و پیشنهاد کرد به بخارا «به اندازه کافی سپاهی فرستاده شود تا مبارزه قاطع و منظمی را آغاز نمایند». او در سخنرانی خود در بخارا گفت: «با انور ناگزیب به پیکار جدی هستیم. مگر باور دارم که ما انور را گردن می بریم».¹³⁴

در سراسر آسیای میانه، پیگرد «هواداران امیر» شدیدتر شد. کارمندان پیشین امیر و اعضای خاندان های اشرافی، مورد پیگرد قرار گرفتند. همگام با این ها، تدبیرهایی در زمینه بهبود وضع مالی و اقتصادی بخارا تصویب شد. در سراسر کشور به رهبری حزب کمونیست، کارزار تبلیغ پرشوری که به افشاگری «ماجراجویی انور - دست نشانده امپریالیست های انتانت» می پرداخت، به راه انداخته شد.

مقارن با ماه جون 1922، گروهی از سپاهیان بخارایی ارتش سرخ تدارک برای راه اندازی عملیات نظامی در برابر انور را به پایان رسانیدند. س. س. کامنف - فرمانده کل سپاهیان جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه شوروی - سرهنگ پیشین ارتش تزاری، برای فرماندهی مستقیم عملیات به بخارا آمد. تعرض در دو جهت برنامه ریزی شده بود: قرار بود ستون چپ (شمالی) به فرماندهی یعقوب ملکومف از بایسون به سوی دناو - حصار - دوشنبه - کافرنهان - فیض آباد و ستون راست (جنوبی) به فرماندهی باگدانف از شیرآباد و ترمز تا قبادیان - قرغان تپه - کولاب - بلجوان¹³⁵ پیشروی نماید. این ستون می بایستی سپاهیان انور را از مرز افغانستان به دور نگه می داشت و به آن ها امکان نمی داد تا به آن سوی مرز عقب نشینی نمایند. همراه با آن، به ستون راست وظیفه سپرده شده بود تا از مداخله ممکنه افغانی جلوگیری نماید.

یگان های ارتش سرخ به تاریخ 15 جون دست به یورش بردند و بر دسته های انور همزمان در حومه بایسون و قبادیان ضربت وارد

¹³⁴ .دی - مور، «جنگ میهنی در تاجیکستان» در کتاب تاجیکستان، تاشکنت،

سال 925 ، برگ 287

¹³⁵ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102،

برگ 254

آوردند. شورشیان، پس از جنگ های سنگین، با دادن 400 کشته عقب نشستند و به سوی خاور شتافتند. یکی از علت های شکست، ناتوانی و بی میلی پارتیزان ها در نبردهای جبهه یی مطابق قواعد نظامی بود. شکست درز میان قورباشی ها را گشاده تر ساخت.

پاتکی که از سوی انور در منطقه میرشادی به راه افتاده بود، به تاریخ 16 جون در هم شکست. در روز بعد، ارتشیان سرخ، دناو، یورچی، ساری و آسی را اشغال کردند تا راه را برای پیشروی سپاهیان ستون راست گشوده و گذرگاه های مرزی را ببندند. انور، با بهره جویی از توقف سپاهیان شوروی، نیروهای خود را به عقب کشانید و با یگان های ارتش سرخ آغاز به جنگ کرد. مگر، با ضربات نیرومند، سپاهیان او به خاور عقب انداخته شدند. انور، پس از یک رشته شکست های نو، با گردآوری سپاهیان برجا مانده، با به دست گرفتن رهبری جنگ به دست خود، نومیخانه تلاش کرد جلو پیشروی سپاهیان شوروی را در خط ریگار- کاراتاگ بگیرد. مگر، به تاریخ یکم جولای ارتشیان سرخ ریگار و کاراتاگ¹³⁶ را اشغال کردند.

هر چه بود، شکست از دست روس ها، نا به سامانی های درونی و مخالفت از سوی ابراهیم بیک، انور را برای پیش بین شدن راه های گریز ممکنه به سوی افغانستان برانگیختند. در این باره عارف اف در کابل گفتگوهایی¹³⁷ انجام داد. انور خود نیز در این زمینه به نادر خان نوشت: «اگر شما نمی توانید پاسخ مساعدی به تقاضای من برای اجازه ورود به افغانستان بدهید، آنگاه من به جلیل قول و قرغان تپه¹³⁸ می روم».

پس از تلاش های نافرجام برای به دست آوردن کمک از افغان ها، انور پس از یک رشته شک و تردیدها، نامه یی به دولت بریتانیا نوشت. روشن است که نامه به حاکم چترال رسید. مگر به علت نامعلومی، تا گیرنده آخری- حکومت انگلیس در پیشاور¹³⁹ نرسیده بود. مضمون نامه روشن نیست. مگر، می توان گمان برد که در بردارنده خواهش ارابه کمک و پشتیبانی و پیشبرد مبارزه مشترک با بلشویک ها بوده باشد.

در این هنگام، ستون راست، قبادیان و جلیل قول را آزاد ساخته، سپس به سوی قرغان تپه آغاز به پیشروی کرد. به تاریخ 2 جولای این شهر زیر تیرباران هوایی قرار گرفت. به تاریخ 14 جولای پایتخت بخارای خاوری- دوشنبه اشغال شد. از دست دادن این نقطه استراتژیکی مهم برای فروپاشی اردوگاه

¹³⁶ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده 3، پوشه 1102، برگ

216

¹³⁷ . همان جا، برگ 2

¹³⁸ . IOR:L/P&S/19/950

¹³⁹ . پرونده 123169، ص 234

انور مساعدت کرد. یکی از نخستین نیروهایی که از انور برید، دسته های زیر فرماندهی نورات بیک بود. سپس افغانی ها رفتند. آن چه هم که باز مانده بود، در سرزمین گسترده لقی ها، حصار و کولاب، پراکنده شدند. خود انور با بخشی از دسته های خود از راه پل سنگین (رود وحش) برای پیوستن با دولتمندبای به کولاب رفت.

شکست:

پدیدار شدن انور در کولاب، واکنش های رنگارنگی را در میان مجاهدان کرانه چپ رود وحش برانگیخت. تاجیک ها، ترک ها، قرقیزها و ترکمن ها که از رهبری لقی های ازبیک تبار ناخشنود بودند، از دولتمند بای- ترک بلجوانی همدست انور پشتیبانی کردند. این کار، موجب ناخشنودی شدید ابراهیم بیک شد. وی حتی فضایل مقسوم¹⁴⁰ را به خاطر این که تصمیم گرفته بود بدون هماهنگی با ابراهیم بیک نزد انور برود، بازداشت کرد. این گونه، فضایل بیک چهل روز آزرگار در اسارت ابراهیم بیک¹⁴¹ بود. به هر رو، مادامی که انور درگیر جنگ بود، به تدریج در پشت جبهه وی کشاکش ها میان جماعات گوناگون و رقابت میان قورباشی ها بالا می گرفت. انور از دست لقی ها که کشمکش ها را به راه انداخته بودند، بس خشمگین بود.

به تاریخ نهم جون انور به نادر خان نامه یی به این شرح نوشت:

«برادر غازی و بسیار محترم!»

بامداد دیروز، روس ها از سوی انک آباد جان- شیرآباد و بندی خانه، آغاز به حمله کردند. پس از نبردهای پر دامنه، همه مرمی های ما به پایان رسید. سر انجام، من ناگزیر به پایان دادن به جنگ و عقب نشینی گردیدم. هفت نفر کشته شدند و پنج نفر هم زخمی. من اکنون در ساری قمش- تنگی موش هستم..... در کولاب و کاراتگین مسلمانان در برابر همدیگر می رزمند و این گونه نیروی مسلمان ها به سود روس ها به تحلیل و هدر می رود. گناه همه این کارها به دوش ابراهیم بیک است که جز فرستادن لعنت به وی هیچ چیزی نمی توانم بگویم».¹⁴²

¹⁴⁰ زکی ولیدی نام این شخص را فضیل مخدوم و برخی منابع دیگر فضیل مقصوم ذکر می کنند. -گ.

¹⁴¹ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ 256.

¹⁴² . مصاحبه با بشیر بغلانی- پسر مهاجری از کولاب در ماه فیروزی 1991، دوشنبه. در این حال، بغلانی با افتخار افزود که استاد جوره خویشاوند صفر امیرشاه یف- قهرمان اتحاد شوروی می باشد. بغلانی (1941) در سال های دهه 1980 وزیر دادگستری (عدلیه) در دولت ببرک کارمل بود. او اکنون در آلمان زندگی می کند و در دوشنبه و کولاب خویشاوندانی دارد.

این گونه، لقی ها با راه اندازی جنگ با ترک ها و تاجیک ها به انور از پشت خنجر زدند. به زودی، درگیری به برخورد نظامی آشکار انجامید. در کولاب، جنگاوران متحد تاجیک ها، ترک ها و افغانی ها، با پشتیبانی ترکمن ها و قرقیزی های زیر فرماندهی دولتمند، به لقی های [ازبیک-گ.] یورش آورده، آنان را درهم کوبیدند. ابراهیم بیک ناگزیر به عقب نشینی به لقی بود. رویداد بازگو شده مدت ها ردپای خود را در ادبیات شفاهی سنتی مهاجران تاجیکی در افغانستان برجای گذاشت.

یاساول باشی- جنگجویی از حواریون دولتمند بای به استا جوره- چرمسازی از بلجوان (و همه مهاجران در افغانستان) چنین بازگو کرد: «در عرفه عید قربان، میان ازبیک ها و تاجیک ها رویارویی رخ داد. دولتمند بای در آن هنگام به عنوان فرمانده کل گماشته شد. مگر ازبیک ها از تابعیت وی سر باز زدند. وانگهی دولتمند بای با این پرسش که «چه کار بکنم؟» به ریش سپیدان رو آورد. ملاها در مشورت جمع شدند و فتوا صادر کردند- بزنید!

تاجیک ها آغاز به زدن و کشتن ازبیک ها و نیز تاراج آن ها کردند. برای پیدا کردن طلاهای پنهان کرده شده، بچه های لقی ها را با خنجرها پاره پاره می کردند. این کارزار نه- ده روز آژگار ادامه یافت. لقی ها هم برای نجات به بلشویک ها¹⁴³ روی آوردند. ناگفته پیداست که روحانیون با تکیه بر اصول جهاد در برابر «کافران»، فتوای کشتن لقی ها را صادر کرده بودند. این که «جنگ مقدس» به کشمکش های میان تباری، کشت و خون و غارتگری انجامید- یکی دیگر از واقعیت های زشت و تلخ آن برهه، می باشد.

انور دیگر با وضعیت راستین در بخارا برخورد کرده بود. همه تلاش های وی به فرمانبرداری بی درنگ اجباری مهره های سرشناس رزمی بومی خلاصه می گردید. او در این زمینه به سپهسالار نادرخان نوشت: «من باید به سرعت و جدیت مساله لقی ها را یکسره کنم و به همین خاطر، از شما خواهش می کنم تا 500 نفر را با تیربارها گسیل نمایید. این گونه، من کار یک استیلاگر دیگر ولایت حصار را پایان می دهم. مگر، عزیز من، شما باید هرچه زودتر این ها را برایم گسیل کنید. آنگاه من می توانم جلو ابراهیم بیک را که می تواند در برابر دولتمند بای¹⁴⁴ اقدام نماید، بگیرم.»

باسماچی هایی که در برابر ستون چپ می رزمیدند، بی آن که مقاومت جدی نمایند، با رها کردن ینگه بازار، فیض آباد، کک تاش و یوان، به سوی خاور عقب نشستند.

¹⁴³ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ 270

¹⁴⁴ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1102، برگ های 10-12

به تاریخ 17 جولای کولاب و سپس به تاریخ 20 جولای بلجوان از سوی ارتشیان سرخ اشغال شد. انور موفق شد تا 1500 سوار را با دو قبضه مسلسل آرایش دهد. به تاریخ های 26-28 جولای، او نومیادانه کوشید جلو یورش دسته های ارتش های سرخ¹⁴⁵ را بگیرد. بلجوان برای پنهان شدن «داماد خلیفه» پناهگاه آخرین بود.

«کشتند پاشا انور را!»¹⁴⁶

راه زندگی قهرمان داستان ما به تاریخ 4 اگوست 1922 پیموده شد. منابع گونه گون در آن همنوا هستند که آخرین ایستگاه وی ناحیه بلجوان، دقیقتر روستای آب دره، چاغان (چگن)، سنگ توده، یاپ، بود. در آن هنگام، ترک های زیر دست وی- فاروق بای، دانیال بای و بوری بتاش بای، همراه با انور بودند.¹⁴⁷ افزون بر آن ها، در جنگ آخرین انور- حسین نافذ، مراد اش، کریم بای و مسلمان قل¹⁴⁸ شرکت کرده بودند.

در اعلامیه نظامی در باره انور چنین آمده است: «او یک بار دیگر کوشید پیروزی را از دست ارتش سرخ برباید و خود دسته های سواره اش را برای حمله فرماندهی نمود، اما با خوردن پنج زخم در میدان جنگ افتاد و جان سپرد.¹⁴⁹ دسته هایش در گیر و دار پیکار، سراسیمه گریختند. به گونه ای که حتا جسد او را نبرد داشتند». بر پایه روایت رسمی شوروی، انور به دست سپاهیان گردان سوم هنگ شانزده تیپ هشت سواره باشقیر کشته شد. در این جنگ دولتمند بای¹⁵⁰ هم کشته شد.

به گواهی عبدالقیوم پروانچی (پدرزن ابراهیم بیک) در جلسه بازرسی کمیته فوق العاده در تاشکنت، آخرین نبرد با عید قربان مصادف گردید. در این وقت انور و دولتمند در یاپ (در روستای زادگاه دولتمند) سی سرباز چابکسوار را برای پاسبانی خود نگه داشته و دیگران را به خاطر عید مرخص کردند. مقارن با این وقت (به تاریخ 4 اگوست)، سپاهیان سرخ نزدیک شدند و در روند جنگی که درگرفت، انور و دولتمند بای کشته شدند.

¹⁴⁵. کشتند پاشا انور را- به لهجه پارسی تاجیکی-گ.

¹⁴⁶. Tekin Erer, Enver Pasha`nin Turkistan Kurtulus Savasi. Istanbul, 1971, 140.

¹⁴⁷. زکی ولیدی طوغان در ص 105-106 «قیام باسماچیان» در زمینه چنین می نگارد: «پاشا... فقط به همراهی پنج تن، تنها با شمشیر، حمله برد. یکی از پنج همراه پاشا، حسین چاوش، چرکس از اهالی ترکیه بود و دیگران: کریم، اهل قازان، ایشموراد قزاق، سالیس افغانی و راییف قزاق روسی بود که به پاشا ملحق شده بود». مگر، بیگمان زکی ولیدی در ضبط نام سالیس دچار اشتباه شده است. چون در افغانستان چنین نامی وجود ندارد-گ.

¹⁴⁸. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده 3، پوشه 1104، برگ 61.

¹⁴⁹. روزنامه «ازویستیا» (تاشکنت)، 16 اگوست 1922، پرولترها، ارگان

کمیته منطقه بی استان سمرقند، 22 اگوست 1922

¹⁵⁰. گفتگو با بشیر بغلانی، فیروزی 1991، دوشنبه.

چگونگی آن نبرد زبان به زبان گشت و در خاطر مهاجران این گونه ماند:

«در بلجوان، در نزدیکی چاغان جنگ شد. به دستور دولتمندبای- فرمانده کل، جنگ را انور پاشا فرماندهی می کرد. در گرماگرم جنگ، فرمانده سرخ زخم مرگباری بر انور زد. دولتمندبای هنگام عقب نشینی فرمانده سرخ- قاتل انور را دستگیر کرد و با بیهوش ساختن وی، او را روی زین اسپش انداخته و با خود آورد. مگر در هنگام تاختن، فرمانده سرخ به هوش آمد و با بیرون آوردن تفرنگچه اش، به سوی دولتمند بای تیراندازی کرد. تیر از سینه دولتمند بای گذشته، از دوشش بیرون شد. هنگامی که به جای امن رسیدند، دولتمند بای که نیرویش به تحلیل رفته بود، فرمانده را از زین بر زمین انداخته، بلند فرمان داد: «این سگ را بکشید!». او پیش از مرگش فرمان داد جسد انور را از نبردگاه بیرون بیاورند. سپس دولتمند بای و انور را به خاک سپردند.

هر چه بود، عقب نشینی آغاز شد و فرماندهی سپاهیان مسلمان را ملا علی موشینه به دست گرفت. مگر، پس از چندی، عبدالقادر صباح- برادر زاده دولتمند بای او را در نتیجه همچشمی های درونی تیرباران کرد. آنگاه میان لقی ها و تاجیک ها¹⁵¹ کشمکش ها از سر گرفته شد.

آن چه که در این جا شایان توجه است، این است که قهرمان اصلی داستان بیان شده، نه انور- داماد خلیفه، بل دولتمند بای- رهبر بومی می باشد. چنانچه دیده می شود، روایت بیشتر بار تباری و بومی دارد تا مذهبی و پان اسلامیستی. همچنان شگفتی بر انگیز می نماید که بر پایه روایت، دولتمند بای به جای انور در حال مرگ، قاتل وی را از نبردگاه بر سر زین اسپ خود بیرون می کشد.

به گونه یی که از اسناد آرشیوی جبهه ترکستان دیده می شود، اعلامیه ارتش سرخ، با داستان شفاهی تفاوت دارد. بر پایه اعلامیه، ضربت شمشیر سپاهی سرخ، سر و بخشی از دوش انور را برید. جسد جنرال ترکی و همچنین اسنادش در اختیار بخش ویژه گروه سپاهیان بخارا قرار گرفت. در میان کاغذ ها، اسنادی به زبان های پارسی، ترکی و ازبکی و نیز رمزها و نامه هایی از جمله از زنی به نام توفیه و از بچه هایش به زبان آلمانی از گریونوالد¹⁵² بود.

چندی پیروزمندان نمی توانستند جسد را تثبیت هویت نمایند. کسانی که انور را می شناختند (فیض الله خواجه یف، ویریوکین روخالسکی- فرمانده سرخ و دیگران) بازپرسی شدند. برای آن

¹⁵¹ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1104، برگ 61

¹⁵² . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1104، برگ 49

ها جسدي با این خصوصیات شرح داده شده بود: «قدي بالاتر از میانه، چهره گرد، چشمان سیاه، بینی بزرگ و منظم، مردی به عمر نزدیک به چهل سال». (واقعا، در سال 1922 انور 41 ساله شده بود). در این نامه که به تاریخ 15 اگوست نگاشته شده بود، گفته می شد که «پاولف- فرمانده ارتش بخارا برای تثبیت هویت انور که در حومه بلجوان کشته شده است، به این اطلاعات نیاز دارد. چون مشخصات دست داشته خیلی کهنه اند و به دشوار می توانند به عنوان موادی برای شناختن میت¹⁵³ به کار روند.»

عبدالقیوم، پروانچی گواهی داد که «پس از مرگ انور و دولتمند بای، اشیای ارزشمند آن ها را عثمان افندی، بوری باتاش و لزگینی از قرشی (به گمان بسیار ک. ا. دانیار) گرفته نزد فضایل مقسوم به کارا تیگین رفتند». ¹⁵⁴ او همچنین به گونه کاملاً غیر منتظره اظهار کرد، که انور پس از 40 روز بعد از مرگ سمیع بای در چاغان، ¹⁵⁵ به خاک سپرده شد. این چه معنا دارد؟ آیا عبدالقیوم (یا منشی- مترجم، پروتکلیست، بازپرسی) خاکسپاری و فاتحه را، عوضی نگرفته بود؟ و یا سخن بر سر خاکسپاری دو باره است. چیزی که خیلی بعید می باشد. مهاجران گواهی می دادند که «انور، در گورستان حضرت سلطان، در سه کارونه یا سه دماغه (مقیاس بومی مسافه) دره آلوچه¹⁵⁶ به خاک سپرده شده بود».

سر اولاف کئرو و زکی ولیدف (زکی ولیدی طوغان)¹⁵⁷ - روایت خوش منظری از مرگ انور و دولتمند بای که به کمک وی شتافته بود، می دهد. کئرو و کاستانی همچنین تایید می کنند که در روز بعد پس از جنگ، هر دو در چاغان به خاک سپرده شدند و «عشایر بومی به تعداد بیست هزار نفر برای خاکسپاری انور جمع شدند. بسیاری از آن ها دست و پای مرده را می بوسیدند و موی های ریش وی را برای تبرک¹⁵⁸ می چیدند».

با توجه به این که جسد انور در اختیار بخش ویژه سپاهیان بخارا بود، شگفتی بر انگیز می نماید که «چه گونه می توانست این طور اتفاق بیفتد که بلشویک ها به باشندگان اجازه دهند داماد خلیفه را به خاک بسپارند و آرامگاه او را به زیارت مبدل سازند؟». شاید هم جسد ترک دیگری به دست سپاهیان سرخ افتاده بود؟

¹⁵³ پرونده 123469. برگ 18

¹⁵⁴ همان جا، برگ 19

¹⁵⁵ IOR:L/P&S/10/950

¹⁵⁶ Olaf Caroe, Soviet Empire, the Turks of Central Asia and Stalinism. London, 1953. 125

¹⁵⁷ نگاه شود به: «قیام با سماجیان»، زکی ولیدی طوغان، ترجمه علی کاتبی، صص 103-108، چاپ دوم، 1375،

تهران.

¹⁵⁸ IOR:L/P&S/10/836

شما که هستید، انور پاشا؟

مدارک مرتبط با پویایی های انور پاشا در بخارا، منظره بس مبهمی را از این شخصیت بی تردید برجسته پرداز می نمایند. بر پایه این مدارک، او را می توان هم چونان یک سیاستمدار بدشانس و نگونبخت و هم چونان یک قهرمان ماجراجو و نیز یک جنایتکار، ارزیابی کرد. به عنوان یک سیاستمدار، انور، انسانی می نماید بر انگیخته شده، ناتوان از ارزیابی بایسته واقعیت ها و امکانات خود و اوضاع سیاسی- نظامی. انور بی آن که کدامین کمک شایان توجهی از «دولت های بزرگ» به دست آورده باشد، با آن هم، به گونه غیر ارادی در خدمت منافع آن ها بود.

آلمان، ترکیه، انگلستان و روسیه، می توانستند دیگر بی آن که چیزی از دست بدهند، در باره بنیه پان اسلامیسیم و برخورد فرمانروایان منطقه (عالم خان، امان الله) در قبال آن تصویری به دست بیاورند. حتا خود بخارایان (حال چه رسد به افغان های نزدیک از دیدگاه مذهبی- تباری)، ناسیونالیسیم اسلامی بی را که انوریست ها انتظار داشتند، به منصف ظهور نرسانیدند و از مبارزه به خاطر استقلال بخارا پشتیبانی نکردند.

با مشاهده شکست کامل برنامه «متحد ساختن مسلمانان»، انگلستان و روسیه می توانستند دیگر از پان اسلامیسیم بیم جدی نداشته باشند، مگر در صورت برخوردن با موردی چون ماجراجویی انور، می توانستند با مهارت با مترسک «فناتیسیم مذهبی» برای توجیه حضور خود در منطقه، نیرنگ بازی نمایند.

اسرتون- قونسول انگلیس در کاشغر- یکی از معماران کلیدی سیاست بریتانیا در منطقه، دیگر در ماه اگوست سال 1921 نوشت: «تا آن جا که به پان تورانیسم و پان اسلامیسیم ربط دارد، می پندارم که خطر آن ها در آسیای میانه بزرگنمایی شده است... در واقعیت امر، در پشت سر آن ها، سیاست اشغالگرانه ترکیه [دقیق تر- ترک های جوان]-گ.] پنهان شده است. تلاش های مبني بر برانگیختن حس وحدت و فداکاری در میان نژادهای محمدی آسیای میانه در بستر پیوستگی یکپارچه به آیین اسلام، به پیروزی نرسیده است.»¹⁵⁹

برداشت فرماندهی ارتش سرخ نیز کم و بیش همین گونه بود که بر آن بود که باشندگان بومی درک روشن و کاملی از اندیشه های انور در باره رستاخیز دولت مسلمانی در ترکستان نداشتند و تنها به بازگشت امیر می اندیشیدند.¹⁶⁰

¹⁵⁹ . بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1106، برگ 24
¹⁶⁰ . مایسکی ای، سیاست خارجی جمهوری فدراتیف سوسیالیستی روسیه، سال های 1917-1922، مسکو، سرخ نو، 1927، برگ 146

ضعف انور را به عنوان یک سیاستمدار، همچنان این امر تایید می نماید که او ناخواسته خدمت بزرگی برای کرملن انجام داد. سر دادن شعارهای متحد ساختن مسلمانان جهان از سوی انور، برای کرملن بهانه یی برای تشدید مداخله در بخارا و اشغال کامل آن با برآمدن در سیمای «مدافع غرب» از «مسلمانان متعصب» به دست داد. شاید به همین علت بود که بلشویک ها افغانستان را به خاطر همدردی به انور بخشیدند. دیدگاه رسمی مسکو این بود که «روابط متقابل» میان روسیه شوروی و افغانستان طی سال های 1921-1922 روی هم رفته، منظره نزدیک شدن رو به پیشرفت را به نمایش می گذاشت».¹⁶¹

بزرگترین لغزش سیاسی انور این بود که دل به عالم خان بسته بود. شاید، وی ناگزیر به بذل مساعی بسیاری برای متحد ساختن ناسیونالیست های ترکستانی با شورشیان بخارا، گردیده باشد. با پیوستن به هواداران امیر واژگون شده، او همچنین ناخواسته در صفوف جدیدی ها شکاف انداخت. بخشی از آن ها (عثمان خواجه یف، عبدالمید عارف اف و دیگران) از ترک ها پشتیبانی کردند، که همراه با او شکست خوردند و از گردونه سیاست بزرگ بیرون افتادند. گروه دیگر به رهبری فیض الله خواجه یف به طور نهایی به اردوگاه کمونیست های مسکو پیوستند. این گونه، پاشا برای تقویت موقف مسکو در آسیای میانه و از میان برداشتن دشمنان آن در دولت بخارا، کمک کرد.

از دیدگاه سیاسی، شکست انور به معنای ناکامی نخستین تلاش سیاسی نافرجام مبنی بر توحید نیروهای [اسلام-گ] زیر درفش اسلامیسیم میلیتاریستی در برابر بلشویسم بود. شکست ترک های جوان درکولاب به معنای شکست بزرگ «انترناسیونال اسلامی» [اسلام انترن-گ] بود.

نتیجه ماجراجویی های انور، نه تنها شکست جدیدیسم و شکست جنبش ترک های جوان، بل نیز بی اعتبار ساختن جنبش باسماچی ها «امیریستی»، شد. به رغم این که انور مستقیم به جمع مجاهدان پیوست، نتوانست با آنان به تفاهم برسد. همچنان عقب ماندگی اداره، کمبود جنگ افزارها، نارسایی تأمینات سیاسی و ایدئولوژیک باسماچی های بخارای خاوری نیز نقش [منفی-گ] خود را بازی می کردند.

میان فرغانه یی ها و لقی ها، تاجیک ها و ازبیک ها، ترک ها و ازبیک ها، دسته های حصار، کولاب، کارا تیگین و درواز درز افتاده بود. آن چه که امروز همچون هرج و مرج، خیانت به

¹⁶¹ در باره سگمنتاسیون (چند پارچه یی بودن) جامعه چونان اصل فرهنگی در جامعه عشایری و «اپوزیسیون متوازن شده» (Balanced opposition) نگاه شود به:

Dale F. Eickelman, *The Middle East and Central Asia: an anthropological approach*, New jersey: Prentice Hall, 2002, 120-126

منافع ملي، ناپختگي سياسي و «انتقاجويي» مي نمايد، براي جامعه بخارايي اوایل سده بیستم یک امر طبیعی بود.

پشتیبانی کردن یا پشتیبانی نکردن از کسی در این یا آن درگیری، بسته به فیصله خود عشایر یا گروه تباری- مذهبی بومی بود که گرفتاری عمده تر شان دفاع از خودگردانی و نگهداشتن موازانه میان عشیره یی تامین کننده صلح شکننده با حفظ حتمی پارچه یی بودن همه جامعه عشایری بود.

مساله آخر، یعنی پارچه یی بودن تمام جامعه در دید آن ها مانند مانع مطمینی برای برقراری تسلط انفرادی این یا آن گروه پایدار، می نمود. یعنی، می شد از همسایه، انور یا جدیدی ها پشتیبانی کرد. مگر، با این شرط که همپیمان نیرومند شده به یاری تو، نیروی خود را علیه خود تو، بر نگرداند. از همین رو، مردم بخارا برای شنیدن فراخوان های جدیدی ها مبنی بر تقویت مبارزه مشترک بر شالوده سراسری ملی گوش شنوایی نداشتند. ترک های مارک، کانگرات، یوز، سیمیز و همچنین تاجیک های نواحی گوناگون، ترکمن ها، قرقیز ها و گروه های دیگر، خودشان را ملزم و متعهد به پیروی از علایق سیاسی، مذهبی، تباری، فرقه یی و دیگر ارزش های پایدار و تغیر ناپذیر نمی دانستند.

در جامعه عشایری پارچه یی (که تا همین اکنون در افغانستان بر جا مانده است)، چنین مقوله های فرهنگی مانند شرافت، فردیت، وابستگی به امکانات دست داشته در این یا آن اوضاع، وابستگی به آیین اسلام، بود و باش در سرزمین مشترک و آمادگی دادن پاسخ مشترک به تجاوزکاران، نابرابری واقعی گروه های عشایری و دیگر اجتماعات و مناسبات «متوازن» اپوزیسیونی آن ها را نسبت به همدیگر،¹⁶² پنهان نگه می دارد.

یکی از علل عمده شکست انور- رفتار منفی ابراهیم بیک نسبت به او، بود. این رهبر لقی، درست مانند مورد عثمان خواجه یف در جنوری 1922 (که به دلیل عدم پشتیبانی لقی ها، از سوی سرخ ها زده شد) آزادانه یا ناچار با فرماندهی شوروی بازی می نمود. ابراهیم بیک با گرفتن موقفت اپرتونیستی برخلاف منافع جنبش رهایی بخش عمل می کرد.

پس از انور، جنبش باسماچی ها به سرعت رو به شکست گذاشت. بخشی از جدیدی ها و باسماچی ها از مقاومت نظامی سر باز زدند و به همکاری با بلشویک ها پرداختند. آن ها با فاصله گرفتن از مقاومت نظامی به کدامین شکل همکاری پذیرا با حکومت شوروی در چهار چوب ناسیونالیسم نوسازی و خودگردانی

¹⁶² Charles Warren Hostler, The Turks of Central Asia. Westport, Connecticut – London : Praeger. 12

فرهنگي پا گيرنده، اميدوار بودند. ديگران به جهاد ادامه دادند. مگر، از رهبري فرهنگي و سازماندهي بایسته محروم شدند و تا تراز تندروي، تاراجگري، دهشت افگني و تاراج باشندگان افت کردند.

با سخن گفتن در باره مرگ انور، نمي توان آغاز بالاروي وي از نردبان مدارج سياسي را به ياد نياوريم. همانا او تركيه را در اواخر سال 1914 به گونه جنايت آميز (به تحريك ستاد آلماني)، در جبهه روسي در ساري قمش به جنگ جهاني اول- جنگي كه براي آن بيگانه و بيهوده بود، كشانيد. اين شگرد پيامدهاي وحشتناكي در پي داشت كه منجر به نابودي سه سپاه ارتش تركيه مشتمل بر 75000 نفر شد.¹⁶³

هنگامي كه انور دست به تلاش هاي بيهوده براي برانگيختن عشاير كولا ب در برابر روسيه شوروي مي يازيد، حريف او- مصطفي كمال در راس ارتش تركي (به ياري شوروي) آغاز به حمله در تمام جبهات در برابر استيلاگران يوناني كرد كه منجر به شكست كامل ارتش يونان در اواخر اگوست سال 1922 گرديد. اين پيروزي ملت ترك بود، كه با كمك كشور شوروي دستياب شده بود. به گونه يي كه در بالا ياد آوري شد، در اواخر سال 1921 م. فرونزه به تركيه رفته، به نمايندگي از اوكرائين قراردادي را به امضا رسانيد.

اين بازديد براي ترك ها اهميت عظيمي داشت. قرار داد هاي تركيه با جمهوري هاي ماوراي قفقاز، جمهوري فدراتيف شوروي سوسياليستي روسيه و اوكرائين در سال 1921 به مصطفي كمال امكان دادند سپاهيان خود را از محور شوروي بردارد و آن ها را براي درهم كوبيدن ارتش يونان كه از سوي جنوب يورش آورده بودند، متمرکز سازد. كنفرانس لوزان (به تاريخ نوامبر 1922) استقلال سياسي تركيه را تقويت نمود. به سال 1923 مصطفي كمال لقب برجسته اتا ترك غازي، مصطفي كمال پاشا داده شد.

علت عمده شكست انور- توانمندي و نيروي ارتش سرخ بود. در اين حال، يگان هاي ارتش سرخ از پشتيباني بخشي از باشندگان بومي بهره مند بودند. مگر، بيشترينه باشندگان بخاراي خاوري در 1922 هنوز هم به ارتش سرخ و دولت بخارا، بي مهر بودند. كوچيدن انبوه دهقانان به كوهستان ها و به افغانستان همسايه ادامه داشت. گريزها نه تنها داراي انگيزه هاي مذهبي، بل نيز تمايل به ترك ميدان رزم و اجتناب از بسيج اجباري در دسته هاي مجاهدان بود.

¹⁶³ . بايگاني نظامي دولتي روسيه، فوند 110، پرونده ويژه 3، پوشه 1102، برگه 254

روزگار دهقانان به پیمانۀ چشمگیری به دلیل افتادن بار بس سنیگین تامینات ارتش سرخ و باسماچی ها با علیق و خواربار به دوش آنان، تیره و تار شده بود. کمبود خواربار برای جنگاوران ستون چپ، برای مثال آنان را ناگزیر به دست یازیدن به «خود تامینی» و در واقع گرفتن خواربار از باشندگان و در عوض دادن «رسیدها» به آن ها، نموده بود. ستون راست از طریق اجنت های خوارباری که با شیوه های همانندی رفتار می کردند و چونان- «تقسیم کنندگان خواربار»¹⁶⁴ مشهور بودند، تامین می شدند. فرماندهان ارتش سرخ چه بسا باشندگان غیر نظامی را از دسته های مسلح فرق نمی توانستند. آن ها تدبیرهای دارای بار سرکوبگرانه را در برابر روستاهای بزرگ به خاطر اجرا نشدن «تقسیم خواربار» و «همردی با باسماچی ها»¹⁶⁵، به کار می گرفتند.

در گرماگرم سرکوب «فتنه» انور، دولت مشی سرسختانه یی در قبال باسماچی ها و هواداران آن ها گرفت. سرشت این مشی، مطلقاً منحصر به روش های دارای بار جنگی و سرکوبگرانه می شد. به تاریخ 4 جولای 1922 شورای انقلابی نظامی روسیه دستور شماره 1570/308 را با امضای ترتسکی صادر کرد که فراخوان آن تشدید فشار نظامی و کاربرد تدبیرهای سخت ابزاری در قبال «باسماچی ها و همدستان آن ها» بود.

در همین ماه، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) رهنمودی را که از سوی استالین امضا شده بود، به تاشکنت فرستاد که در آن افزایش چشمگیر شمار دادگاه های نظامی، پویا ساختن کار دفتر نمایندگی اداره کل سیاسی (که پسان ها ک.گ.ب. نامیده شد-گ.) و گذار از اتخاذ تدبیرهای تصادفی به سوی «کار گسترده برنامه ریزی شده پیگرانه» پیشنهاد شده بود.¹⁶⁶ این اقدامات، راستش، تاثیر چندانی بر پویایی های دسته های مسلح نداشت و به کاهش شمار آن ها منجر نگردید. بل، متوجه باشندگان بومی بود که منجر به کوچیدن انبوه آن ها به کوه ها و افغانستان همسایه گردید.

داستان در باره انور را می توان با پردازی که از او در تراز افکار عمومی شده بود، به پایان برد. در این جا او به عنوان تک قهرمان دلیر و تنهایی که تصمیم گرفته بود بر ناکامی ها و نگونبختی سرنوشت خود، نقطه پایانی روشن و درشتی بگذارد، دیده می شود. او، همچون یک شهرت طلب (پوپولیست) سرشناس، به پان اسلامیسم و پان ترکیسم انگیزه بزرگی داد و تا کنون هم می دهد. در این سیما، او، از ارج بزرگی در

¹⁶⁴. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 154، برگ 174

¹⁶⁵. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 1، پوشه 154، برگ 86

¹⁶⁶. بایگانی نظامی دولتی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پرونده 157، برگ 31.

میان بخشی از هم میهنان خود و باشندگان آسیای میانه برخوردار بود. برای بسیاری از ترک‌ها او همچون یک قهرمان ملی می‌ماند، که ترکیه را به جنبش در آورد و نقش فوق‌العاده‌ی‌ی را در آسیای میانه بازی نمود.

یکی از تاریخ‌شناسان کنونی ترک او را با سلجوق قلیچ ارسلان که بر صلبیان پیروزی یافته بود، هم‌تراز از دید این چنین آدم‌ها، انور در کنار دلی دیومری- قهرمان حماسی ترک‌ها، ایستاده است.

... و سرانجام، اساطیر مذهبی، انور را به عنوان «غازی»، که در جنگ نابرابر با کافران شده بود، پرداز می‌نمایند. همانا این گونه، او از سوی بخشی از باشندگان تاجیکستان- سرزمینی که در آن گور مشترک انور و دولتمند بای به زیارتگاه («مزار») تبدیل گردیده بود،- جایی که در آن جا طی 74 سال زایران برای زیارت به آرامگاه او حضور می‌یافتند؛ ارزیابی می‌گردید. هنوز هم در خاطره تاجیک‌های تاجیکستان و افغانستان انور این بیت‌ها در باره کشته شدن انور مانده است:

سنگتوده سنگواره
دولتمند جنگره
کشتند پاشا انور را
ای، پادشاه عالم!
گوش کن، که عرض دارم
صد حیف‌های بخارا
غزا را قرص دارم

ترجمه تحت‌اللفظی این بیت‌ها به زبان روسی چنین است:
سنگ‌های سنگتوده بی‌شمار است.
دلیری دولتمند حد و مرزی نداشت
انور پاشا را کشتند
آی خداوند جهان!
به عرض و داد من گوش کن!
حیف از بخارای بدبخت
انتقام گرفتن از آن - دین مقدس من است.¹⁶⁷

اتفاقی نیست که انور پاشا قهرمان برجسته مهاجران آسیای میانه در افغانستان شد. وی نماد قهرمان رادمرد و دلیر، جانب‌باخته پیروزمندی که برای جبران معنوی تحقیر و اهانت، جان سپرد، شمرده می‌شد. برای چندین نسل مهاجران، او الگوی جانبازی و ناجی سخاورز همراهان که با گرفتن دامان او، می‌توان رستگاری یافت، پنداشته می‌شد.

¹⁶⁷ در ماه فبروی 1991 در دوشنبه، از قول بغلانی نوشته شد.

جسد انور هفتاد و چهار سال آزرگار در خاک تاجیکستان بود. بر پایه توافق با دولت تاجیکستان، در تابستان گرم سال 1996 باستانشناسان بومي در حضور نمايندگان تركيه گور انور را شكافتند و باز كردند. در گور او دو جسد پيدا شد. در آرواره يكي از آن ها دو، روکش آهني دندان كشف شد. از روي اين نشاني و از روي يك رشته نشانه هاي ديگر، جسد وي تثبیت هويت شد که به راستي متعلق به انور پاشا است. به تاريخ 4 اگوست 1996 درست 72 سال پس از آمدن وي به سرزمين روسيه و 74 سال پس از جنگ به يادماندني در آبي دره، استخوان هاي انور از تاجیکستان به تركيه- جايي که بازماندگان و هم ميهنانش زندگي مي کنند، برده شد.¹⁶⁸

در استانبول، در تپه «حریت آبد» منار دوازده متري يي براي يادبود قهرمانان انقلاب 1908 ترك هاي جوان برپا شده است. در پايين تپه، در کنار گور طلعت پاشا، استخوان هاي بازمانده از انور دفن شده است. بنا به شنيدگي ها، خاکسپاري دو باره اتحاديست ها دلچسپي باشندگان تركيه كنوني و مهمانان فزونشمار استامبول را بر نمي انگيزد.

¹⁶⁸ چنان که یادآور شد، نام همسر انور امينه ناجيه سلطان بود. از انور دو دختر: ماهپيكر انور خانم سلطان (2000-1917) و ترکان انور خانم سلطان (1917-1989) ماند بود. پس از كشته شدن انور، امينه ناجيه سلطان با محمدكمال كيلي گيل بای (1898-1962)- برادر شوهر اولي اش- انور پاشا عروسي كرد. براي به دست آوردن آگاهي هاي بيشتر نگاه شود به:

پروفیسور داکتر کمال عبداللہ یف¹⁶⁹

ناپلیون لقی (ہنگامہ ابراہیم بیک در شمال افغانستان در سال های دهه دوم سده بیستم)

هم میهنان ما در افغانستان:

[در گرو دار جنگ میهنی دهه دوم سده بیستم-گ.] ، شمار بسیاری از باشندگان آسیای میانه به افغانستان گریخته و مهاجر شده بودند. از آغاز سال های دهه 1920 تا آغاز سال های دهه 1930 نزدیک به نیم میلیون ازبیک، تاجیک، ترکمن، قرغیز و قزاق در کرانه چپ رود آمو در پی رھیدن از دست بلشویک ها بودند. مگر، بخش پولدار مهاجران نمی خواست در شهر عقب مانده و نا آرام کابل دیر بپایند. [از این رو، شماری از-گ.] نمایندگان آن ها نخست به سفارت انگلیس در کابل و سپس در پشاور مراجعه کرده بودند. انگلیس ها پس از تصفیه مفصل، بازپرسی (و شاید استخدام) به افراد خوش اقبال و برگزیده، روادید و گذرنامه صادر می کردند تا آن ها بتوانند بیلیت کشتی از کراچی را خریداری و رهسپار ترکیه و اروپا شوند.

نخبگان مذهبی ترکستان و بخارا آرزوی رفتن به شهرهای مقدس مکه و مدینه را داشتند و امروز هم در آن جا می توان صدها و حتی هزاران تن از هم میهنان ما را پیدا کرد. بسیاری از آنان همین گونه، به جماعات مسلمان هند بریتانیایی پیوستند. اما بیشتر مهاجران از جمله لقی ها در افغانستان ماندند. ابراہیم بیک که در ماه جون 1926 به افغانستان گریخته بود، بی درنگ به پایتخت این کشور فرا خوانده شد.

سیمای کابل در اوایل دهه بیست سده بیستم:

لاریسا ریسنر-همسرف. راسکلنیکف- سفیر شوروی (که الهه انقلاب نام گرفته بود) پرداز جالبی از شهر کابل اوایل دهه بیست

¹⁶⁹ کمال عبداللہ یف-کارشناس برجسته تاریخ، پژوهشگر آزاد، مولف چند جلد کتاب در باره تاریخ آسیای میانه شوروی و تاجیکستان و نیز جنگ داخلی تاجیکستان، باشند شهر دوشنبه.

سده گذشته دارد: «شهر پر از توده های رنگارنگ مردم بود که در آن می شد نمایندگان همه لایه ها چون صرافان هندی، پشتون ها... و مهاجران بخارایی با رخسارهای پهن، بی رنگ و باد کرده از تنبلی و آمیخته با نگرانی و خشونت ساتراپ ها را دید که برای آن ها که در یک وضعیت جدید به عنوان مفتخواران دربار خارجی قرار گرفته بودند، طبیعی بود.»

[در این هنگام]، در کابل مبارزه پر جوش و خروشی میان هواداران گرایش های سیاسی به سوی شوروی و انگلیس روان بود. در آن جا رهبر لقی ها با کور شیر مت (کور شیر محمد) - قرباشی فرغانه دیدار کرد که از همان آغاز از او خوشش نیامده بود: «به نظرم رسید که آدم سبکسر و پرگویی است. هر گاه به سخنان او باور شود، او با همه کشورهای دشمن شوروی به ویژه با انگلیس و فرانسه را و بطن پیوسته می دارد و با فرانسوی ها یک توافق نامه نیز دارد. گو این که او با همگی گفتگوهای کاری انجام می دهد.»¹⁷⁰

دولت افغانستان می خواست تا ابراهیم بیک چون دیگر گریزی های بلندپایه، زیستگاه اختصاصی خود را بدون مجوز ویژه ترک ننماید. عالم خان - امیر گریزی بخارا مبلغ 1500 روپیه در ماه به عنوان حقوق بازنشستگی برای لقی می پرداخت. پسان ها دولت افغانستان به آن 500 روپیه دیگر افزود. در ظاهر، این مبلغ برای زندگی مرفه در پایتخت بسنده بود. اما ابراهیم از دورنمای این بیکاری در کنار نوکران چاق و چله امیر راضی نبود. وی با پافشاری از عالم خان و دولت افغانستان تقاضا می کرد که از کابل اجازه رفتن گرفته و در شهر خان آباد در نزدیکی مرز شوروی در میان هم میهنان لقی خود زندگی نماید. مگر، پاسخ رد گرفت.

روشن است چرا دولت بر پاییدن ابراهیم بیک در کابل پافشاری داشت. نخست، برای این که لقی خطرناک را از دسته های مسلح وفادار به او در شمال، جدا کند. دوم، برای این که روابط خود را با مسکو خراب نکند. سوم، برای این که از وقایع ناگوار در استان های شمالی پیش گیری نماید. چهارم، ابراهیم بیک از وضعیت «مهمان ویژه» دولت برخوردار بود و از همین رو، کسی نمی توانست امان الله را محکوم به بی احترامی به «مبارز نامدار دین» سازد. رفتار دولت افغانستان در این مورد به گونه ای بود که سرشت آن را این مثل بازتاب می دهد: کاری شود که «هم گرگ سیر باشد و هم میش سالم» یا «نه سیخ بسوزد نه کباب».

به گمان فراوان، جاسوسان شوروی مراقب ابراهیم بیک بودند. به گزارش آن ها، در میانه های اکتبر 1926 هیأتی از

¹⁷⁰. بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، پرونده 123469، برگ 224.

خویشاوندان و بستگان ابراهیم بیک به کابل نزد او آمدند که از سوی او به گرمی استقبال شدند. همچنین گزارش داده می‌شد که «در گفت و شنیدها ابراهیم بیک به تحولات سیاسی و اقتصادی تاجیکستان علاقه نشان می‌داد». وی همچنین برای او این موضوع دلچسب بود که «اکنون حکومت شوروی چه کسانی را تیرباران می‌کند».¹⁷¹ در زمستان سال 1926-1927 خانواده ابراهیم بیک به کابل آمد. او دو سال با خانواده و بستگان خود که جمعاً به 13 نفر می‌رسیدند، در قلعه فتو (فتوح) زندگی می‌کرد. زمستان‌ها برای نجات از سرما، همراه با عالم خان به جلال آباد می‌رفت. این وضع تا وقوع رخدادهاي مربوط به واژگونی رژیم امان الله در اوایل سال 1929 و جلوس ناگهانی حبیب الله (بچه سقاء) بر اورنگ شهریار، ادامه داشت.

ابراهیم بیک و بچه سقاء :

حبیب الله، فرزند رشید انگور فروش و سقاء - تاجیک اهل کوه‌دامن، یک چهره موثر دیگر در سرنوشت بخاریان در افغانستان بود. حبیب الله در آغاز سال 1929 پس از جلوس بر تخت شهریار افغانستان مردم را به مبارزه به خاطر نجات بخارا فرا خواند و نیز وعده داد که دروازه صندل را که برای مسلمانان مقدس بود، از هندوستان به کابل بیاورد. باشندگان استان‌های شمالی از جمله مهاجران با شادی و خوشی به پیشواز بیک برگماری امیر نو شتافتند. ابراهیم بیک گواهی داد که بچه سقاء در روزهای نخست فرمانروایی خود با عالم خان دیدار و به گرمی با وی گفتگو نمود و پس از چندی خود ابراهیم بیک را نیز به حضور پذیرفت.

بچه سقاء پس از جلوس بر اورنگ شهریار، به مهاجرانی که از دیدگاه رفت و آمد در درون کشور در تنگنا بودند «کارت سفید» (چراغ سبز) داد. با بهره‌گیری از همین زمینه، فضل مقسوم (اهل قره تگین) یکی از رهبران مهاجر فرصت پیش آمده را فرو گذار نکرد. وی همراه با پنج- شش تن از همدستان خود از کابل به سوی شمال به بدخشان گریخت که از آن جا همراه با دسته کوچکی از مهاجران بر خاک شوروی پا گذاشته و یورش تند و خونینی به محل گرم آورد. دسته وی از سوی کماندوهای دلیر شوروی (نخستین نیروی کماندویی هوایی در تاریخ ارتش سرخ!) و با پشتیبانی داوطلبان بومی گرفته شد.

مقسوم پس از شکست، همراه با نه نفر به بدخشان افغانستان باز گشتند و سپس برای پیوستن به سید حسین - وزیر حربیه دولت بچه سقاء راهی مزار شریف شدند. چندی پس مقسوم با سید حسین به کابل برگشتند. مقسوم خاطرات خود را از هجوم سریع چنین

¹⁷¹ . بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند 1، پرونده ویژه 1، پوشه 276، برگ 69.

ابراز کرد: «می خواستم کاری انجام بدهم اما قره تگینیان علیه من عمل کردند و من ناگزیر گردیدم، بروم.»

جنید خان- رهبر ترکمن ها نیز اظهار هستی کرد. وی در ماه جون 1928 پس از درهم شکستن مقاومت مرزبانان ایرانی، از مرز شوروی و ایران به سلامتی رد شد. در ایران وی اعلام کرد که قصد ماندن در آن جا را ندارد و هدفش رفتن به افغانستان است. جنید با پرهیز از برخورد با نظامیان ایرانی، به هرات آمد و بی درنگ به حمایت از بچه سقاء پرداخت که این موضوع را با نامه یی به آگاهی عالم خان رسانید.

حکومت بچه سقاء تنها در کابل کم و بیش استوار و پایدار بود.¹⁷² در اوضاع از هم گسیختگی روز افزون حکومت مرکزی، هر افغانی مایل بود زیر داریست حمایت جماعت خود قرار بگیرد. ابراهیم بیک نیز دنبال این بود که هرچه زودتر از کابل برآید و به همتباران خود در شمال بپیوندد. وی درخواست رفتن کرد. مگر، دولت بچه سقاء در دادن پاسخ شتاب نمی کرد. در ماه اپریل 1929 گروهی از لقی ها به قلعه فتو آمدند. این ها بستگان ابراهیم بیک- لقی ها، علی مردان دادخواه و محمد علی دادخواه و پنجاه تن از افراد غیر مسلح همراه آن ها بودند. آن ها اعلام کردند که آماده اند ابراهیم بیک را تا شهر خان آباد همراهی کنند.¹⁷³

آرزوی لقی ها برای ترک پایتخت و پیوستن به همتباران شان، بازتابگر روند بسیج پیوسته جماعت های جداگانه افغانی و فرارسیدن جنگ داخلی بود. بسیج مانند همیشه در تاریخ افغانستان بر شالوده های بومی-تباری، منطقه یی، قبیله یی و مذهبی صورت می گرفت. جنگ، همسفر همیشگی افغانی ها و چریک های قبیله یی مهم ترین رکن سازمان نظامی بوده اند.

در اوایل ماه اپریل، بچه سقاء عالم خان را فرا خوانده، به آگاهی وی رسانید که: «غلام نبی خان چرخي- سفیر افغانستان در شوروی (برادر غلام صدیق از نزدیکان امان الله و وزیر امور خارجه وی) به فرماندهی دسته یی از چند صد ترکمن و هزاره از مرز شوروی و افغانستان گذشته و در برابر پیروان وی وارد جنگ گردیده اند.» در آن هنگام، کمتر کسی می دانست که این یک نیروی اعزامی متشکل از هواداران شاه سرنگون شده و سربازان ارتش سرخ به رهبری ویتالی پریاکوف- وابسته نظامی پیشین شوروی در کابل بود. تصمیم در باره راه اندازی این عملیات، چند هفته پیش از این، در یک جلسه شبانه نزد

¹⁷² . Adamec W. Ludwig. Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid-Twentieth Century . Relations with the USSR, Germany, and Britain . Tucson, Arisona: The Universuty of Arisona Presss, 157.

¹⁷³ . بایگانی، پرونده 123469، برگ 43

استالین که غلام صدیق و ویتالی پریاکوف را به حضور پذیرفته بود، گرفته شده بود.¹⁷⁴

بچه سقاء از عالم خان خواست تا دسته یی را به شمال بفرستد. ابراهیم بیک همراه با دسته یی از پنجاه نفر بی درنگ پس از دریافت دستور امیر جدید، راهی شمال شد. در پنجشیر، پیروان ابراهیم خود را به سید حسین (برادر خوانده و وزیر حربیه امیر جدید) رسانیده، سپس یکجا با همدیگر به راه ادامه دادند. آن ها به زودی به علی آباد که زمانی بیابان بود و به دست مهاجران آباد شده بود، رسیدند. در این جا چهار هزار خانوار (بیست هزار نفر باشند) از لقی ها و سایر ازبیک ها مسکن گزین شده بودند.

ابراهیم بیک که سرانجام به دیار خود رسیده بود، به گفته خودش به آهستگی با اوضاع و احوال آشنا می شد و شتاب نداشت در رویدادها دخالت کند. دولت جدید افغانستان در آن هنگام سرگرم پذیرش مردان به خدمت سربازی بود. افراد با بی میلی به خدمت زیر درفش می رفتند و از ترک دیهه ها و خانواده های خود نگران بودند. سید حسین- وزیر حربیه از ابراهیم بیک خواست تا مقدمات جنگ را بچیند و هرچه سریع تر برای دفاع از حکومت بچه سقاء برخیزد. ابراهیم بیک با پیروی از سنت های بومی و شرعی که کشتن مسلمانان را بدون صدور فتوی مجاز نمی داند، شورایی را متشکل از ریش سفیدان با حضور ترکمنان، ازبیک ها، قبایل لقی، کنگرات و دورمن در محل چاردره فرا خواند. حضار تصمیم گرفتند تا از بچه سقاء حمایت نمایند. دسته یی از 400 نفر ترکمن، 400 نفر کنگرات و دورمن و 100 نفر لقی تشکیل شد.¹⁷⁵

مادامی که مهاجران در چار دره شور داشتند و دسته ها را گرد می آوردند، سید حسین پس از شکست در تاشقرغان از دست گروه نچی خان و پریاکف، عقب نشینی کرد. در همان زمان، دسته های متحد مهاجران لقی، کنگرات و ترکمن آغاز به دفاع از روستاهای خود نمودند. ابراهیم بیک دلیل تصمیم خود را چنین توضیح می داد: «دستور دادم: پاسداران را بگمارید و اگر دشمن بیاید، آن را نابود سازدید. [در این جا، منظور از دشمن همه کسانی بودند که می خواستند در پی برهم زدن آرامش مهاجران برآیند].»¹⁷⁶

[پرسشی که مطرح می گردد، این است که-گ.] آیا دسته های مهاجران در نبردها به هواداری از امیر جدید شرکت داشتند؟ ابراهیم بیک، علی مردان، قیوم پروانه چی و دیگر مهاجرانی که در تابستان و پاییز 1931 از سوی کمیته فوق العاده

¹⁷⁴ نگاه شود به: گ. آقابکف، «گ. پ. او. (اداره کل سیاسی): یادداشت های یک چکیست»، برگ های 179-180

¹⁷⁵ . بایگانی...، پرونده 123469، برگ 44

¹⁷⁶ . همان جا

تاشکنت بازپرسی شده بودند، از نبردها در برابر دسته های پریاکف و چرخي چيزي يادآوري نمي کردند. شايد آن ها نمي خواستند مأموران بازپرسی شوروي را به خشم بياورند و با اين کار وضعيت خود را بدتر سازند. و ليکن آن ها در باره نبردهاي خود با هزاره هاي دسته غلام نبي (با غلام نبي خان چرخي پشتون اشتباه نشود) با شور و شوق تعريف مي کردند. هنگامي که جنگجویان غلام نبي به تاريخ 29 اگوست 1329 بر دژ دهادي حمله کردند، به دست مهاجران سرکوب گردیدند. هزاره ها را هشت ساعت بي وقفه تا بويينه قره (بويينه سرا - شولگر) راندند.¹⁷⁷ کار به جايي رسيد که هزاره ها با زاري و تمنا از سيد حسين خواستند تا ابراهيم بيگ را دو باره به دهادي فرا خواند. نبرد در برابر هزاره هاي هوادار امان الله در دهادي و بويينه سرا بدون شک و ترديد «درخشانترين» صفحه يروزي هاي جنگي مهاجران در افغانستان بوده است.

پس از آن که اوضاع بار ديگر بهبود يافت، سيد حسين به ابراهيم بيگ پيشنهاد کرد تا همراه وي تا کابل برود و از او در برابر پشتون ها دفاع کند. ابراهيم بيگ اين بار براي ارائه کمک به سقاوی ها شتاب نکرد. او پيش ريش سفيدان رفت و آن ها را از پيشنهاد سيد حسين آگاه ساخت. ابراهيم بيگ به آنان يادآوري کرد که با رفتن او ديده هاي مهاجري بي سپر خواهند ماند و هزاره ها تلاش خواهند کرد انتقام شکست خود را در دهادي و بويينه سرا از ازبيک ها بگيرند. سر انجام، ابراهيم بيگ به حرف سقاوی ها گوش نداد. او همراه با همدستان خود در تالقان در نزديکي علي آباد مسکن گزيد و سيد حسين به تنهائي رهسپار کابل شد.

اين گونه، درست نيست ابراهيم بيگ را در بست پيرو سقاوی ها به شمار آورد. اين لقي بي بند و بار، براي سياستمداران، بي توجه به آن که چه اهدافي را دنبال مي کردند، همکار مطمئني نبود. در واقع، وي از آرمان هاي سقاوی ها (اگر چنين آرمان هايي وجود داشت) در افغانستان، همين گونه که در گذشته با آرمان هاي جديدي ها در بخارا بيگانه بود، به دور بود. وي پيش از همه چيز، دنبال رفاه و امنيت مهاجران هم ميهن خود که در علي آباد، تالقان، آق تپه و ديگر روستاها بود و باش داشتند، بود.

فرا رسيدن پاييز 1929 :

ابراهيم بيگ به ياد مي آورد: «اوضاع در قطغن (کندز و تخار کنوني در گذشته تخارستان) بسيار پيچيده شده بود. دانستن اين که استان در دست چه کسي بود، دشوار بود، هر چند که از سوي هواداران بچه سقاء اداره مي شد. هرج و مرج و بي نظمي آغاز شد. به گونه يي که يک روستا در برابر روستاي ديگر براي «تسويه حسابات گذشته» بر مي خاست.

¹⁷⁷ . پرونده 123469، برگ 50

ضعیف شدن حکومت مرکزی، بر افغانستان تاثیر ویرانگری برجا گذاشت. گیره های «امپریالیسم داخلی» که گروه های رنگارنگ مذهبی و تباری- منطقه یی را در یک فضای واحد نگه داشته بود، یک باره شل شد. این امر منجر به درگیری ها و خودسری ها (آناارشی) سراسری شده و افغانستان را در لبه پرتگاه فاجعه ملی قرار داده بود.

اوضاع را نادر خان- رییس خاندان پشتون صاحبان که از فرانسه از راه هند، آمد، بهبود بخشید. او به تاریخ 22 مارچ 1929 در جرگه نمایندگان قبایل جنوبی بچه سقاء را به مبارزه طلبید، مگر از امان الله هم حمایت نکرد. به تاریخ 13 اکتبر بچه سقاء و هواداران پس از شکست از دست سپاهیان شاه محمود خان از پایتخت گریختند. به روز 15 اکتبر نادر خان وارد کابل شد و روز 2 نوامبر 1929 حبیب الله پسر سقاء یگانه غیر پشتون (تاجیک) که امیر افغانستان شده بود، در فرودگاه کابل به دار کشیده شد.

انتقام نادر یا جنگ لقی:

چندی پس از سرنگونی حکومت بچه سقاء در ماه نوامبر 1929، نایب الحکومه (استاندار) جدید استان قطغن- بدخشان به نام صفرخان در خان آباد گماشته شد. مهاجران او را ناظر صفر می نامیدند. ابراهیم بیک، صفرخان را به خوبی می شناخت: از سال 1921 او میان مهاجران از جمله عالم خان و دولت افغانستان رابط بود. مقامات جدید افغانی به ازبیک ها اولتیماتوم دادند که سلاح های خود را بر زمین گذاشته و پوی را که از دولت پیشین گرفته بودند، بازگردانند. آن ها همچنان خواستند تا دو تن از پیروان بچه سقاء به نام های محمد هاشم خان (فرمانده نظامی استان در زمان بچه سقاء) و غلام قادر خان (غندمشر- سرهنگ) را که در اردوگاه مهاجران به سر می بردند، به آن ها بسپارند.

صفرخان و پسرش- انورجان،¹⁷⁸ معاون وی، برای دستگیری ابراهیم بیک دسته هایی را آرایش دادند. اما یافتن و دستگیر کردن رهبر لقی ها که از تجربه بزرگ جنگ پارتیزانی برخوردار بود، کار دشواری بود. انور جان بدشانس از سوی سوارکاران ابراهیم بیک دستگیر شد. ابراهیم بیک با نگهداشتن انورجان به عنوان «اسیر افتخاری»، او را به بستن قرارداد صلح متمایل کرد. هر چند، در این قرارداد، ابراهیم بیک سوگند خورد که دست به هیچ گونه اقدام زیان آور برای افغانستان نیازد، حق اتخاذ تصمیم مهم از دیدگاه خود را، برای خویش محفوظ ماند. پس از امضای این قرارداد، او به عنوان «محمد ابراهیم بیک دیوان بیگی، توپچی باشی غازی» و رهبر لقی ها، با بخشیدن اسب و

¹⁷⁸ انور بسمل - شاعر و نویسنده معروف-گ.

خلعت به انور جان، وي را با تشریفات به خان آباد نزد پدرش روانه کرد.

مي توان گمان زد که نادر از دست بخارايي خودسر، سخت خشمگين شده بود. مگر، نمي توانست دست به يورش سرکوبگرانه بر شمال يازد. زيرا براي اين کار، وسايل جنگي و مادي بايسته را در دست نداشت. گردانندگان کابل اين کار را در موارد استثنائي انجام مي دادند. بيشتر براي آن ها پذيراتر بود تا با افراد رسوخمند بومي به ويژه رهبران قبيله يي به سازش دست يابند و آن ها را با پيشکش ها و داد و دهش هاي فراوان به سوي خود بکشانند. در اين وضعيت، نادر شاه به تلاش هاي خود براي کشيدن ابراهيم بيگ به سوي خود ادامه مي داد. زمين هاي جديدي براي بود و باش به ازبيگ ها پيشنهاد شد. اما از سوي ابراهيم بيگ رد شد. مهاجران نمي خواستند نوار مرزي را ترک نمايند. زيرا اين منطقه با طبيعت حصار و کولاب آن ها شباهت بسيار داشت. آن ها با بود و باش در نزديکي مرز، با ميهن خود ارتباط داشتند و اميد به برگشتن را در دل مي پرورانيدند.

در بهار سال 1930 نادر، محمد يعقوب خان را به سمت والي (حاکم) مزار شريف گماشت. اين سياستمدار مجرب و وزير پيشين دولت امان الله، با پيروي از الگوي سياست تباري شوروي، توجه ويژه يي به گروه هاي تباري (نه به قبايل و يا گروه هاي مذهبي يا منطقه يي) استان مي کرد. در اين حال، براي هر کدام از آن ها اجازه داده مي شد در ارگان هاي قدرت نماينده داشته باشند. (شايان ياد آوري است که استاندار شن شيکاي سه سال بعد مشي همانندي را مبني بر اصل برابري حقوق مليت ها در سين زيان چين که همجوار خراسان افغانستان مي باشد، پيش مي گيرد).

يعقوب خان، افزون بر اين که قرارداد با انورجان را قابل رعايت دانست، تصميم گرفت لقي را به مقام معاونيت خود بگمارد تا او به عنوان يک دوست، از نادر شاه در برابر کوهستاني ها، ترکمن ها و ديگر دشمنان مشترک دفاع کند. گماشتن ابراهيم بيگ به اين سمت، به اين مي ماند که حکومت شوروي پيشوايان بخاراي خاوري را به مقام هاي کميسارهاي انقلابي و فرماندهان دسته هاي داوطلب انتساب نمايد. تمام تشریفات بايسته به مناسبت انتساب ابراهيم بيگ انجام گرفته بود. پيرمردان لقي بسيار دڭخوش شده بودند.¹⁷⁹ آن ها شايد بر اين باور بودند که نه تنها ابراهيم بيگ بل همه قبيله سزاوار چنين مقام والا اند. اما تنها چيزي که مانع انجام وظيفه توسط ابراهيم بيگ مي شد، اين بود که در علي آباد در اين هنگام دسته يي متشکل از 500 ترکمن و کوهستاني شورشي حضور داشتند. آن ها دنبال کمک و پشتيباني از سوي مهاجران

¹⁷⁹ . بايگاني ...، پرونده 123469، برگ 61

بودند. نادر و یعقوب خان به ابراهیم بیک به عنوان معاون والی دستور دادند که آن‌ها را خلع سلاح نماید. این‌گونه، آن‌ها می‌خواستند با دستان مهاجران، سقوی‌ها و ترکمن‌ها را سرکوب کنند.

پیرامون داستان ابراهیم بیک هنگام بود و باش او در افغانستان، سخن‌های رنگارنگی گفته می‌شود. این برهه، در تاریخ افغانستان «جنگ لقی» نام گرفته است.¹⁸⁰ صفرخان کاملاً منطقی انتساب با سماچی گریزی بخارایی را به یک کرسی دولتی، کار بی‌سنجش و ناجردانه‌ی می‌پنداشت که می‌توانست حد اقل، خشم شوروی را برانگیزد و حد اکثر، تشکیل یک کشور ازبکی-تاجیکی در شمال کشور را به دنبال داشته باشد.

از سوی دیگر، رفتار نادر در قبال به ابراهیم بیک از کیاست و خیرخواهی به دور بود. او، پیش از این که به ابراهیم بیک اجازه آغاز انجام وظیفه بدهد، ناگهان خواست خود با وی رو در رو گفتگو کند. میرفتاح از نزدیکان عالم خان و پسر عثمان پروانه‌چی-آخرین نخست‌وزیر امارت بخارا، به علی‌آباد فرستاده شدند. همراه با میرفتاح، اعظم‌خواجه-باشنده قلعه فتو، یکی دیگر از نزدیکان عالم خان نیز اعزام شده بودند. آن‌ها دو فرمان مبنی بر دستور آمدن به کابل همراه خود آوردند. نادر و عالم خان تا پایان سال چند بار نمایندگانی با نامه‌ها به علی‌آباد فرستاده بودند. ابراهیم بیک که در طی سال‌های دراز نابه‌هنجاری‌ها و ریسک‌کاری‌های پیوسته، از یک حس درونی گمان‌بری و پیش‌بینی برخوردار شده بود، پی برد که دیدار با پادشاه شاید فرجام بس‌ناگواری برایش در پی داشته باشد.

این بود که برای رایزنی با خلیفه قزل‌ایاق (رهبر ترکمن‌ها و رهبر بزرگ دینی مهاجران چه ترکمن و چه ازبیک) به شبرغان رفت. خلیفه هم سوءظن ابراهیم بیک را تأیید کرد. همان‌گونه که قیوم پروانه‌چی یادآوری می‌کند: ایشان خلیفه قزل‌ایاق و ابراهیم بیک سه روز آژگار پشت درهای بسته نشستند و در باره چیزی گفتگو کردند. آیا آن‌ها در باره متحد کردن نیروهای خود برای تصرف حکومت در سراسر شمال‌گپ می‌زدند؟ آیا نقشه‌ی برای برگشتن به آن‌ور رود آمو نداشتند؟ و یا تنها چاره‌ی اندیشیدن که آیا باید با نادر آشتی کنند یا به رویارویی ادامه دهند؟

سرانجام، ابراهیم بیک با پیروی از پند و اندرز رهبر ترکمن، بر آن شد از رفتن به کابل صرف‌نظر نموده و با دیدار با رییس‌خود-یعقوب‌خان-والی مزار شریف پسندیده کند. ترتیب سفر از شبرغان به مزار شریف چنین بود: در آغاز، خلیفه قزل‌ایاق

¹⁸⁰ برای به دست آوردن آگاهی بیشتر در زمینه نگاه شود به جمشید شعله، «حوادث لقی در شمال هندوکش»، چاپ تهران و نیز علم فیض‌زاد، «مجاهد قهرمان ابراهیم بیک لقی»، چاپ پیشاور-گ.

همراه با صد نفر صوفي نامي عازم مي شود و روز بعد، ابراهيم بيك همراه با قورباشي هاي خود و لشكر دو هزار نفري تركمن ها و ازبيك ها البته، با در نظر داشت پذيرايي به عمل آمده از عارفان حركت مي كنند. راهپيمائي جنگجويان مهاجر كه شمار شان به اندازه يك لشكر پياده نظام مي رسيد، به فرماندهي سرداران تركمن و «جنرال» لقي كمترين شباهتي به تشريفات معمول به مناسبت انتساب يك كارمند كشوري داشت. شايد مهاجران تا جايي كه از دستشان بر مي آمد، چيزي مانند كودتاي نظامي و يا تصرف حكومت در استان هاي شمالي را آماده کرده بودند.

روشن است كه افغاني ها آغاز به گمان بري و پي بردن به ريشه موضوع كردند و در محل بود و باش نخستين هيات اعزامي عارفان به رياست خليفه قزل اياق، پاسداراني را پيش گذاشتند. سپس، والي نامه يي به ابراهيم بيك فرستاد با دستور ماندن افراد و گذاشتن اسلحه در بلخ و آمدن «سبكار» ابراهيم بيك به مزار شريف. مقارن با آن زمان، مهاجران آگاهي يافتند كه ايشان خليفه در حلقه محاصره گرفته شده و هزاره ها عليه تركمن ها برانگيخته شده اند. پس از شور و مشورت هاي پر جوش و خروش و گرم، مقرر گرديد كه ابراهيم بيك تنها نه، بل با دسته 400 نفري سواران مسلح راهي مزار شود. به تاريخ يكم مي 1930 جنگاوران ابراهيم بيك به مزار شريف نزديك شدند مگر، خطر نكردند براي بيدار با يعقوب خان وارد شهر شوند. در اين ميان، آمدن ابراهيم بيك به فرماندهي يك دسته بسيار بزرگ باسماچي ها، باعث نهايت نگراني و ناخشنودي قنسولگري شوروي در مزار شد.

ابراهيم بيك با دسته هایش در يك باغ شخصي در حومه شهر جا گرفتند. به گفته خود ابراهيم بيك، از اين كه به او توجه بایسته نشده بود، ناخرسند بود. افراد دیدند كه شهر تقریباً خلوت است و كسي به پيشواز شان نيامده است. ازبيك ها و تركمن ها از اين كه تنها يك ديگ پلو براي ايشان داده بودند، سخت رنجور شده بودند. ظاهراً كدام چيزي ابراهيم بيك را ترسانيده و يا هشيار کرده بود و او جرأت نكرد اوضاع را پرتنش ترسازد و تصميم به عقب نشيني گرفت تا وقت كمائي كند. روز بعد، پس از بارندگي شديد وي به سياهگرد رفت. چندي نگذشت كه يعقوب خان به آن جا زنگ زد. گفتگوي تلفني يي انجام شد كه در روند آن، ابراهيم بيك رنجيدگي و آزرديگي خود را به او بيان كرد. والي در پاسخ به ابراهيم بيك دستور خود را براي آمدن او به تنهائي و سوار بر گادي براي خدمت در مزار شريف تكرر كرد. روشن است ابراهيم بيك از دورنگاي چنين خدمتگذاري يي خرسند خشنود نبود.

در اين حال، افغاني ها هشيار و بيدار بودند. آن ها ايشان خليفه را از ازبيك ها جدا کرده و به گفتگوهاي موفقيت

آمیزی با ترکمن ها به منظور خنثی سازی آنان پرداختند. ابراهیم بیک چاره یی جزء این نداشت که به ترکمن های همراه خود پیشنهاد نماید تا به بلخ برگردند و خودش نزد لقی های خود به علی آباد برود. یک روز بعد، والی هیأت نوي را متشکل از نمایندگان گروه های مختلف بومي (تباري) استان نزد لقی ها فرستاد. آن ها بار دیگر مراتب حسن رفتار مقامات افغانی و یعقوب خان را نسبت به مهاجران ابراز نمودند و ابراهیم بیک را به مزار دعوت کردند. این هیأت به شرایط پیشین (تسلیم کوهستانی ها و برگرداندن سلاح) پیشنهاد دیگری را افزودند مبنی بر این که همه مهاجران از علی آباد و آق تپه به جاهای دیگر، دورتر از مرز کوچ کنند.

فرضیه مبنی بر این که در سال های 929 - 1931 پای ابراهیم بیک به رویارویی ها و درگیری های بین الافغانی کشانیده شده بود که در روند آن هر کدام از گروه ها می کوشیدند از نیروی دسته های ازبیکي به سود خود بهره گیری کند، به پنداشت ما محتمل تر به نظر می رسد تا آن فرضیه هایی که گویا مهاجران به دنبال کدامین اهداف «ناپلیونی» خود (مبارزه در برابر پشتون ها، ایجاد دولت خودی و ...) بوده باشند.

در سال های دهه 1930 گروه های رنگارنگ فئودالی- روحانی بر سر دستیابی بر استان های شمالی در کشاکش بودند. حتی هواداران میرزا قاسم خان- زمیندار بزرگ ازبیک¹⁸¹ باشند مزار شریف و نیز تاجیک های اردوگاه سقوي می کوشیدند مهاجران را به سوی خود بکشند. آن ها بر خلاف مهاجران ریسک نمی کردند. چون در خاک افغانی خود عمل می کردند. مگر، مهاجران مهمان بودند و برای آنان کمک و حمایت از یکی از طرف ها می توانست باعث ایجاد دشواری ها و دردهای فراوان باشد. آن ها را می توانستند به وارد کردن زیان به کشوری که به آن پناه داده بود، محکوم نمایند. بر پایه منابع دست داشته، می توان چنین نتیجه گیری کرد که مهاجران همواره در گام نخست، نگران امنیت خود و زنده ماندن و ایستادگی در برابر خطرات مرگبار که از سوی نادر انتقامجو بر می خاست، بودند.

ابراهیم بیک و ایشان خلیفه سیاستمردان پخته و مجربی نبودند مگر، نمی توان گفت از حس شامه و فراست محروم بودند. جالب است که در افسانه مهاجران که بشیر بغلانی به نگارنده نقل کرده بود، ابراهیم بیک نیز به عنوان قربانی فتنه انگیزی ها و دسیسه چینی ها پرداز می گردد: «در آن هنگام یک ازبیک بومي به مهاجران گفت: «شما تاجیک ها و ازبیک ها بندگان افغانی ها هستید. بیایید باهم کشور خود را ایجاد کنیم.» ابراهیم بیک پاسخ رد داد. خلیفه قزل ایاق هم نپذیرفت. تاجیک ها و ازبیک های بومي (افغانی) در دیدارها ابراهیم

¹⁸¹. سایر منابع او را تاجیک تبار می خوانند.

بيک را بر مي انگيختند و مي گفتند: «تو غازي هستي، هر کاري که لازم مي داني انجام بده. به گپ هاي هاشم خان¹⁸² گوش مده: «نوک پيزار افغان کج است».¹⁸³ در عين حال، آن ها شکواييه ابراهيم بيک را به نادر خان مي کردند و مي گفتند که ابراهيم بيک در اندیشه جلوس بر تخت پادشاهي افغاني است. اين بود که پادشاه خواست تا مهاجران سلاح هاي خود را بر زمين بگذارند.

در روز نوروز (شايد به تاريخ 21 يا 22 مارچ 1930) ابراهيم بيک براي اشتراک در اجلاس افراد رسوخمند به کندز آمد. هيچ کس از حضار براي عرض سلام به ابراهيم بيک از جايش بلند نشد. والي (حاکم) با اکراه به ابراهيم بيک سلام داد و گفت: - بيک بابا، من در حضور ريش سفيدان مي گويم سلاح هاي تان را تسليم بدهيد. اگر لازم شد، دولت از شما حمايت خواهد کرد. ابراهيم بيک پاسخ داد: - سلاح هاي ما عليه افغانستان نيست. اين سلاح ها مال ماست و ما آن ها را در جنگ ها به چنگ آورده ايم. وانگهي ابراهيم بيک سوار بر اسب شد و نزد مهاجران رفت و رو به خانواده ها گفت: «برويم».

اين گونه، تلاش ها براي آشتي کردن با لقي ها و جلب ابراهيم بيک براي خدمت نزد نادر خان به عنوان معاون والي کندز نتيجه يي نداد. اوضاع همچنان پرتنش بود. هر چند توانسته بودند از رويارويي آشکار جلوگیری کنند. ابراهيم بيک با دسته هاي خود کماکان افراد در خدمت دولت افغانستان به شمار مي رفتند.

ناگهان در اواخر ماه جون 1930 اتفاقاتي رخ داد که در منابع شوروي قابل دسترسي، هيچ گونه اشاره مستقيمي به آن نشده است. سپاهيان سرخ بار ديگر وارد شمال افغانستان شدند. آن ها بي آن که با مقاومتی از سوي سپاهيان افغاني رو به رو شوند، يورش سرکوبگرانه يي به علي آباد و آق تپه به روستاهي نا آرام ترين مهاجران آوردند¹⁸⁴ اين سپاهيان از يگان هايي بودند از تيپ سواره نظام حوزه نظامي آسياي ميانه به فرماندهي ياکف ملکومف- فرمانده معروف در تاجیکستان.¹⁸⁵ ابراهيم بيک خبر حمله را به صفرخان داد و خود مآل انديشانه با دسته يي از برخوردار رو در رو با ارتش سرخ گريخت.

¹⁸² در اينجا بغلاني اشتباه گفته است. در آن هنگام نادر پادشاه بود. در سال 1933 ظاهر شاه جانشين او شد. هاشم خان در

دوره ظاهر شاه نخست وزير بود.

¹⁸³ يعني نمي شود به پشتون ها اعتماد کرد.

¹⁸⁴ پرونده 123469. برگ 65.

¹⁸⁵ ملکومف در ميان باسماچيبان و مهاجران به نام يعقوب تورا معروف بود.

روز بعد صفرخان دستور آغاز نبرد با ارتش سرخ را داد. لقي ها در شورا وضعیت را به بررسی گرفتند. آن ها دیدند که مقامات بومي مانع روس ها نمی شوند و گمان می زدند که افغانی ها عامدانه این تهاجم را برانگیخته اند تا آن ها را با ارتش سرخ بیاویزند. منابع شوروي تأیید می کنند که پیروان ابراهیم از برخورد خود داری کردند. مگر با این هم می گویند که ارتش سرخ صدها نفر باسماچی را نابود کرده بود.¹⁸⁶

این بار نخست نبود که چنین اعمال تهدید دسته های ضد انقلابی و آبادی های واقع در زمین های هم مرز با شوروي از سوي شوروي ها انجام می گرفت. این گونه اعمال هنگام جنگ داخلی در سال های 1918-1920 در کشورهای استونی و لتونی نیز دیده شده بود. در چین باختری نیز هجوم هایی با هماهنگی قبلی با مقامات چینی در برابر گارد سفید اتامان (سرکرده) باکیچ و دونگان های سرکش ماچژونین در سال های 1921 و 1932 صورت می گرفت. در سال 1929 در خاور دور دسته های ارتش سرخ وارد خاک چین شده و روستای روسی تنخه را در هم کوبیدند.¹⁸⁷

همچنین می توان به اصطلاح «لشکرکشی کالسوف» بلشویک های ترکستانی به بخارای مستقل در ماه مارچ 1918 و نیز لشکرکشی گیلان سال 1920 به پارس را به این فهرست افزود. این تجاوزهای نظامی از دیدگاه شوروي چیزی جز دفاع از مرزهای خود با رخنه و اشغال مناطق مرزی نبود. این ها پدیده های تسلط طلبی شوروي بوده و باعث افزایش روحیه ضد شوروي در سراسر جهان می گردید. در همه موارد مشابه، قربانیان اصلی حمله مهاجران غیر نظامی بی دفاع بودند.

تهاجم دیگر شوروي- این بار به خاک افغانستان مانند همه تهاجمات پیشین بر شهرت شوروي نیفزود. آمار باسماچیان کشته شده (تا یک هزار!) نامدلل بوده، گزافه گویی می نماید. هر چند که به گفته ابراهیم بیک «علي آباد و آق تپه به شدت ویران شده بود.»¹⁸⁸

چندی پس از رفتن دسته ارتش سرخ، بیک دیگری به نام اعظم خواجه با فرمانی از عالم خان و نادر شاه مبني بر فراخواندن ابراهیم بیک به علي آباد به کابل، آمد. لحن نامه تند و قاطع بود. عالم خان با تهدید گفته بود، هرگاه به دستور او عمل نشود، هرگونه پیوندی میان او و ابراهیم بیک خواهد گسست. این آخرین نامه عالم خان به وسال (تابع) لقي خود بوده است. ابراهیم بیک ضمن رد دستور رییس خود- عالم خان، او را به وضع دشواری گرفتار ساخت. به رغم این که پادشاه

¹⁸⁶. پ. اپتیگر، عملیات ویژه ارتش سرخ در افغانستان در سال های 20 سده بیستم. نگاه شود به سایت انترنتی

www.rkka.ru/ibibll.htm

¹⁸⁷. نگاه شود به: روزها (پاریس)، سال 1929، 17 نوامبر، روزنامه «کامسامولسکایا پراودا»، سال 1991، 2 اکتبر.

¹⁸⁸. پرونده 123469. ص 72

مطروود بخارا با بچه سقاء روابط گرمي داشت، نمي توان او را به هواداران اصولي بچه سقاء نسبت داد.

در سراسر روزگار تيره و تار، فرمانرواي سرنگون شده بخارا در کابل بود و تنها کاري که مي توانست متمایزش کند خرده گيري هاي شديد بر سياست هاي امان الله در سخنراني ها و دفتر خاطرات خود به نام «تاريخ حزن ملل بخارا» بود که در همان سال 1929 در پاریس چاپ گردید. ارتباط او با شمال بیشتر جنبه تصادفي داشت و او در تصميم هايي که در داخل جماعت هاي مهاجران گرفته مي شد، چندان نقش و نفوذي نداشت. عالم خان بیشتر از رخدادهای دوری می گزید و با این کار، از وضع موجود (استاتوس کوو) سود می جست و کنون هم پس از جلوس نادر، در پی آن بود تا با تابع ساختن مهاجران به پادشاه، اعتماد افغان ها را به خود برگرداند. نادر شاه بر خلاف امان الله، در برابر شوروي بر انگیخته شده بود و از حمایت انگلیس که عالم خان همیشه به کمک آن کشور چشم دوخته بود، برخوردار بود. در چنین وضعیت، عالم خان اگر می خواست رغبت و تمایل دربار را حفظ نماید، چاره یی جزء این نداشت که ابراهیم بیک سازشکار را نکوهیده و به هواداری از نادر برخیزد.

در ماه جون 1930 نادر شاه، احمد علي خان را که در گذشته در دستگاه امان الله کار می کرد، به سمت رییس تنظیمیه استان قطغن- بدخشان گماشت.¹⁸⁹ رییس تنظیمیه در نزدیکی خان آباد با ابراهیم بیک دیدار کرد و لیکن نتوانست یخ بی اعتمادی را در دلش آب کند. دو طرف اعتراضات و آرزوگی های خود را به همدیگر ابراز کرده برگشتند. ابراهیم بیک هیچ گونه اطمینان قاطعی نداده بود. تنها قول داد که پاسخ اولتیماتوم عالم خان را پسان با نامه یی خواهد داد.

صاحب نظر رحیمف- تاجیک قره تگینی- یکی از انگشت شمار کسان باسواد که آن برهه در کنار ابراهیم بیک بود، در بازپرسی در کمیته فوق العاده تاشکنت گفت که چند روز بعد ابراهیم بیک پس از مشورت با قورباشی ها و ریش سفیدان به احمد عالم خان چنین پاسخ داد:

«من به پیشنهاد شما باور ندارم و آن را آلايشمندانه مي دانم. اگر به راستي مي خواهيد مرا با آدم هايم نزد خود نگهداريد، پس چرا هيچ گامي براي جلوگيري از يورش روس ها بر نداشتيد؟ (منظور از يورش دسته ملکومف است). چنین بر می آید که خلع سلاح کردن من با تسلیم من به حکومت شوروي مرتبط است.» سپس خاطر نشان ساخت که بهتر خواهد بود تا به تنهایی وارد خاک شوروي شده و هرچه زودتر هم سلاح هاي افغاني و هم سلاح هايي

را که در گذشته در تاجیکستان گرفته بود، تحویل بدهد تا این که این نیرنگ را بپذیرد.¹⁹⁰

رییس تنظیمیه پس از دریافت چنین پاسخ تند، دستور داد تحویل آذوقه به دسته های ابراهیم بیک را متوقف کنند و بار دیگر دستور خود را برای تسلیم سلاح بیان کرد. آن گاه ابراهیم بیک به سوی کوه ها عقب نشینی کرد و سپس به رود آمو پایین آمد و در آن جا با دسته های افغانی برخورد نمود.

سراسر ماه های جون و جولای سال 1930 در زد و خوردهای پراکنده ابراهیم بیک با دسته های صفرخان گذشت.¹⁹¹ تقریباً در همان هنگام، نخستین نبرد میان جنگجویان نادریه و مهاجران در هزار باغ رخ داد. در آن جا پنجم رزمنده افغانی با دو توپ کمین گرفته بودند. ابراهیم بیک با دسته یی از دو صد سوار درگیر نبرد شد که در نتیجه آن افغانی ها با از دست دادن هفتاد نفر، در پشت درهای بسته قلعه ماندند. صد نفر به اسارت گرفته شدند و دو قبضه تیربار و صد میل تفنگ ضبط شد.¹⁹²

دسته های شکست خورده افغانی هنگام عقب نشینی روستاهای مهاجران را تاراج می کردند. پس از این برخورد، ابراهیم بیک سواران خود را گرد آورده؛ برای رویارویی با یورش احتمالی افغانی ها تدبیرهای بایسته را اتخاذ نمود. در واقع، این آغاز جنگ بود. از ماه جولای تا اکتبر 1930 جنگ لقی سراسر منطقه مرزی را از میمنه تا بدخشان فرا گرفته بود. سراسر این منطقه با تأسیسات مهم آن (راه ها و گذرگاه ها) زیر نظارت مهاجران درآمد. همه گذرگاه ها به قلمرو شوروی نیز از سوی آن ها محافظت می شد.¹⁹³ قورباشی ها به مقام بیک روستاها (نقاط مسکونی) گماشته شدند. مهاجران پادگان های کوچک افغانی را به قلعه ها می راندند.

در ماه اکتبر 1930 نزدیک به پنج هزار نفر نیروی چریکی همراه با دستگاه های مسلسل و توپ به فرماندهی محمد غوث خان از کابل به سوی خان آباد روانه شدند.¹⁹⁴ این سپاهیان منظم نه، بل که قبایل مسلح استان های مرزی بودند که بیشتر آن ها حتی شهروندان افغانستان هم نبودند (یعنی از منطقه قبایل پشتون در مرز افغانستان و هند بریتانیایی بودند). آن ها بر مهاجران بی دفاع می تاختند و اموال خانواده های آن ها را تاراج می کردند.

¹⁹⁰ پرونده 123469. برگ 347. شگفتی برانگیز است که نام رحیمف در فهرست محکومان نیست. چنین بر می آید که از او به عنوان شاهد بازپرسی شده بود.

¹⁹¹ . IOR:R/12/LIB/108

¹⁹² پرونده 123469. برگ 26

¹⁹³ پرونده 123469. برگ 28

¹⁹⁴ همان جا

ابراهیم بیک از بازپرسی پشتون هایی که به اسارت گرفته بود، چنین موضوع را آشکار ساخت: «قبایل چنین توافقی با نادرخان داشتند که نادر خونبهای کشته شدگان و مفقود شدگان را نمی پرداخت. هر کسی که زنده می ماند، دار و ندار دشمن از آن او می شد. این بود که لشکریان افغانی بی رحمانه غارت می کردند و هرچه می دیدند تا نخ و سوزن را می بردند و زنان را بی ناموس می کردند. برای دسته ها آذوقه و سایر لوازم مورد نیاز داده نمی شد. از همین رو، دست آنان برای غارت باز گذاشته شده بود. به همین خاطر بود که من همواره مردم از من پشتیبانی می کردند و من پیروزمندان بر افغانی ها می تاختم و آنان را در هم می کوبیدم.»¹⁹⁵

ارزیابی روحانی افغانی به نام میاشاه خیرخواه - باشنده امام صاحب در نامه یی که به نادرخان نوشته بود، از کارهای قبایلی ها در شمال افغانستان در پاییز 1930، تقریباً همانند به گفته های بالا می باشد. شگفتی برانگیز است که نگارنده نامه بی آن که نفرت خود را نسبت به ابراهیم بیک پنهان کند - چنان چه نوشته بود «لعنت بر پدر این خوک»، ارزیابی های او از رفتارهای قبایل افغانی را تأیید می کند و می گوید: مردم نگران جان خود هستند. افراد قبایل وزیر، مسعود و جدران تنها سرگرم غارت هستند و یک فیر هم نکرده اند... آن ها تمام قطغن و نیم بدخشان را تاراج کرده، هزاران روپیه به دست آورده اند اما سیری پذیری ندارند. آن ها وارد خانه های آدم های غافل از این ماجرا می شوند. بی شرمانه و با بی وجدانی و از یاد بردن خدا، در قشلاق ها راه می روند و هرچه که دلشان بخواهد انجام می دهند. مردم از خدا مرگ خود را می خواهند و زمین های خود را ترک می کنند.»

در پایان نامه، نگارنده به نادرخان خطاب می کند: «فدایت شوم. یا از قبایل وزیری و دیگران برای آخرین بار بپرس که آیا هیچ فایده یی به جزء از زیان آوردن دارند یا این که دستور بده که دیگر خسارت وارد نکنند. مگر آنان از رحمت خداوند و سخاوت پادشاه سیر نشده اند؟ شرمشان بیاید و آن گاه همه جنجال ها میان ازبیک ها و دیگران به پایان خواهد رسید.»¹⁹⁶

این گونه، در پاییز 1930 جنگ لقی با نیروی بیشتری از سر گرفته شد و این بار جنگ میان دسته های مهاجران و هواداران افغانی آن ها و دسته های جنگجویان مزدور پشتون طرفدار دولت که از نادر شاه حمایت می کردند، رخ داد. در این جا، تجربه نبردهای ابراهیم بیک در برابر سپاهیان منظم ارتش سرخ در بخارا، به کار او آمد. وی از برخوردهای رو در رو با واحدهای بزرگ

¹⁹⁵ پرونده 123469. برگ های 171-172

¹⁹⁶ بایگانی ملی افغانستان. مجموعه اسناد شماره 435 (از بایگانی خصوصی س. شاه عمراف)

کناره می گرفت و ناگهانی بر دسته های جداگانه می تاخت و آن ها را از پا در می آورد.

ازبیک ها و تاجیک های بومی، به دلیل داشتن اشتراکات تباری، با مهاجران روابط خوبی داشتند و روی هم رفته از آن ها در نبردها با جنگجویان پشتون پشتیبانی می کردند. بغلانی- نمونه برجسته مهاجران نسل دوم آسیای میانه، پویایی های ابراهیم بیک در افغانستان را به آن مفهوم مثبت ارزیابی می کند که او به گونه عینی از اقلیت ها در برابر شونیزم پشتون دفاع می کرد. به گفته ابراهیم بیک، ازبیک ها و تاجیک های بومی 25 دسته به تعداد دوهزار و پنجمصد نفر را به کمک مهاجران فرستادند.¹⁹⁷

سلاح های به دست آمده در نبردها با افغانی ها (پشتون ها) به آن ها (مهاجران) سپرده می شد. مردم بومی در کار تجهیز دسته ها نیز کمک می کردند. قبایل ازبیکي قطعاً بیشترین کمک ها را به مهاجران ارزانی کرده بودند. نفرت آن ها را از افغانی ها ابراهیم بیک چنین توضیح می داد: حدود شصت سال پیش آن ها به دست افغانی ها به طور بی رحمانه یی سرکوب شده بودند.¹⁹⁸

در قطعاً دسته های مهاجران هفتاد نفر تلفات داده بودند. تلفات افغانی ها به گفته خود ابراهیم بیک به دو هزار- دو هزار و پنجمصد نفر می رسید.¹⁹⁹ همزمان با آن، رهبران دیگر چون کوگان بیک، ملا خالدار، ملا دهان در محور روستاق عمل می کردند. آن ها ینگي قلعه و جولچو را اشغال کرده، پادگان روستاق را در قلعه محاصره کردند و «غنائیم» بسیاری از جمله سلاح نیز گرفتند.²⁰⁰ در دهکده ینگي 300-400 نفر از ازبیک ها و تاجیک های بومی به ابراهیم بیک پیوستند. دسته متحد متشکل از یک هزار و پنجمصد سواره بود. در برابر آن ها دسته های قبیله منگل در نبرد بودند. افغانی ها پراکنده شده و گریختند. حمله کنندگان با تعقیب آن ها، از راه های دور و نزدیک به خان آباد سرازیر شدند. ابراهیم بیک با شور و خشنودی زیاد به یاد می آورد: «ولوله و هیجان سختی در این جا در گرفت».²⁰¹ دسته های مهاجران تالقان را چند روز به رگم وحشت حمله سپاهیان دولتی در دست داشتند.

در عین زمان، رهبران باسماچی ها- قورباشی ها در سیمای بیک ها نواحی مختلف گماشته شدند. به گفته علی مردان، آن ها چاق و فربه شدند و آغاز به بیدادگری و لجام گسیختگی کردند و اسب ها و خوراک مردم را از دستشان می گرفتند. این امر باعث

¹⁹⁷ پرونده 123469، برگ 197

¹⁹⁸ پرونده 123469، برگ 202

¹⁹⁹ پرونده 123469، برگ 172

²⁰⁰ همان جا

²⁰¹ پرونده 123469، برگ 88

دوري تاجیک ها و ازبیک های بومی از ابراهیم بیک شد.²⁰² آنگاه ازبیک های مهاجر تصمیم گرفتند حمایت ترکمن ها را به دست آورند. اوتان بیک به منظور گفتگو با ایشان خلیفه راهی شرغان شد.

شکست دولت افغانستان در رام کردن مردم شمال به وسیله مزدوران باشنده نواحی مرزی، بار دیگر آشکار شد. نادرشاه به انجام لشکرکشی جدید و گسترده تری رو به رو شد. اما هزینه آن را نداشت. به غیر از شمال، وی در منطقه قبایل مرزی پشتون که یک منطقه همیشه یاغی بود، مشکل داشت. از این رو، وارد با انگلیس ها در خصوص ارائه کمک نظامی وارد گفتگو شد. در این حال، نادرخان ریسک می کرد. چرا که افغانی ها و نیز شوروی می توانستند او را در تباری پنهانی با انگلیسی ها محوم کنند. گفتگوها به روز 16 جون 1930 آغاز گردید. انگلیسی ها ضمن درک موقعیت حساس نادر، به وی خدمت بزرگی کردند.²⁰³ مقارن با تاریخ 14 اکتبر 1930 حمل و تحویل 10 هزار قبضه تفنگ و 10 هزار پوند استرلینگ به کابل به پایان رسید. این هدیه دولت انگلیس بود که بخشی از آن برای سرکوب قیام مهاجران آسیای میانه استفاده شد.

اینک نادر خان، پس از دریافت کمک از انگلیس، تصمیم گرفت به نا آرامی ها در استان های شمالی که از زمان سقوط دولت امان الله ادامه داشت، پایان بدهد. بدین منظور به تاریخ 4 دسامبر وی برادر خود- شاه محمود، وزیر حربیه را به شمال فرستاد.²⁰⁴ در ماه فبروی 1931 جنگ لقی وارد مرحله پایانی خود شد. شاه محمود دسته های بزرگ را به مناطق تجمع توده های مهاجر به آق تپه روانه کرد. در آن هنگام تنها دو صد خانواده در آن روستا مانده بود. ایشان پهلوان (بهادر زاده) اهل قبادیان رهبر کنگرات به یاد می آورد که نمایندگان شاه محمود نزد کنگرات ها و لقی ها آمدند و همه ریش سفیدان را به خان آباد دعوت کردند.

در این هنگام، ابراهیم بیک به گفته خودش سخت بیمار شد و اوتان بیک فرمانده جوان خود را به فرماندهی دسته یی از کنگرات ها و دورمن ها روانه نبرد کرد. این فرمانده در دو کیلومتری مقر افغانی ها موضع گرفت و تیراندازی دوازده روزه یی را به راه انداخت. خانواده های مهاجران با به درازا کشیدن نبردها با افغانی ها، بر آن شدند تا قورباشی ها را برای آشتی وادار کنند. وی قورباشی ها قبایل مهاجر را از پیش خود رها نمی کردند. برای مثال، اوتان بیک خانواده هایی را که می خواستند به مزار شریف بروند، به زور برگردانده بود. او دستور داد حتی اسب های خوب از دست آن ها گرفته

²⁰² پرونده 123469. برگ 37

²⁰³ IOR:R/12/LIB/108

²⁰⁴ ف. مروت. در مقابل کمونیسم روس. برگ 130

شود تا از گریز مجدد شان جلو گیری شود. مگر هر چه بود، در آینده قبیله ها متفرق شدند. شماری از آن ها به دنبال دسته ها به سوی مرز رفتند و شماری دیگر ماندند.

بدتر شدن وضعیت مهاجران:

ابراهیم بیک به یاد می آورد: «من دیدم که اوضاع وخیم تر شده و آشکارا به سود من نیست. بنا بر این، به ریش سفید خود اقسقاءل ملا جوره قل پیشنهاد سفر به سرای کمر (روستای پنج در تاجیکستان کنونی) را دادم تا با نمایندگان حکومت شوروی به توافق برسیم که ما را بپذیرند و امکان زندگی صلح آمیز را برای ما بدهند. ملا جوره قل رفت و برگشت. وی اطلاع داد که به سخنان او گوش داده، قول دادند که در این زمینه با استالین آباد و مسکو تماس بگیرند.»²⁰⁵

چندی بعد، وی ملا یوسف- نماینده طرف اعتماد دیگری را برای دریافت اجازه بازگشت، به شوروی فرستاد. با این حال، مرزبانان شوروی هیچ پاسخ روشنی ندادند. همانا، در آن موقع در اوایل ماه دسامبر 1930 افغانی ها به فرماندهی شاه محمود پیگرد جنگاوران ابراهیم را آغاز کردند. افغانی ها بدون این که مهاجران مجال بدهند، آن ها را به سوی مرز راندند. در اواخر ماه فروری، ابراهیم بیک نامه یی از ایشان خلیفه- رهبر ترکمن ها و صاحب نفوذ اصلی در میان مهاجران دریافت کرد مبنی بر این که ماندن در افغانستان روا نیست و باید به ایران بروند. ابراهیم بیک در این زمینه گفت: «من در پاسخ او گفتم که هر جا که برویم، باید سلاح های خود را بر زمین بگذاریم. بهترین مسیر، خاک شوروی است. در آن جا در زادگاه خود سلاح ها را به حکومت شوروی تسلیم می کنیم.»²⁰⁶

ترکمن ها پیشنهاد ازبیک ها را به بررسی گرفتند و صرف نظر کردند. سپس راه های لقی ها و ترکمن ها از هم جدا شد. مگر، روابط آن ها تغییر نپذیرفت. همکاری گروه های مهاجران، تعظیم آن ها در مقابل ایشان خلیفه- رهبر روحانی و پیر طریقه نقشبندیه همراه با تجرید آن ها از همدیگر و رفتار مخالف گرا و متعادل آن ها نسبت به همدیگر بوده است.

ترکمن ها اسب های خود را به سوی جنوب برگرداندند. آن ها ازبیک هایی را که زیر ضربات افغانی ها به سوی مرز عقب نشینی می کردند، ترک کردند. چندی بعد، ترکمن ها از قصد قبلی خود برای گریز به سوی ایران صرف نظر می کنند. خلیفه قزل ایاق که در رأس جامعه متحد و فزون شمار ترکمن ها بود، بر خلاف ابراهیم بیک توانست با افغانی ها به توافق برسد و روابط خوبی را با عالم خان و نادر حفظ نماید. او به یاری تجربه سیاسی خود و توانایی دستیابی به سازشکاری، تمامیت

²⁰⁵ پرونده 123469، ص 79
²⁰⁶ پرونده 123469، برگ 91

مهاجران آسیای میانه در افغانستان را حفظ نمود و همچنان به مساعی خود در راه مبارزه در برابر شوروی تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه داد.

ابراهیم بیک یک معاند لچ باز، سازش ناپذیر و رهن آزادیخواه و رهبر قبیله مرزی و نفرین شده یی بود که در نبرنگ های سیاست شوروی و افغانستان سه دهه نخست سده بیستم گیر کرده بود. زندگی در افغانستان آزارش می داد و برایش دشوار بود. وی نه قادر و نه مایل بود در برابر دشمنان خود مبارزه سیاسی سخت تری را پیش ببرد. به همین پیمان، وی از درگیری ها و کشمکش های بی پایان و فرسایشی میان گروه های رنگارنگ تباری-زبانی، مذهبی و بومی افغانی دور بود.

ابراهیم بیک در باره اندوه خود به خاطر رفتن ترکمن ها و شکست های نظامی در جنگ در برابر افغانی ها در ماه های فبروی - مارچ 1931 به یاد می آورد: «در آن هنگام، تصمیم جدی گرفتم تا به هر طوری که شده به خاک شوروی بروم. اما پیش از این، با افغانی هایی که همیشه دنبال من بودند، حساب خود را پاک کنم.»²⁰⁷

[آن چه پرداز گردید-گ.]، طرح جامع و چشم انداز کلی تاریخ مرحله پایانی حضور ابراهیم بیک در افغانستان است. این طرح را زمانی می توان روشن انگاشت که آشکار شود که انگیزه رفتن مهاجران به سرزمین شوروی، چه بوده است: گریز از دست سپاهیان افغانی، بازگشت به میهن و یا به منظور برپایی خیزش در برابر حکومت شوروی؟ و آیا این که افغانی ها، مهاجران را نه به درون کشور، بل درست هدفمندانه به سوی مرز شوروی راندند، دستاورد تلاش های دیپلماسی شوروی و افغانی بوده است؟

در واقع، گزینه به تله انداختن مهاجران بسیار واقعی به نظر می رسد. اما در مساله روابط متقابل ابراهیم بیک و حکومت شوروی در آستانه بازگشت، اتهامات بسیاری می ماند. آیا ابراهیم بیک می توانست همراه با زنان و کودکان برود، بی این که ضمانتی از جانب شوروی بگیرد؟ شاید تضمین هایی را به دست آورده بود و به راستی روی بخشایش خود و مهاجران سنجش می کرد. مگر برای این کار بایستی صلحجویی خود را به نمایش می گذاشت و بی درنگ پس از گذر از مرز شوروی تسلیم می شد. اما، اندیشه تسلیم شدن برای او چونان یک غازی شکست ناپذیر، نفرت آور بود. لقی سرکش به عقد سازشنامه، بدون خدشه دیدن به وجهه و آبرویش، امیدوار بود. او، روشن است امکان جنگیدن به هواداری از شوروی را پیش از تسلیم شدن نیز مستثنی نمی دانست.

²⁰⁷. پرونده 123469، برگ 91

به گفته خود ابراهیم بیک، وی متمایل به بر زمین گذاشتن سلاح بود اما سیل پایان ناپذیر گریزیان که هر روز از شوروی می آمدند به او می گفتند که «همه مردم زیر ستم حکومت شوروی اند و از دست آن به فغان.» در واقع، در سال 1930 حکومت شوروی طرح آبیاری دره وحش تاجیکستان را به تصویب رسانیده بود. کالخورها²⁰⁸ ایجاد می شد و شهرها و شهرک های نو احداث و آبادی های قدیم از نو نامگذاری می شد. روی نقشه جمهوری جوان تاجیکستان شهرهایی با نام های غیر عادی: استالین آباد، کاگانوویچ آباد، باومان آباد، کویبیشف و.. به افتخار رهبران و قهرمانان جدید، پدید آمد. در پهلوی این، زمینداران و کشاورزان بسیاری هم از استان های مختلف ازبیکستان و تاجیکستان به جنوب تاجیکستان کوچ داده می شدند که شماری از آن ها کمی دورتر- به آن ور رود آمو (به افغانستان) می گریختند. در میان آن ها با سماچی کم نبودند.

تنها در سال 1930 و اوایل سال 1931 چند گروه مخالف با حکومت شوروی از جمله گروه های میر نظر، عثمان قل (پسر دولتمند بای که در کنار انور پاشا به خاک سپرده شد)، عظیم مارک، کوگان تق صبا، شاه حسن و .. از تاجیکستان نزد ابراهیم بیک آمدند. مهاجران موج نخست (سال های 1921-1926) که ابراهیم بیک خود از آن جمع بود، از دامنه و گسترش دوره دوم مهاجرت زیانمند شدند. افزون بر با سماچیان، در حدود سال های دهه های 1920 و 1930 کسان زیادی که پیشینه زندگی در شوروی را داشتند، به افغانستان گریختند.

کسانی که از نقاط گوناگون شوروی به جنوب تاجیکستان برای آباد کردن دره وحش و کشت پنبه به زور رانده شده بودند، چشم به راه فرا رسیدن پاییز که در هنگام آن، آب آمو پایین آمده و شب ها درازتر شود، بودند تا بتوانند به آرامی به سوی افغانستان بگریزند. در میان گریزی ها نمایندگان ملیت های مختلف به شمول روس ها (از جمله قزاق های روسی)²⁰⁹، تاتارها، یهودی ها و باشندگان قفقاز بودند. ولی بیشتر تاجیک ها و ازبیک های فرغانه و زرفشان بودند که در آینده کشاورزی و نیز فرهنگ افغانستان را به تراز والایی بالا بردند. در دسته خود ابراهیم بیک یک داکتر روس و چند جنگجوی اُستینی بودند.

به گفته ابراهیم بیک، وقتی که او پیش ایشان خلیفه قزل ایاق به خاطر گفتگو برای بازگشت یکجایی به درون خاک شوروی رفته بود، ایشان خلیفه گفت که در طی ماه های جنوری و فبروی

²⁰⁸. کالخور- به زبان روسی، مخفف «کولکتیونوی خوزیاستوو» (جمع کشاورزی دسته جمعی)

²⁰⁹. در این جا منظور از قزاق ها (در اصل کزاک ها) شبه نظامیان- جنگجویان مردمی روس است که نباید با قزاق ها- مردم قزاقستان اشتباه گرفته شود.-گ.

1931 نزدیک به بیست هزار خانوار کشاورز به افغانستان آمدند.²¹⁰

جنگاورانی که تازه در هنگام جنگ در برابر افغانی ها در سال های 1930-1931 آمده بودند، هسته توانمندترین دسته های رزمی مهاجری را تشکیل می دادند. بیشتر آن ها، سال های دراز مقاومت سرسختانه در برابر بلشویک ها را پشت سر گذرانیده بودند. بیشتر مهاجران همو یکراست پیش ابراهیم بیک می رفتند. وی برای آن ها نماد پیکار سازش ناپذیر در برابر بلشویک ها بوده است. مهاجران می گفتند که حکومت دار و ندار آن ها را می گیرد، به پیگرد مومنان می پردازد، بازداشت و سرکوب را روا می دارد و از همین رو، ناگزیر شده اند بگریزند.

این افراد خود را با هیچ گونه توهماتی در خصوص حکومت شوروی فریب نمی دادند و بسیار سخت و قاطعانه عمل می کردند. مهاجران ابراهیم بیک را متقاعد می کردند که چنانچه او از مرز شوروی بگذرد و در آن جا مبارزه را آغاز کند، همه مردم از باسماچیان حمایت کرده در برابر حکومت شوروی بر خواهند خاست. به گمان بسیار، در شمار کسانی که ابراهیم بیک را برای گذشتن از مرز به منظور راه اندازی قیام بر می انگيختند، جاسوسان بلشویکی هم بوده باشند که دستوری رخنه داده شده و هدف آن ها فریفتن و کشاندن باسماچیان به خاک شوروی بوده است.

هر چه بود، عامل قطعی که برای ابراهیم بیک سرنوشت ساز بود، مانورهای دیپلماتیک دولت افغانستان بوده است. یوسف بای مقیم بایف- یکی از زیردستان عالم خان که جزو افراد نزدیک نادرشاه- پادشاه جدید افغانستان بود که با همدیگر پیوسته در کشورهای فرانسه و سویس دیدار می کردند. به گفته علی مردان دادخواه (یکی از قورباشیان ابراهیم بیک که با او به اسارت گرفته شده بود)، نادر پس از جلوس به اورنگ شهریاری، مقیم بایف را به کابل دعوت کرد و به وی پیشنهاد داد تا برای کشاندن عالم خان و ابراهیم بیک به جانب او میانجی شود. عالم خان بنا بر توصیه و سفارش مقیم بایف پافشاری کرد که ابراهیم بیک به کابل بیاید.²¹¹ همان گونه که پیشتر گفته شد، ابراهیم بیک با پی بردن به اصل شگرد، از انجام فرمان رییس خود و نادر خودداری ورزید.

نادر، همزمان با رسیدگی به مساله لقی ها، مساله ترکمن ها را نیز به گونه بس قاطعانه حل نمود. وی قلیچ سردار و پاشا سردار را با نود تن از سواران جنگاور آن ها که از زمان بچه سقاء (1929) در کابل بودند، خلع سلاح نمود. آن ها چاره یی

²¹⁰. پرونده 123469. برگ 177

²¹¹. پرونده 123469. برگ 164-165

جزء تن در دادن به خواست پادشاه نداشتند. نادر به نوبه خود چونان یک فرمانروای جوانمرد رفتار کرد. پس از اعطای درجه کرنیلی (سرهنگی) به سرداران، آن‌ها را با هدیه گرانی برابر با صد هزار روپیه نزد خلیفه قزل ایاق فرستاد.²¹² خلیفه قزل ایاق با افغانی‌ها آشتی کرد. اما در برابر ابراهیم بیک نیز بر نخواست. در ماه مارچ 1931 او از ابراهیم بیک حمایت نکرد و وی را دست‌تنها با افغانی‌ها گذاشت. رهبر روحانی مهاجران آسیای میانه به عنوان یک سیاستمدار خردمند می‌دانست که اگر از ابراهیم بیک جدا شود، نابودی او حتمی خواهد بود.

این‌گونه، افغانی‌ها که از پیش ترکمن‌ها را به سوی خود جلب کرده بودند، اقدامات در زمینه نابود کردن ابراهیم بیک و باسماچیان وی را آغاز کردند. آن‌ها مهاجران را به لب مرز آوردند و ابراهیم بیک دست‌تنها ماند. ترکمن‌ها و عالم خان از او رو بر گرداندند و نادر او را دشمن جانی خود می‌خواند. هیچ چیزی نبود که او را در افغانستان نگه دارد.

ابراهیم بیک پس از پا گذاشتن بر ساحل کم شیب آمو با گزینش سنگینی رو به رو شده بود. تسلیم شدن به حکومت شوروی بدون جنگ برای او به این معنا بود که هم خود و هم بستگانش را نجات دهد؛ مگر آبرو و حیثیتش را بر باد دهد. لقی مغرور، از دست دادن اعتماد دسته‌ها و حمایت بخشی از مردم که همچنان او را قهرمان و غازی شکست‌ناپذیر و سازش‌ناپذیر می‌دانستند، را بر نمی‌تابید. از سوی دیگر، جنگیدن با ارتش سرخ در خاک شوروی با داشتن افغانستان غیر دوست در عقبگاه خود، برابر با مرگ ناگزیر بود. در اواخر ماه مارچ، ابراهیم بیک قورباشیان خود را در محل کپتر علی فرا خواند. مقرر گردید که «به خاک شوروی بروند و بعد ببینند که چه تصمیمی بگیرند: اگر مردم استقبال کنند، مبارزه گسترده‌ی را با شوروی‌ها آغاز می‌کنیم و اگر نه با حکومت در باره تسلیمی به مذاکره خواهیم پرداخت».²¹³

این‌گونه، جنگ افغانی ابراهیم بیک که انگلیسی‌ها او را «روبین هود افغانی» می‌خواندند،²¹⁴ پس از جشن نوروز در اواخر مارچ 1931 به پایان رسید. اوایی که قادر نبود از رموز و باریکی‌های سیاست سر در بیاورد و قربانی فتنه انگیزی‌ها و دسیسه‌های خریچین‌های افغانی و نومید از خیانت دوستان پیشین²¹⁵ شده بود. او با این‌که بیشتر از یک غریزه بشر اولیه پیروی می‌کرد تا از عقل سلیم، تصمیمی می‌گیرد که تنها و یگانه تصمیم درست از دیدگاه او بود و آن این‌که به

²¹² پرونده 123469. برگ 197

²¹³ پرونده 123469. برگ 36

²¹⁴ "Sunday Times", December 7, 1930

²¹⁵ منظور از عالم خان و خلیفه قزل ایاق است-گ.

تاجیکستان شوروی برود. در این حال، وی گفت: «بهر است به دست بلشویک ها کشته شوم تا افغانی ها».

نتیجه گیری:

پاسخ مفصل به این پرسش که باسماچیگرایی در حقیقت چه بوده است، داستان مثنوی هفت خروار است. مؤلف کوشیده است در کتاب خود²¹⁶ پاسخ این پرسش را بدهد. در این نوشته، به این بسنده می‌کنیم که نشان بدهیم باسماچیگری چه نبوده است. باسماچیگری جنبش متحد ملی یا اسلامی جایگزین استعمارگرایی و بلشویسم نبوده است. باسماچیگری به جنبش سراسری به خاطر آزادی از حاکمیت خارجی‌ها همانند با ناسیونالیسم هندی که پاسخ شایسته‌ی به استعمارطلبی بریتانیایی بود، مبدل نشد.

در سراسر دهه بیست سده بیستم دو مرکز مقاومت گسیخته از همدیگر وجود داشته است: یکی جنبش ناسیونالیست‌های پان ترک‌یستی ترکستان و دیگری جنبش شورشیان مذهبی-امیری بخارا. جنبش نخست جنبش خاص نخبگان و یک پدیده بسته بوده است که قادر نبود روح اصلاح‌طلبی خود را به توده‌های مردم بدمد. جنبش دوم عاری از رهبری مناسب و با فرهنگ بود و تبدیل به نیروی ویرانگری شد که بر سر راه روند مدرنیزه کردن جامعه (که سرشته آن در بیرون در دست شوروی بود)؛ پدیدار گردید.

در جنبش شورشی مذهبی-امیری بخارای خاوری قهرمان ما نقش اصلی داشت. بسیاری از منتقدان ابراهیم بیک بسیار دادگرانه به جنبه جنایی باسماچیگری اشاره می‌کنند. در حقیقت، باسماچیگری یکی از مظاهر یا پدیدارهای جنگ آزادیبخش مذهبی که منجر به شعله‌ور شدن خشونت کنترل‌ناپذیر و تلفات میان مردم بی‌دفاع گردید، بوده است. در میان باسماچیان، دسته‌های جنایتکار روشنتر جنایی-تباری هم بود. اما هدف باسماچیگرایی اصلاً خشونت نسبت به مردم نبوده است. به همین پیمان، فشار و اختناق حکومت شوروی نسبت به هدف اصلی-«ایجاد سوسیالیسم» بیشتر جزو اهداف فرعی بود.

ابراهیم بیک کمتر به یک رهبر جنبش نظامی-سیاسی می‌ماند. وی مانند دیگر «روبین‌هود»ها که ملت‌ها و فرهنگ‌های مختلف از آن کم‌نداشتند، به گفته اریک هبس باوم-تاریخ‌شناس برجسته نیو مارکسیست، یک «رهزن اجتماعی»²¹⁷ بوده است که مظهر تمایلات و آرزوهای دیرین مردم بینوا، ستم‌دیده و فریب‌خورده کشاورز در راه آزادی، قهرمانی و عدالت بوده است. البته «رهزنی اجتماعی» ابراهیم بیک علیه پولداران متوجه نبود (بر خلاف

²¹⁶ منظور از کتاب چاپ‌ناشده آقای داکتر عبدالله یف زیر نام «از سین زیان تا خراسان: تاریخ مهاجران آسیای میانه» است. ایشان از سر مهر این اثر را با ایمیل پیش از چاپ برای گزارنده فرستاده‌اند که از ایشان ابراز سپاس می‌نمایم. گ.

²¹⁷ See: Eric Hobsbawm Bandits. Weidenfeld & Nicolson, 2000

کارروایی های پانچو ویلیای مکزیکی که از معاصران او بود و یا واسع- همشهری بزرگسال تر تاجیکی او). ابراهیم بیک به مردم اموال را بر نمی گردانید بلکه توهم اعاده ناموس و دفاع را به آنان تلقین می کرد. ابراهیم بیک به آن معنا شورش بود که او که بر موج بسیج سراسری بلند شده بود، عطالت دهقانی روزمره و جامد اندیشی و بیکارگی را به چالش فرا می خواند. وی نه رهبر، بل که بیشتر مظهر ناخرسندی و ناخشنودی مردم بوده است.

باصماچیرایی با آن که چنین هدفی نداشت، مگر، رد پای خود در تاریخ، با ننگ داشتن فروغ شعله «انقلاب جهانی» در سواحل آمو و دامنه هندوکش، برجا گذاشت. وی سهم راستین باصماچیان در رهایی آسیای میانه آنچنان چشمگیر نیست. باصماچیرایی تنها به وجود ارزش هایی مانند آزادی و استقلال اشاره کرده است و لیکن راه رسیدن به آن را نمی دانست.

داکتر کمال عبدالله یف

امیر امان الله

و

آسیای میانه شوروی

باور سرسختی هست؛ مبنی بر این که طی ده سال فرمانروایی امان الله خان (1919-1929)، مناسبات میان افغانستان و روسیه شوروی رو به نزدیک شدن گام به گام داشت. در حالی که دوره بعدی فرمانروایی نادر شاه (1929-1933) را دادگران با شکست شوروی در مبارزه بر سر نفوذ در افغانستان و لغزش تدریجی مساله افغانستان در حاشیه سیاست خارجی شوروی به هم پیوند می زنند.

البته، با آن چه که در بالا گفته شد، می توان سری از سازگاری تکان داد، مگر، تنها همنوایی با این دیدگاه ها، برای شناخت همه مناسبات افغانستان با همسایگان شمالی اش در سال های دهه 1920 بسنده نیست. این مناسبات بارها پیچیده تر از آن است که در نگاه نخست پنداشته می شود. سخن بر سر پیوندهای توده های نزدیک از دیدگاه تباری است که در دو سوی مرزهای شوروی و افغانی زندگی می کردند. این پیوندها در سراسر دهه سوم سده بیستم تا زمانی که در میانه های سال

هاي دهه 1930 مرز میان آسیای میانه و افغانستان بسته نشده بود، روی هم رفته، به خوبی گسترش می یافت. روشن است، پس از بسته شدن مرزها، هر گونه تماس میان ملت های هم ریشه از هم گسیخت.

به ویژه، روابط میان کابل و مسکو با آزمون های سختی رو به رو شده بود، زیرا جمهوری فدراتیف شوروی سوسیالیستی روسیه با شوروی سازی منطقه آسیای میانه از سال 1917 تا سال 1920 و سراسر دهه بعدی، دورنمای مبارزه ملت های باشنده منطقه برای تعیین سرنوشت ملی شان را تیره و تار ساخته بود. در پاسخ به این تدبیرها، کابل و محافل اجتماعی افغانی می کوشیدند از مسلمانان همسایه در مبارزه شان در برابر حکومت شوروی پشتیبانی کنند.

نمی شود گفت که این موضوع بررسی نگردیده است. اما ارزیابی های متضادی برای مثال در کارهای نظیف شهرانی (امریکایی ازبیک تبار افغانی)²¹⁸ و ولادیر بویکو- دانشمند روسی دیده می شود. هرگاه شهرانی در سیاست امان الله نسبت به آسیای میانه «پشتیبانی بی آلیشانه و اظهار دلسوزی و همبستگی اسلامی»²¹⁹ را می بیند، بویکو ماجراجویی غیر دوستانه نسبت به روسیه، پان اسلامیسیم و تلاش الحاق خاک های دیگر را باز می یابد.²²⁰

در نوشته دست داشته، کوشش به خرج داده شده است بر تلاش های امان الله خان که نقش مستقلی را در هموردی سیاسی میان بریتانیای کبیر و روسیه در آسیای میانه با پشتیبانی از مقاومت مسلمانان فرغانه در سال های 1919-1920 و شورشیان بخارا در سال 1922 بازی کرده بود، روشی افکنده شود. همچنین در این مقاله، سخن از مبارزات کوهنشین های بدخشان افغانی می رود که از سوی دولت تاجیکستان در سال های 1925-1926 حمایت نشده بودند. این رویدادهای مرزی تاجیکی- افغانی و ازبیک- افغانی در تاریخ آسیای میانه، ناتوانی «همبستگی اسلامی» رمانتیک را در رویارویی در برابر سیاست های هدفمند ابر قدرت ها که منطقه را زیر کنترل داشتند، نشان می دهد.

²¹⁸ منابع دیگر شهرانی را قرغیز تبار می انگارند.

²¹⁹ Shahrani N. Resisting the Taliban and Talibanism in Afghanistan: Legacies of a Century of Internal Colonialism And Cold War Plotics In A Buffer State “ Perceptions Journal Of International Affairs. December 2000-February 2001 Volume V- Number 4 <http://www.mfa.gov.tr/grupa/percept/V-4/shahrani.10.htm>

²²⁰ بویکو، مشی سیاست خارجی امان الله خان در افغانستان در اوایل سال های دهه بیست در محور آسیای میانه. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به :

[URL:http://new.his.asu.ru/12.pdf](http://new.his.asu.ru/12.pdf)

پشتیبانی از ترکستانی ها و بخاری ها از سوی افغانی ها در سال های دهه 1920 علل عینی داشتند. افغانستان از سومین جنگ انگلیس و افغانستان (سال 1919) پیروز سر بیرون آورده بود و رهبر آن سرشار از شور و شیفگی بود و مایل بود تا در سیمای یک رهبر پیروزمند اسلامی تبارز نماید. امیر افغانستان زیر نفوذ اندیشه های اصلاح طلبانه «جوانان افغان» به ویژه محمود طرزی²²¹ - نماینده برجسته این گروه، روزنامه نگار، پدربزرگ و شخصیت کلیدی در حلقه حواریونش بود. جنبش مدرنیستی²²² جوانان افغان در بر گیرنده هم اندیشه های [لاییک-گ.] مصطفی کمال آتاترک- اصلاح طلب و هم اندیشه های [پان اسلامیستی-گ.] سید جمال الدین افغانی بود. سید جمال الدین احکام اساسی وحدت اسلامی را تدوین کرده که برای همه پیشوایان اسلامی در سال های سه دهه نخست سده بیستم بیگانه بود.

مدرنیزاسیون، دسترسی به فناوری پیشرفته، ملی کردن و برخی ایده های دیگر اصلاح طلبانه آن هنگام مخصوصا میان نخبگان جامعه افغانی بس دلنشین بود. مگر، توده های اصلی مردم بیشتر زیر نفوذ عناصر سنتی شعور اجتماعی مانند ایده استقلال و مقاومت متحد در برابر دشمن مشترک یعنی جهاد در برابر مخالفان اسلام بودند. طبیعی است، مبارزه مردم آسیای میانه شوروی نمی توانست توجه هم افغانی های ساده و نیز امیر جوان را که تمایل داشت خودش را به عنوان پاسدار اسلام در منطقه اعلام کند، جلب نکند.

علت دیگر همدردی و کمک به همکیشان مستقر در سوی دیگر رود آمو اشتراک در مقدسات اسلامی بود. بخارا و سمرقند برای همه مسلمانان مکان های مقدسی بودند و کنون هم اند. بخش چشمگیر روحانیون سنی افغانی در شهر بخارا تحصیل کرده بودند. بسیاری از آرامگاه ها، زیارتگاه ها، نیایشگاه ها و مزارهای دینی و دیگر بناهای مقدس در سرزمین های تاجیکستان، ازبیکستان و ترکمنستان معاصر واقع اند. مانند مسجد و آرامگاه مولانا یعقوب چرخي- عارف نامدار در شهر دوشنبه، آرامگاه امیر همدانی

²²¹ پدر محمود طرزی- غلام محمد خان طرزی از بازماندگان سردار رحمدل خان- برادر امیر دوست محمد خان بود که بنا به دلایل سیاسی ناگزیر به گریختن به سوریه گردیده بود. پسر او محمود طرزی با اندیشه های پان اسلامیستی، فرمیسم اسلامی و پان ترکیسم آشنا گردیده و به آن ها گرویده بود. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر نگاه شود به:

Katrak, Sobab K. Through Amanulla's Afghanistan- Karachi: Sind Observer, 1929-XIII

²²² در این جا نمی توان با ارزیابی مولف که «جنبش» هواداران اصلاح طلب امان الله خان را یک جنبش «مدرنیستی» خوانده است، سازگار بود. چه؛ زدن برچسب «جنبش مدرنیستی» به مفهوم متداول امروزیین یا حتا مفهوم کلاسیک آن به گروه اصلاح طلبان هوادار امان الله خان و طرزی بسیار دشوار است. -گ.

در کولاب و...²²³ به این مکان های مقدس به پیمانہ یکسانی در هر دو سوی مرز احترام می گذاشتند.

نمایندگان تئولوژی اسلامی- علماء و رهبران کارازماتیک (فره مند) دینی جایگاه ویژه یی را در سلسله مراتب دینی فئودالی آسیای میانه «روسی» و افغانستان داشتند. اعتبار شان هم در میان دولتمردان و هم در میان مؤمنان عادی تابو بود. انگیزه مرکزی موعظه ها و خطبه های آن ها- ایده استقلال و وحدت اسلامی بود. در میان پیشوایان دینی، شیوخ و ایشان های زیادی بودند که مرشدان مورثی طریقه های تصوفی شمرده می شدند که ده ها و صدها پیر و مرید در هر دو سوی مرز داشتند.

رهبران مذهبی کلریکال افغانستان از اعتبار ویژه یی به سبب نقشی که در جنگ های انگلیس و افغانستان بازی نموده بودند، برخوردار بودند. روشن است که در هنگام جنگ سوم انگلیس در برابر افغانستان، دولت و شخصیت های رسوخمند دینی این کشور در پی به دست آوردن پشتیبانی در کشورهای مختلف با باشندگان مسلمانان بودند²²⁴ و چنین پشتیبانی یی را به دست هم آورده بودند. در این شمار آسیای میانه روسی هم بود.

اندیشه همسوسازی تلاش های پراکنده مسلمانان برای احیای شکوه از دست رفته و حیثیت پایمال شده دین [به خاطر شکست مرگبار و فروپاشی اندوهبار امپراتوری عثمانی-گ.] [ذهن امان الله را هم به خود مشغول داشته بود. امیر بلندیپرواز تمایل داشت نخستین متحد کننده دولت های اسلامی پس از سقوط امپراتوری عثمانی شود. مادرش در این باره به عالم خان- امیر بخارا در سال 1919 نوشته بود: «دشمنان ما از اختلافات خانوادگی ما سود زیادی می برند. آن ها دولت های اسلامی را یکی پس از دیگری سرنگون می کنند و مسلمانان کشورهای مختلف «پس از افتادن به چنگ شان خشک می شوند». روشن نیست کابل چه نوع اتحادی را در نظر داشته بود. مگر، می شود گمان زد، که خاندان حاکمه، افغانستان نیرومند و مستقلى را در مرکز این اتحاد می دید.

هرگاه ایده انترناسیونال اسلامی بر امان الله تاثیر گذاشته بود، بلشویک ها به هیچ رو از ایده انترناسیونال پرولتری دست بردار نبودند. شگفتی برانگیز است که درست در سال های 1919-1920 این گرایش ها همزمان پدیدار شده بودند. در آن هنگام، روسیه شوروی با ناکام شدن در تلاش های راه اندازی «انقلاب جهانی» در باختر، شتاب داشت شکستش را در خاور جبران کند. در همان هنگام، امان الله با بهره گیری از پایان جنگ جهانی اول و تضعیف انگلستان کوشید به استقلال بیشتر کشور خود که می کوشید آن را در سیمای پیشتازترین کشور در جهان اسلامی ببیند، دست یابد. بی پایگی این پروژه های ایدئولوژیک و خطرناک پسان ها

²²³ روشن است به این فهرست می توان مساجد، مدرسه ها و زیارتگاه های معروف سمرقند و بخارا را افزود.

²²⁴ . بایگانی دولتی نظامی روسیه، ، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 920.

هنگامی که شور و شیفستگی انقلابی کاهش یافته، جای خود را به پراگماتیسم دولتی داد، آشکار شد.

در آن هنگام در سال های 1919 - 1920 چنین بر می آمد که روسیه شوروی با همه اعلام جنگ کرده بود. حتی ناکامی لشکرکشی سواران سرخ توخاچفسکی در آغاز سال 1920 به شهر وارسا به هیچ رو، اطمینان بلشویک ها را در لزوم ادامه مشی «انقلاب جهانی» دچار شک و تردید نکرده بود.

میخایل فرونزه با تدوین جزئیات عملیات رزمی در زمینه تصرف بخارا، در گزارش خود به فرمانده کل روسیه شوروی در ماه جون 1920 پیشنهاد بستن «مشت آهنین برای گسترش ساحه عملیات و مانورها به حدود افغانستان»²²⁵ را طرح نموده بود. پس از آزادی حصار و کولاب، پیش بینی شده بود کار انگلستان را در محور افغانستان یکسره کرد تا سر انجام به تحقق آرزوی دیرین رسیدن به آب های خلیج بنگال دست یافت. در صورت پیروزی لشکرکشی افغانی، دستاویز نام نهاد «حزب انقلابی افغانی» در تاشکنت در حال آمادگی به سر می برد تا وظیفه یی را که از سوی کویباشیف- معاون رییس کمیسیون ترکستان به شرح زیر تعیین گردیده بود، انجام دهد: «نظام موجود استبدادی را از میان برده، جمهوری شوروی توده یی را برپا نمایند».²²⁶ یادآور می شویم که همه این رویدادها در متن روابط «دوستانه» میان لنین و امان الله خان روی می داد.

سال های 1919-1920 - امان الله و فرغانه یی ها :

افغانی ها در اواخر سال 1919 به آسیای میانه شوروی دقیق تر به وادی فرغانه نیروی نظامی فرستادند. چگونگی این اتفاق مهم مقاومت اسلامی در برابر حکومت شوروی مدت ها بود ناشناخته مانده بود. در این میان، مطالب آرشو دولت هند بریتانیایی در لندن²²⁷ و آرشوهای روسیه به مؤلف (نویسنده) اجازه دادند مدارک پراکنده را در یک تصویر کم و بیش مرتبط به همی در هم آمیزد.

چهار ماه پیش، در آستانه این رویداد، افغانی ها در شهر راولپندی با انگلستان شکست خورده قرارداد صلح امضاء کرده بودند. این قرارداد وضع افغانستان را به عنوان «کشور آزاد و مستقل در امور داخلی و خارجی» تحکیم کرد.

²²⁵. بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، برگ 921، برگ های 43-46.

²²⁶. مرکز نگهداری و بررسی اسناد تاریخ نوین روسیه، فوند 122، پرونده ویژه 1، پوشه 11، برگ 84.

²²⁷. India office Librarz , Records

بی درنگ پس از امضای این قرارداد، هیات افغانی به سرپرستی محمد ولی خان (تاجیک) رهسپار مسکو گردید تا استقلال در امور خارجه را در برابر انگلیسی ها نشان دهد. نخستین سفیر افغانستان مستقل بر سر راه از بخارا بازدید کرده و در این جا با سید عالم خان دیدار کرد. محمد ولی خان به امیر بخارا نشان و نامه امان الله خان را پیشکش کرد. چنین بر می آید که افغانی ها از تمایل عالم خان در زمینه مقاومت در برابر روسیه شوروی آگاهی داشتند. رهبر افغانستان در نامه اش به عالم خان، وی را از برآمد فوری در برابر بلشویک ها بر حذر داشت با استناد به آن که افغانستان نمی تواند از بخارا به دلیل درگیری با انگلستان پشتیبانی نماید.

به گونه یی که پسان ها امان الله خان به خاطر می آورد، عالم خان، در گفتگو با سفیر افغانی، چشم اندازهای اتحاد میان افغانستان و بخارا در برابر بلشویسم را به بررسی گرفته بود. دو طرف به توافق رسیدند که «همه جهان اسلام چشم انتظار بستن اتحاد میان افغانستان و بخارا است»، مگر اما این اتحاد در حرف باقی ماند و جامه عمل نپوشید. محمد ولی خان گفته بود: «تا وقتی که اقدامات برادر تان [یعنی مبارزه امان الله خان در برابر انگلستان] مشخص نشده، شتاب نوزید». پسان ها سید عالم خان به خاطر می آورد: «چون که کلمات سفیر بسیار عادلانه بودند، تصمیم گرفتم آنچه را که او گفته بود، پیش گیرم و با به خاطر سپردن این توصیه ها، شکیبایی و بردباری را پیشه کردم».²²⁸

امان الله خان برای این که حد اقل به گونه یی از عالم خان پشتیبانی نموده باشد، آموزگاران و مربیانی برای آماده سازی ارتش و تولید مهمات جنگی و هدیه یی مشتمل بر شش قبضه توپ، دو قبضه تیربار، دو قبضه توپ کوهستانی و دو قبضه توپ لوله کوتاه به او فرستاد.²²⁹

دلیل این گونه رفتار سرد امیر افغانی نسبت به عالم خان، اختلاف بس آشکار شاه اصلاح طلب جوان کابل با فرمانروای خودکامه کهنه کار هوادار انگلستان بخارا بود.

هرگاه چیزی دیگری امان الله را با هواداران امیر بخارا غیر از «همبستگی اسلامی» ریتوریک به هم پیوند نمی داد، جنبش باسماچی ها در فرغانه به گونه مشخص مورد توجه امیر افغانی قرار گرفته بود. لاجرم، وی از پویایی های «کمیته ترکستان» نیز آگاهی داشت، که پسان ها چونان «اتحادیه ملی ترکستان» به رهبری مصطفی چاکایف برآمد نمود و در ماه فبروری 1919 از شهر

²²⁸ خاطرات امیر عالم خان، تاریخ حزن ملل بخارا، به قلم امیر عالم خان، پیشگفتار و توضیحات از داکتر احرار

مختاروف، تهران، مرکز مطالعات ایران، ص 21.

²²⁹ این دسته افغانی در سیمای یگان پاسدار خاص، امیر را پس از سقوط بخارا در سپتامبر 1920 هنگام گریز به بخارای خاوری همراهی کرده و سر انجام در بهار 1921 او را به کابل آوردند.

تفلیس (پایتخت کنونی گرجستان) از همه کشورهای غربی که در کنفرانس صلح ورسال جمع شده بودند، فرا خواند تا ترکستان را اشغال کنند و زمینه ایجاد کشور مستقلی را در آن جا فراهم سازند.²³⁰

هم امان الله و هم فرماندهان ارتش او چون نادرخان که تجربه بسیج قبایل افغانی در مبارزه با هند بریتانیایی را در بهار و تابستان سال 1919 به دست آورده بودند، شاید، به بنیه نظامی و سیاسی ترکستانی ها که در برابر بلشویک ها به پا خاسته بودند، علاقه داشتند.

این بود که در آغاز ماه دسامبر هیاتی متشکل از ده نفر به سرپرستی محمد اکبر خان - سرهنگ ارتش افغانستان به پایگاه امین احمد بیک (محمد امین بیک) - پیشوای باسماچی های فرغانه در روستای گور بابا در نزدیکی خوقند رسید.²³¹ در آن زمان، محمد امین بیک با «ارتش نامنهاد دهقانان» که متشکل از دهقانان روسی و گارد سفیدی ها به فرماندهی مانستروف بود، پیمان اتحاد بسته بود. این پیمان باسماچی ها و گارد سفیدی ها، زمینه ساز تشکیل «دولت نامنهاد موقت فرغانه» در ایرکشم در نزدیکی مرز با چین در اکتبر 1919 گردید. محمد امین بیک به عنوان رهبر این دولت برگزیده شد که همچنین فرماندهی نیروهای مسلح متحد را به دوش داشت. این دولت با کمک اوسپنسکی - قنصل پیشین تزاری در کاشغر و با پشتیبانی پنهانی قنصل انگلیس در کاشغر، کوشید بر رهبران باسماچی ها کنترل برقرار نموده، به اختلاف نظر ها میان آن ها پایان داده و برنامه مشترک مبارزه در برابر حکومت شوروی را تدوین کند.

در آن هنگام، در سال های 1917 - 1919 احتمال دخالت مستقیم انگلستان به منظور ارایه کمک به شورشیان و تامین استقلال ترکستان منتفی نبود. هر چه بود، اسارتون - قنصل انگلیس در کاشغر، هوادار پرو پا قرص این طرح بود.²³²

به گمان بلشویک ها، وظیفه محمد اکبر خان این بود که باید روشن کند که «آیا باشندگان فرغانه در مبارزه در برابر بلشویسم کمک افغانی ها را می پذیرند یا ترجیح می دهند با انگلیسی ها که دشمن مسلمانان همه جهان می باشند، همکاری کنند».²³³

²³⁰ از تاریخ مهاجران روسی، نامه زکی ولید به چوکایف ریال 1924-1932.

²³¹ IOR: L/P, S/11/182

²³² در دستورالعملی که به میسیون انگلیس در کاشغر داده شده بود، توصیه می شد که «از هر امکان پدید آمده برای مداخله سودمند در آسیای میانه هرگاه در زمینه موافقت حکومت هند بریتانیایی گرفته شده باشد، بهره گیری شود». نگاه شود به:

Glenda Fraser. «Basmachi»-I // Central Asian Survey 6.-No.1 (1987), 24

²³³ بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 922، برگ 33.

بنا به اطلاعات انگلیسی ها، افغانی ها به مانستروف وعده دادند در صورت توافق با شرایط مطروحه، پنج هزار میل تفنگ را که گویا در راه است و در شهر افغانی روستاق است، به دسترس آن ها خواهند گذاشت. مانستروف خودش شمار تفنگ هایی را که اکبر خان وعده داده بود، پنجمصد میل ذکر می کرد. محمد اکبر گویا همچنین وعده داده بود که چند هزار سرباز را (که شمارشان تا ده هزار نفر ذکر شده بود) برای پیکار در برابر بلشویک ها به فرغانه بفرستد. به پنداشت سازمان اطلاعات شوروی، محمد امین بیک می بایستی به افغان ها خواهش کتبی می مبنی بر «گرفتن ترکستان زیر حمایت خود»²³⁴ ارایه می کرد. هیات کابل به نوبه خود از نام فرمانروای افغانستان به محمد امین بیک قول داده بود به او حق کنترل بر ترکستان را بدهد. محمد امین بیک پس از به قدرت رسیدن، باید اصلاحاتی را در اداره، آموزش و عرصه های دیگر با پیروی از دستورهای العمل های به دست آورده از افغانستان انجام می داد.²³⁵

این بود که پیشنهاد کمک مطلوب از خارج دریافت شده بود. اما این پیشنهاد آشکارا دارای بار دوگانه می نمود. همکاری با افغانی ها برای دولت باسماچی ها و گارد سفیدی ها پیامدهای پیش بینی ناپذیری را به دنبال داشت، چون که این پیشنهاد از سوی رژیم که نسبت به مسکو انقلابی حسن نیت داشت و چندی پیش جنگ با انگلستان را به پایان رسانید، بود، بر می خاست. گذشته از این، پیشنهاد سر درگم بود.

محمد امین، مانستروف و دیگر پیشوایان فرغانه (خال خواجه قرغز، شیر محمد سرتی و سمیع مقسوم) مشاوره کردند که در آن تصمیم مصالحه آمیزی گرفتند. فیصله گردید که تقاضای اسلحه کنند، اما از مراجعه فوری برای «حمایت» با دستاویز ساختن ضرورت گرفتن تصویب مقدماتی از دولت موقت خودداری کنند. روشن است که این قطعنامه طفره آمیز زیر فشار گارد سفیدی ها تصویب شده بود که از افزایش ناسیونالیسم و پان اسلامیسیم بیم داشتند. افزون بر این، کور شیر محمد، انگلوفیل نمایانی بود و باسماچی ها و گارد سفیدی ها می دانستند که چشم انداز نزدیک کردن افغانستان و ترکستان بر پایه وحدت اسلامی برای انگلیسی ها پذیرا خواهد بود.

انگلیسی ها به راستی با کور شیر محمد تنگاتنگ کار می کردند. پرسر اسرتون- قنسول انگلیس در کاشغر با او پیوسته در ارتباط بود. به او دستورهایی و شاید هم کمی سلاح داده بود.²³⁶ اسرتون تلاش می ورزید با پاتریوتیسیم (میهن پرستی) ندیم خود بازی کند تا جنبه های نامطلوب پان اسلامیسیم برای انگلیس در جنبش ضد بلشویستی را کاهش دهد. در سال 1920 وی به

²³⁴ همان جا.

²³⁵ همان جا.

²³⁶ روشن است برای ارایه پشتیبانی بیشتر به اجازه دولت نیاز بود.

شیر محمد پیشنهاد کرد تا «پامیر را زیر کنترل خود بگیرد». با این هم، به رغم تلاش های اسرتون، برنامه مداخله مسلحانه به ترکستان روسی تصویب نشده بود. ماموران دولتی هند بریتانیایی با وصف اطمینان مامور خود در باره سرسپردگی کور شیر محمد و پشتیبانی کامل مردم فرغانه از وی، از ترس این که قیام به «جهاد» ضد انگلستان مبدل نگردد، از پیاده ساختن این طرح خود داری ورزیدند.

به هر رو، در این جا به اواخر سال 1919 بر می گردیم. در آن برهه، «دولت» محمد امین هم برای انگلستان و هم برای گارد سفیدی ها مناسب بود. چون از پیشرفت بلشویک ها جلوگیری و از پان اسلامیسم کناره جویی می کرد. در عین زمان، انگلیسی ها، دقیق تر- قنسول انگلیس در کاشغر در واگذاری کمک مستقیم به ندیمان شان (کور شیر محمد، خال خواجه و محمد امین) شتاب نداشتند. اسرتون- قنسول بریتانیا در کاشغر تنها به آن ها کمک معنوی می کرد. روشن است، این امر برای اتحاد باسماچی ها و گارد سفیدی ها که نیاز شدیدی به کمک- در گام نخست کمک نظامی داشتند، خوشایند نبود. فرغانی ها در این اوضاع نمی توانستند به پیشنهاد کمک مستقیم افغانی ها توجه نکنند.

باید گفت که رسیدن هیات افغانی (که به زبان تاجیکی²³⁷ سخن می زدند)، به فرغانه؛ از دید بلشویک ها پنهان نبود. به هر رو، سر انجم، فرغانی ها تصمیم گرفتند هیاتی را به کابل بفرستند. نمایندگان هیات دستور داشتند تا اطلاعات بیشتری در باره مطالبات افغانی ها در ازای ارایه کمک، به دست بیاورند. سرپرستی هیات را ملا آخوند کریم بابایف از شافیرکان، ملا هاشم جان قاسم بابایف از مرگیلان، تاش محمد-برادر کور شیر محمد و امین قاراقالپاک- نماینده قورباشی ایرگاش به دوش داشتند. کنت میساستوف و مهندس و. و. تیتس- دو نفر نماینده روسی شامل هیات بودند.²³⁸

با این هم، کنت میساستوف از پیامدهای غیر قابل پیش بینی این اقدام هراس داشت و به بهانه بیماری از رفتن به کابل خودداری کرد و پس از دو روز به شهر اوش (در قرغیزستان) گریخت. این در حالی بود که هیات متشکل از 60 نفر شامل بیست جوان فرغانه یی که برای آموزش در آموزشگاه نظامی کابل برگزیده شده بودند، برای رفتن آمادگی می گرفتند.

فرغانی ها به تاریخ 28 دسامبر 1919 رهسپار کابل گردیدند. پس از پیمودن گردنه های دشوار گذار و پوشیده از برف به افغانستان رسیدند، مگر، نه در در روستاق و نه در خان آباد نشانی از جنگ افزارهای موعود پیدا نکردند. هیات به تاریخ 10 فیبروری 1920 به کابل رسید و پس از چند روز از سوی محمود طرزی و

²³⁷ منظور از زبان پارسی دری است. گ.

²³⁸ همان جا

جنرال محمود سامي به حضور پذيرفته شد. به تاريخ 18 فبروري امير امان الله خود آن ها را پذيرفت. در هنگام بار، مهاجر نامدار، محمود خان تورا (شايد هم طوره) - پسر وزير آخرين دولت خان نشين خوقند هم حضور داشت.

امان الله، در جريان گفتگو چند بار جلونقشه آمد و پرسش هايي كرد، در باره آن كه عمليات نظامي در فرغانه چگونه صورت مي گرفتند... و به اين بسنده كرد و مساله را به رسيدگي محمود طرزي داد. مگر، پس از چند روز، طرزي به ماموريت رسمي به هند سفر كرد و مساله همين گونه باز ماند. به فرغاني ها پيشنهاد شد يك ماه به عنوان مهمان در كابل ماندگار شوند. با آن كه تيتس به حضور امير دعوت نشده بود، در باره آن چه كه در كاخ و دربار مي گذشت به خوبي آگاهي داشت. پس از چند ماه، او نزد انگليسي ها گريخت تا گزارش مفصلي در باره پويايي هيات به انگليسي ها در پيشاور ارائه كند.²³⁹

روشن است، كه افغاني ها در اندیشه بودند و شتاب نداشتند در مساله «تركستان» تصميم بگيرند. در عين زمان، رويداها در فرغانه به سود تركستاني ها گسترش نفي يافت. به دستور لنين، تيپ نظامي تاتاري ها از پاوالزيه (منطقه پيرامون رود ولگا) به تركستان آورده شده بود. جنگاوران تيپ در پهلوي سر سپردگي به بلشويسم، با زبان هاي بومي تركي و آموزه هاي اسلام آشنائي داشتند. تاتارها مي بايست براي فرغاني هاي تسليم ناپذير و سرکش الگو مي شدند. افزون بر آن، در تركيب ارتش سرخ، تيپ سواره نظامي متشكل از اسيران نظامي جنگ جهاني اول (بيشتر از اتريشي ها و چكي ها) ايجاد گرديده بود كه در تركستان مستقر گرديده بودند.

اين گونه، پايگاه بلشويك ها در آسياي ميانه خيلي تقويت يافته بود. و. كويباشيف و م. فرونزه - بلشويك هاي مجرب، امور نظامي و تبليغي را رهبري مي كردند. گروه هاي رزمي سرخ با کاربرد باهمي تاثيرگذاري ايدئولوژيك در ميان مردم و راه اندازي عمليات نظامي و اقدامات سرکوبگرانه، بر دو تن از پيشوايان اصلي شورشيان - ايرگاش و كور شير محمد شكست تباه كننده يي وارد آوردند. محمد امين بيك ناگزير بود خود را تسليم كند و 6 اپريل 1920 وي را زنداني كردند. مانستروف با گارد سفيدي هاي خود پيشتر از اين در ماه مارچ خود را تسليم کرده بودند.

²³⁹ IOR: L/P, S/11/182.

گريزيان تركستان «روسي» و بخارا بيشتري به نمايندگي انگليس در پيشاور به خاطر به دست آوردن پاسپورت و ويزا مراجعه مي كردند تا بتوانند بعدا از كراچي با كشتي به اروپا (يا به تركيه و كشورهاي عربي بروند). روشن است انگليسي ها گريزيان آمده از آسياي ميانه شوروي را مورد بازپرسى مفصل قرار داده و از «فلتر» مي گذرانيدند.

فرماندهی ارتش سرخ در ماه می سال 1920 تلاش کرد شیر محمد را به تسلیم متمایل کند. برای این منظور، محمد امین بیک و سوخوف-کمیسار ارتش سرخ را نزد باسماچی ها برای انجام گفتگوها گسیل داشته بودند. اما شیر محمد به میعادگاه نیامد. به عوض خود سواران خود را فرستاد و دستور داد تا با نمایندگان هیات هر آن چه را که بایسته می پندارند، انجام دهند. سواران کور شیر محمد به تاریخ 14 ماه می محمد امین بیک و سوخوف را سر بریدند و سرهای آنان را برای تماشا به نمایش گذاشتند.²⁴⁰

بیک مرگ ترسناک محمد امین تا کابل رسید. پیش از آن آوازه هایی از این هم غیر منتظره تری رسید مبنی بر این که محمد امین-رییس «دولت موقت فرغانه»، که نمایندگان هیاتش در کابل سرگرم مذاکرات بودند، خود را به بلشویک ها تسلیم کرده است. امیر امان الله، خود بیک مرگ محمد امین و نقش ناروایی را که کور شیر محمد بازی نموده بود، به آگاهی نمایندگان هیات رساند. اعضای هیات به شمول تاش محمد- برادر کور شیر محمد به این آوازه ها باور نمی کردند (و یا چنین نشان می دادند که باور نمی کنند) و خود و یکدیگر را دلداری می دادند که افغانی ها تنها می خواهند ترکسانی ها را بی اعتبار کنند. هر چه بود اختلاف نظرهایی در اردوگاه فرغانی ها ظاهر شده بود و در میان هیات شکاف پدیدار شد و درز افتاد.

به هر رو؛ هواداران محمد امین بیک تصمیم گرفتند به فرغانه بر گردند. آن ها به تاریخ ششم جولای به سوریتس- نماینده مختار جمهوری خودگردان شوروی ترکستان، مسوول امور برپایی روابط دیپلماتیک روسیه شوروی با افغانستان مراجعه کردند. سوریتس که آدم آبدیده یی در کوره در سیاست خاور بود، منظره را بیشتر از این هم سر درگم پرداز کرد و اطمینان داد که محمد امین بیک زنده است و قول می دهد به نمایندگان هیاتش کمک کند. هدف مانور زیرکانه او این بود که از نزدیک شدن افغانی ها و فرغانی ها جلوگیری کند. همزمان با آن، سفیر شوروی با اظهار این مطلب که امان الله از یک سو با دادن وعده کمک به مسلمانان آسیای میانه و از سوی دیگر با ریختن طرح دوستی با لنین، بازی دو گانه یی را پیش می برد، می کوشید او را در دیدگان نمایندگان هیات بی اعتبار بسازد. با این هم، آوندهای وی از سوی بسیاری از نمایندگان هیات پذیرفته نشده بود. هواداران رادیکال کور شیر محمد با حفظ بدبینی نسبت به سوریتس، به گفته های باور نداشتند و ترجیح دادند به افغانی ها برای کمک برای گسیل شان به «تاشکنت یا هند» مراجعه کنند.²⁴¹

²⁴⁰ زیویلیف، آ. ای.، پولیاکف، یو.آ.، چوگنوف، آ.، «باسماچیگری: ظهور، سرشت و شکست»، مسکو، انتشارات «دانش»، 1981، ص 69.

²⁴¹ IOR. L/P, S/11/82.

روشن نیست، سرنوشت آن هایی که زمستان سال های 1919-1920 از راه گردنه های کوهستانی از فرغانه به کابل به امید به دست آوردن حمایت شایان توجه آمده بودند، به کجا کشید. شاید، برخی از آن ها به میهن بر گشتند و برخی هم در تبعید ماندند. به گمان بسیار، نفرهای کور شیر محمد ترجیح داده باشند به روسیه شوروی بر نگردند. آنچه مربوط می گردید به دستاورد هیات، روشن است به هیچ چیزی نرسیده بود.

این گونه، تلاش افغانی ها برای پشتیبانی از فرغانی ها در مبارزه رهایی بخش و مشارکت آن ها در رویدادهای آسیای میانه با ناکامی روبرو شد. امان الله بار دیگر با گزینش ناگزیر میان منافع پراگماتیک ایجاد دولت ملی افغانی و ایده بلندبالی «همبستگی اسلامی» روبرو شد. وی بر آن شد تا روابط با همسایه نیرومندش را که در برابر چشمانش گروه های بزرگ باسماچی ها و گاردهای سفیدی را درهم شکسته بود، خراب نکند و درخواست کمک فرغانی ها را رد کرد.

نمایندگان افغانستان و روسیه شوروی در ماه سپتامبر 1920 قرارداد را در شهر کابل امضاء کردند که در ماه فروری 1921 از سوی روسیه شوروی تصویب گردید. یکی از ماده های این قرار داد، به رسمیت شناختن حاکمیت شوروی در آسیای میانه بود. این موضع به نزدیکی افغانستان با روسیه منجر گردید. اما با مقاومت از سوی فئودال ها و روحانیت محافظه کار افغانی روبرو شد.

امان الله و انور پاشا - سال 1922:

به رغم قرارداد سال 1921 که به معنای انزوای عملی باسماچی های فرغانه از سوی افغانستان بود، امان الله در سال 1922 دو باره آرزوی وارد شدن فعال در سیاست آسیای میانه را در سر می پرورانید. تمایل انور پاشا جنرال گریزی ترکی مبنی بر خیزش در برابر بلشویک ها در بخارا و ترکستان و در پی آن ایجاد دولت اسلامی، بازتاب زنده یی در میان نخبگان افغانستان پیدا کرد. از جمله چون امان الله که شهر کابل را به عنوان مرکز «خلافت» فرضی معرفی می کرد.

گفتنی است که باسماچی ها خودکفا بودند و از کمک های بین المللی (چونان مجاهدان افغان در سال های دهه هشتاد) برخوردار نبودند. روشن است نه به خاطر آن که از آن پرهیز داشتند، بل به خاطر آن که هیچ کسی آن را پیشکش نکرده بود. بنا به اطلاعات جبهه ترکستان، بخش اصلی سلاح ها از آغاز سال 1921 در افغانستان در ازای چهارپایان و منابعی که به عنوان مالیات از سوی باشندگان برای مبارزه با ملحدان گرفته

می شد، خریداری می شد.²⁴² فروش سلاح در افغانستان غیر از ورود و صدور به خارج، مجاز بود که این امر برای باسماچی ها و همپالگان شان مزاحمت نمی کرد به کمک افغانی ها در کرانه چپ رود آمو جنگ افزار بخرند و زرادخانه بسازند. برخی از سران باسماچی ها آشکارا یونیفورم های انگلیسی و افغانی خریداری شده در افغانستان می پوشیدند. مسلم است، با توجه به مدیریت عقب افتاده، کمبود تامین مالی و نبود رهبری و پشتیبانی خارجی، سخن تنها می توانست بر سر «جهاد» محلی خودجوش و ناگهانی گروه های نیمه نظامی قبیله یی پراکنده برود.

با این حال، در سال های 1921-1922 شورش بخارایی های خاوری رنگ بس خشونتباری به خود گرفته بود. شورشیان کولاب و بلجوان (تاجیک ها، قبایل ازبیک، ترک ها و...) مقاومت شدیدی می کردند که به گزارش ف. خواجه یف، در جنگ های بهار 1921 نزدیک به ده هزار نفر کشته داده بودند.²⁴³ در آن هنگام دولت مند بای- پیشوای بزرگ شورشیان کولاب با دسته های خود به پادگان روسی در کولاب یورش برد. پس از عقب نشینی مجاهدان و ترک شهر، سپاهیان سرخ بی رحمانه باشندگان بومی را سرکوب نمودند. بر پایه گزارش اطلاعاتی حکومت روسیه شوروی در شهر دوشنبه، شماری از ارتشیان سرخ در این گیر و دار، دست به یک رشته زشتی ها و کردارهای ناشایست و ناپسند یازیده بودند. برای مثال، در کولاب نفرات دسته کماندوهای ویژه به چند زن دست اندازی و تجاوز نموده بودند.²⁴⁴

روشن است که خبرها از کولاب به افغانستان نیز می رسید. بهار 1922 هنگامی که قیام سراسر بخارایی خاوری در بر گرفته و پادگان روسی زیر فشار شورشیان ناچار به ترک شهر دوشنبه شد، شمار زیادی از سپاهیان افغانی در گستره مرزی افغانستان شمالی مستقر گردیده بود. در آن هنگام گروه اکتشاف ارتش سرخ گزارش داده بود: «تراکم بزرگ نیروهای افغانی در مرز دیده می شود که این نیروها متشکل اند از شانزده پلتن (گروه) - هر یک شامل 600-700 سرباز پیاده، ده هزار سواره و توپ. سپهسالار نادر خان - وزیر حربیه، به تاریخ هفتم فروری 1922 به خان آباد (قطغن) آمد. چندی بعد وی با عثمان خواجه یف - رییس جمهور پیشین جمهوری

²⁴². افزون بر آن، شهرهای قرشی، کاگان، بخارا، سمرقند، تاشکنت و... منبع اسلحه بودند - جاهایی که در آن اسلحه از نزد نظامیان ارتش سرخ یا خریداری می شد و یا دزدی. - بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، پوشه 1158، برگ 112.

²⁴³. بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند 4511، پرونده ویژه 16، پوشه 135، برگ 158.

²⁴⁴. مرکز نگهداری و بررسی استاد تاریخ نوین روسیه، فوند 122، پرونده ویژه 1، کارتن 83، برگ 10.

سوسیالیستی توده یی بخارا که پس از شورش نافرجام ماه دسامبر 1921 شهر دوشنبه به افغانستان گریخته بود، دیدار کرد.²⁴⁵

به گمان بسیار، عثمان خواجه به وی بازگو کرده بود که استقلال جمهوری بخارا افسانه یی بیش نیست و روسیه تلاش می نماید امور داخلی و خارجی جمهوری بخارا را زیر سایه منافع خود در بیاورد. این امر از سند «یادداشت وزارت خارجه دولت خدا داد افغانستان که استقلال بخارا را به رسمیت شناخته است»، تدوین شده از سوی عثمان خواجه به تاریخ 29 اپریل 1922، پیدا است.

در این یادداشت آمده بود که «کسانی که در دولت بخارا هستند، زیر فشار ارتش مهاجم روسی قرار گرفته اند. زندگی آن ها را خطر تهدید می کند. آن ها مانند بردگان هر گونه خواست های روس ها را می پذیرند. از همه آنچه که در بالا یادآوری گردید، روشن می شود که دولت بخارا آزاد و مستقل نیست. حتا از نگاه اقتصادی هم آزاد نیست... هدف مبارزه ملی مستمر، بیرون راندن نیروهای روسی از زمین بخارا و به رسمیت شناخت آزادی و استقلال بخارا از سوی دولت روسیه است. مردم مصمم اند تا رسیدن به اهداف خود مبارزه کنند». عثمان خواجه در این حال، خود را «رییس جمهور بخارا و فرمانده کل نیروهای مسلح که از استقلال دفاع می کنند، عنوان کرده بود».²⁴⁶

عثمان خواجه هم درست مانند شماری دیگر از شخصیت های سازمان جدیدی ترکستان که پسان ها تلاش کرده بودند، کوشید افغانی ها را معتقد بسازد که جدیدی های بخارا که به انور پاشا پیوسته اند، وضعیت را زیر کنترل خود دارند و به پشتیبانی بی درنگ نظامی نیاز دارند. چنین بر می آید که ظاهراً، سپهسالار نادرخان حاضر گردیده بود به شورشیان کمک کند. وی به این منظور با انور به مکاتبه پرداخت و به وی سلاح و مهمات جنگی فرستاد.²⁴⁷ نادر به انور نوشته بود: «برادرم، نامه ات را و 300 هزار روپیه برای خرید لباس برای 1200 سرباز و 50 افسر گرفتم».²⁴⁸

²⁴⁵ عثمان خواجه (عثمان خواجه یف) جدیدی (1878-1968) برادر وی- عطاء خواجه یف و پسر عموی آن ها- فیض الله خواجه یف، در رهبری عالی جمهوری جوان شوروی بخارا شامل بودند. پس از تلاش نافرجام خلع سلاح پادگان روسی در دوشنبه در اواخر 1921، عثمان خواجه که از سوی دسته های ابراهیم بیک لقی تعقیب می شد، به افغانستان گریخت. باسماچی ها جدیدی ها را در سقوط بخارا گناهکار می شمردند.

²⁴⁶ . Timur Kocaogly, Osman Khoja (Kocagly) between Reform Movements and Revolutions//Reform Movements and Revolutions in Turkistan: 1900-1924. Ed. Timur Kocagly . - Haarlem: SOTA, 2001. -- P.43-44

²⁴⁷ . بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، کارتن 102،

برگ 265.

²⁴⁸ همان جا، برگ 265.

امان الله، به عنوان رييس کشور شتاب نداشت بدون داشتن ضمانت از سوي انگلستان به انور پاشا در مبارزه او در برابر روسيه شوروي کمک کند. وي در ماه مارچ 1922 از همفريس- سفير انگليس در کابل خواست به لندن در باره آن که خبر بدهد که افغانستان به رسميت شناختن استقلال بخارا و خيوه از سوي انگلستان را استقبال خواهد کرد.

به جا است يادآور گرديم که در اين رابطه، بر پايه قرارداد سال 1921 شوروي و افغانستان، طرف شوروي تعهد کرده بود استقلال بخارا و خيوه را به هم نزند. يعني جموري هاي بخارا و خوارزم را حفظ کند. پس از آشنايي با وضعيت راستين در بخاراي خاوري، افغاني ها بدگمان شدند که جانب روسيه با زير پا گذاشتن قرارداد، مایل است نه تنها ترکستان، بل بخارا و خيوه را زير تابعيت خود بياورد. اين گونه، امان الله آوند روشني در دست داشت تا به خواست هاي بخاري هاي گريزي گوش دهد. پشتيباني انگليسي ها به وي در نيتش مبني بر بيرون بردن نيروهاي بلشويکي از آسياي ميانه توان مي بخشد.²⁴⁹ اما، انگلستان که به نيات حقيقي انور پاشا اطمینان نداشت، پاسخ رد داد. انگليسي هاي وسواسي گمان مي کردند انور پاشا مامور آلمان است. همين گونه آن ها به جديدي هاي بخارايي که در گذشته متحدان بلشويک ها بودند و به کابل گريخته بودند، اعتماد نداشتند.

واکنش منفي انگليسي ها که از برقراري دولت پان ترکيستي هوادار آلمان در مرز «مرواريد» هندي خود بيم داشتند، علت عمده دو دلي امان الله شد. براي انگلستان، همچنين چشم انداز خلافت اسلامي و نيز کنفدراسيون ترکي در آسياي ميانه پذيرا نبود. ماموران دولتي هند بریتانیایی هنوز در آستانه کنفرانس ورسال سال 1919 براي خودشان آینده آسياي ميانه را تعيين کرده بودند. آن ها ترجيح مي دادند تابعيت استعماري منطقه از روسيه اما نه واحد مانند گذشته، بل، پراکنده و از هم گسيخته و تضعيف شده را حفظ نمايند. منظور شان دو روسيه - يعني روسيه اروپايي با مرکز در شهر پتروگراد و روسيه آسيايي با مرکز شهر اومسک بود. با آن که انگليسي ها نتوانستند روسيه را در جريان جنگ ميهني و مداخله خارجي در سال هاي 1918 - 1920 از هم فرو بپاشانند، اين مشي پشتيباني از حاکميت روسيه در منطقه با تضعيف همزمان اتحاد شوروي در ده هاي آتي ادامه يافت.

پيدااست، که افغاني ها منابع کافي نداشتند براي آن که نقش خود را در سياست بزرگ بازي کنند. اين بود که ناچار شدند رام شوند. اما موضع ناپيگير و لرزان دولت افغاني در قبال رویدادهای بخارا برای بخش بزرگ مردم و روحانیت افغانستان که

²⁴⁹ ميخائيل ولودارسکي، شوروي ها و همسايه هاي جنوبي شان ايران و افغانستان در سال هاي 1917-1933، لندن، 1985، ص 177 چاپ روسي. در ترجمه دري اين مطلب در ص 182 آمده است.

در اپوزیسیون رژیم امان الله بودند، پذیرا نبود. داوطلبان افغانی بی آن که منتظر اجازه رسمی دولت باشند، به سرکردگی رهبران دینی مانند مولوی ابو الخیر از پنجشیر به خاک شوروی رفته بودند.

به گزارش ن. ای. کاکورین- فرمانده نیروهای گروه بخارا، در اوایل سال 1922 از افغانستان دو گروه از داوطلبان به تعداد 140 نفر با تفنگ های انگلیسی برای کمک به انور به راه افتادند.²⁵⁰ ابراهیم بیک- سرکرده باسماچی های بخارای خاوری که به سال 1926 به افغانستان گریخته بود، نیز به خاطر می آورد که افغانی ها در اوایل سال 1922 به انور دو گروه با تعداد کلی 300 نفر به رهبری کسی به نام انور جان فرستاده بودند.²⁵¹ بنا به برخی از گزارش ها، در این گروه، بچه سقاء- امیر آینده افغانستان نیز بود.²⁵²

پیروزی ارتش سرخ بر نیروها انور پاشا در بخارای غربی و شرقی در بیسون و قبادیان در ماه های مارچ و اپریل 1922 و بی میلی انگلستان در کمک به بخارایی ها، امان الله را وادار به گرفتن تصمیمی کرد که برای مجاهدان- باسماچی ها مرگبار بود. دولت افغانستان فیصله کرد همه اتباع افغانی را از خاک بخارا بیرون ببرد. امان الله، بهار سال 1922 به همه افغانی ها دستور داد طی بیست روز برگردند. سپس امان الله خود با سواری اسب از کابل به شمال رفت. وی در گردنه (کتل) خاواک با نادر خان- وزیر حربیه خود ملاقی شد و دستور داد بی درنگ همه نیروها را از مرز به عقب بکشد. او همچنین به شکل قاطعی نادر را (که همیشه به انگلیس گرایی او مظنون بود) برحذر داشت تا در امور بخارا دخالت نکند.²⁵³ به گونه یی که برخی از منابع افغانی تایید می کنند، نادرخان همو به دلیل همکاری غیر مجاز (بدون هماهنگی پادشاه) با انور از مقام وزارت حربیه برکنار شد و به عنوان سفیر در پاریس گماشته شد که این کار به معنای تبعید عملی او بود.

²⁵⁰. بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، کارتن 1102، برگ های 209-210.

²⁵¹. ابراهیم بیک و همراهان او به تاریخ 23 جون 1931 در تاجیکستان به اسارات در آمدند (یا تسلیم شدند) و در روز بعد با هواپیما به تاشکنت به بخش ویژه (چهارم) حوزه نظامی آسیای میانه- جایی که از آنان بازپرسی صورت گرفت، فرستاده شدند. مدارک بازپرسی از آنان در بایگانی کمیته امنیت ملی ازبیکستان نگهداری می شد- پرونده جنایی شماره 123463 اتهامات به ابراهیم بیک به جنایات مطابق بندهای 58 و 60 قانون جزایی ازبیکستان شوروی (58-2.58-4). - جلد 1، ص 170.

²⁵². خلیل الله خلیلی، عیاری از خراسان- امیر حبیب الله خادم دین رسول الله، چاپ دوم، دهلی نو، 1981، ص 75.

²⁵³. Fazal-Ur-Rahim Khan Marwat. The Basmachi Movement in Soviet Central Asia. Peshawar: Emjay Books International, 1985.-P.164.

مولوي ابوالخير كه در بخارا به خاطر خدماتش در مبارزه در برابر «دهري ها» به دريافت لقب شيخ الاسلام از سوي انور مفتخر شده بود، در بازگشت به افغانستان، بازداشت شد و براي چندي در زندان خان آباد بندي شد.²⁵⁴ عثمان خواجه تاب پيگردهاي جاسوس هاي روسي را نياورده، در ماه سپتامبر 1923 «به خواهش دولت افغانستان» كابل را ترك كرد.²⁵⁵

ميانه هاي سال هاي دهه بيست سده بيستم - امان الله و مهاجران:

واژگوني امارت و در پي آن، شكست انور پاشا گريز عمومي باشندگان مناطق نزديك مرزي بخارا را به دنبال داشت. نزديك به يك چهارم مليون بخاري ها در نيمه نخست دهه 1920 به افغانستان پناهگزين شدند. رژيم حاكم افغانستان به رغم پذيرفتن پناهندگان و به اين گونه با ارابه پشتيباني مادي و معنوي به آن ها از دادن كمك سياسي در مبارزه بخاري ها در برابر حكومت شوروي خودداري كرد. پيش از همه اين كار بنا به دلايل اصولي صورت گرفت. شورش بخارا فاقد هرگونه برنامه مثبت بود و عمدتاً از سوي هواداران امير عالم خان سرنگون شده رهبري مي شد.

جديدي هاي گريزي كه هنوز مي توانستند ايدئولوگ ها و رهبران نهضت ملي باشند، در ميان باسماچي ها نفوذ نداشتند. احياي رژيم محافظه كار و هوادار انگلستان امير در بخارا پاسخگوي منافع استراتيژيك امان الله اصلاح طلب نبود. نهضت مقاومت اسلامي فاقد سازماندهي و رهبري در آسياي ميانه (جنبش باسماچيگري)، در صورت پشتيباني از آن مي توانست از كنترل خارج شود و به كرانه چپ آمو سرايت كند و با بي ثبات ساختن اوضاع در افغانستان منجر به پيامدهاي پيش بيني ناپذيري براي افغانستان شود. اما عمده ترين موضوع اين بود كه كمك به

²⁵⁴. همان جا. شايان يادآوري است كه مولوي ابوالخير كماكان روابط خود را با تاجيكستان شوروي حفظ مي نمايد. بهار سال 1927 او از قره تگين سر بر مي آورد و دست به تبليغات ضد شوروي مي يازد. - بايگاني حزب كمونيست تاجيكستان، فوند 1، پرونده ويژه 1، كارتن 719، برگ 35.

²⁵⁵. عثمان خواجه از كابل به تركيه مي رود و در آن جا يكي از رهبران مهاجران تركستاني مي شود و با كمك مالي حكومت پولند مجله «ايني تركستان» را به چاپ مي رساند. مگر حكومت تركيه زير فشار مسكو او را ناچار به ترك تركيه مي سازد. او پس از چندين سال آوارگي و مسافرت در ايران و پولند در سال هاي 1939-1945 به استانبول برمي گردد. مگر، باز هم نه براي مدت دراز. به سال 1951 او به پاكستان مي رود و به سال 1957 بار ديگر به استانبول بر مي گردد. اين بار براي هميشه. در سال هاي پسين زندگاني، تا دم مرگ كه به تاريخ 28 جولاي 1968 فرا رسيد، سراسر به پويابي هاي فرهنگي مي پردازد.

Timur Kocagly. Osman Khoja (Kocagly) between Reform Movement and Revolutions// Reform Movements and Revolutions in Turkistan: 1900-1924.

Ed. Timur Kocagly. - Haarlem: SOTA, 2001-P.45.

باسماچي ها بي ترديد روابط با روسيه شوروي را خراب مي کرد و دولت امان الله را از کمک نظامي و مادي محروم مي کرد.

به گونه يي که پيشتر اشاره شد، موقف عدم مداخله در رویدادهای آسیای میانه، که در عمل به معنای انزوای بین المللی باسماچي ها بود، در میان بخشی از مردم و روحانیت که مخالف با رژیم امان الله بودند، ناخشنودي هايي را برانگیخت. خلیل الله خلیلی- نویسنده و سخنور افغانی (1905-1987)، مؤلف کتاب ستایشگرانه در باره بچه سقاء که شاهد آن رویدادها بود، نوشت: «مردم بر آن بودند که حکومت افغانستان به وعده های دولت اتحاد شوروي فریب خورده و وظیفه بزرگ دینی و سیاسی خود را که پشتیبانی از برادران همسایه مسلمان شان است، فراموش نموده و گسترش بی قید و شرط [روابط-گ.] حکومت خود را با دولت شوروي، مخالف مصالح دینی و سیاسی خود و مخالف مصالح علیای تمام جهان اسلام می دانستند.»

...اما حکومت افغانستان با وجود وضع اسفبار ملت های مسلمان که به کام خرس روسیه رفته بود، روابط خود را با روسیه وسیعتر نموده و مخالفت با روسیه را مخالفت با استقلال افغانستان می دانست و چنان فهمیده بود که یگانه دوست افغانستان و ملت های شرق، دولت روسیه است و یگانه دشمن آن ها استعمارگران لندن».²⁵⁶

پایان بهار سال 1922 را می توان پایان پویایی های کم و بیش باسماچي گری منظم تلقی کرد. هر چه بود، کارزار با پیروزي کامل شوروي که انور پاشا را در ماه اگوست سال 1922 سرکوب نموده بود، به پایان رسید. نزدیکی فزاینده میان مسکو و کابل، باسماچي ها را از شانس پیروزي محروم کرد و توسعه مهاجرت آسیای میانه را مسدود و آن را هر چه دورتر در حاشیه زندگی سیاسی و اجتماعی راند. واکنش مهاجرت، شوروي ستیزی فزاینده، پناه بردن به دامن مذهب و ناخرسندی روز افزون از اقدامات دولت افغانستان شد.

همزمان با این، جانب روسی موازی با نابودسازی بازمانده های باسماچي ها، هر آنچه را که ممکن بود برای این سازی مرزهای جنوبی خود انجام داد و حتا از تجاوز به خاک افغانستان همسایه فروگذار نکرد. تالپیگو- دبیر مسوول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان (کارگری از حومه مسکو، بلشویک از سال 1918) که با رفتارهای خشونتبار خود در سرکوب باسماچي ها و همگنان آن ها بنام بود، به حکومت تاشکنت در ماه جون 1926 پیشنهاد کرد

²⁵⁶ خلیل الله خلیلی، عباری از خراسان، امیر حبیب الله خادم دین رسول الله، چاپ دوم، دهلی نو، 1981، ص 92.

یادداشت گزارنده: ما عبارات بالا را از ص 105-106 چاپ سال 1370 کابل با مقدمه استاد واصف باختری، به کوشش ناصر ظهوری که از سوی آقای سخی غیرت مدیر مسوول جریده آزادی به نشر رسیده بود، بازنویسی کردیم.

اختناق سختی را به شمول نابودسازی فیزیکی رهبران مهاجران، تصویب کنند.

او نوشته بود: «گمان می‌کنم و بر آنم که سیاست قهرآمیز و سرکوب خارج از دادگاه روش (متد) اساسی است. کنون، ما باید بی‌چون و چرا بخش چشمگیر دشمنان متنفذ و همدستان شان را نابود بسازیم تا این که کاملاً سیستم تأمینات، امکانات، تأثیرگذاری، تبلیغات، ارتباطات و اداره آن‌ها را ویران نکنیم... ما آن‌ها را تنها دور افکنده ایم، مگر کار شان را تمام نکرده ایم.²⁵⁷ سیاست قهریه ما باید پیگیرانه بدون اکتفا به اقدامات همزمان و هماهنگ یک باره، بل که چندین بار... چهارم و پنجم... انجام شود. مساله در مورد قورباشی‌ها: بایسته است تا به گونه جدی مساله نابودسازی انفرادی آن‌ها در خارج [گروه تغنی بیگ و ریسان قبایل و طوایف در مهاجرت] مطرح گردد.²⁵⁸ زمان آن فرا رسیده است که علاقمندی مادی با ارزش انفرادی تشویق گردد [یعنی برای سرکشته‌ها جایزه پولی تعیین گردد] و منابع خاص برای این مقصد تخصیص داده شود.

انجام سازماندهی دسته‌های مان در خارج برای اقدامات، در این جا و ممکن است نیز چریک‌های سرخ در خارج، به عنوان تدبیرهای متقابل در برابر اقدامات دولت افغانستان و قدرت‌های نزدیک مرزی (ماموران انگلیسی) مانند اتحادیه‌های دفاع خودی دهقانان در جبهه غربی، زاید نمی‌باشد.²⁵⁹»

پس از سرکوب انور پاشا، پویایی‌های باسماچی‌های بخارا به شدت رو به کاهش گذاشت. بخشی از جدیدی‌ها و باسماچی‌ها از مبارزه دست کشیدند و آغاز همکاری با بلشویک‌ها کردند. با دست برداری از مقاومت نظامی، آن‌ها امید به کدامین شکل همکاری پذیرا با حکومت شوروی در چهارچوب ملی‌سازی، مدرنیزاسیون و خودمختاری فرهنگی فزاینده داشتند. شورشیان دیگر به جهاد را ادامه دادند. اما با نداشتن رهبری فرهنگی و سازماندهی بایسته، تا مرز تندروی، راهزنی، دهشت افگنی و تاراج باشندگان بومی فرو افتادند. این امر به انزوا و شکست نهایی آن‌ها انجامید.

²⁵⁷ در آن هنگام تالیپگو از سوی رهبران تاجیک به خاطر خشونت بیش از حد در مبارزه با باسماچی‌ها و در برخورد با باشندگان به باد سرزنش قرار گرفته بود.

²⁵⁸ سخن بر سر سعید بیگ عینک کلان معروف به تغنی بیگ - مامای امیر سید عالم خان که در استان‌های شمالی افغانستان زندگی می‌کرد و نماینده وی در این ولایات بود، و به سال 1926 درگذشت، می‌باشد.

²⁵⁹ منظور از دسته‌های دهقانی‌یی می‌باشد که از سوی اداره کل سیاسی در پولند ایجاد گردیده و در برابر حکومت «بورژوازی» آن کشور اقدام می‌کردند. - بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند1، پرونده ویژه 1، پوشه 80، برگ‌های 146-148.

انور پاشا با سر دادن شعار متحد شدن مسلمانان همه جهان [و فراخواندن آنان به جهاد سراسری در برابر کفار-گ.]، به شوروی ها دستاویز و بهانه یی به دست داد تا مداخله مسلحانه خود در بخارا را تشدید کند و آن را به گونه نهایی اشغال نماید و در سیمای «مدافع» غرب در برابر «معتصبان مسلمان» برآمد نمایند. چنین بر می آید که بلشویک ها به همین دلیل افغانستان را به خاطر کمی «دلسوزی» به انور بخشیدند. دیدگاه رسمی مسکو این بود که «مناسبات متقابل میان روسیه شوروی و افغانستان طی سال های 1921-1922 به طور کلی و روی هم رفته بار نزدیکی فزاینده داشت».²⁶⁰

رخدادهای سال های 1925-1926: شورش در پامیر:

در سال های دهه 1920 تاجیک ها (و نیز ازبیک ها، ترکمن ها و قرقیزها) ی افغانستان با پاردریا (فرا رود) پیوندهای بسیار تنگاتنگ داشتند که با هزاران رشته نامریی به هم دوخته شده بود. هر رویداد مهم در ترکستان شوروی در آن سوی ساحل آمو بی درنگ بازتاب می یافت. پس از نابودی جنبش باسماچی ها و گریز ابراهیم بیک در سال 1926، شوروی ها حاکمیت خود را در سراسر منطقه پهن کردند. در آغاز برقراری ارتباطات نظامی و مدنی، پاسبانی مرزهای چینی، فارسی و افغانی چونان ادامه سیاست استعماری و تقویت حکومت روسیه در منطقه بود. اما تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گسترده بعدی حکومت شوروی برای باشندگان آسیای میانه پیامدهای مستقیم و برای همسایگان در افغانستان و چین باختری پیامدهای غیر مستقیم بس بزرگی داشت. از جمله، جداسازی ملی پیاده شده در 1924 و ایجاد پنج جمهوری ملی²⁶¹ منجر به بالاگیری تمایلات ملی شد و چشم اندازهای نو توسعه برای مسلمانان همه منطقه را گشود.

در این رابطه، بایسته است به شورش کوهنشینان روشان و شغنان افغانی در برابر حکومت کابل اشاره نماییم. این قیام ها بر اثر خودسری های کارمندان حکومت، وضع مالیات سنگین، گشایش مکاتب دخترانه و زنانه و نوآوری های دیگر بود که از سوی دولت به زور تحمیل گردیده بود.

از دیدگاه تاریخ افغانی، این قیام ها تنها بخشی از قیام های فزونشماری بود که کابل را طی دهه بیست سده بیستم نگران می ساخت. اما از دیدگاه تاریخ ملی تاجیکی، رویدادهای برجسته یی بود. درست خواهد بود هرگاه بگوییم که قیام های تاجیک های بدخشان افغانی می توانست به رویدادهای چشمگیری برای

²⁶⁰ مایسکی، ای.، سیاست خارجی روسیه شوروی در سال های 1917-1922،

مسکو، اطلاعات سرخ، 1927، ص 146.

²⁶¹ تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و قزاقستان

تاجیک ها و تاجیکستان منجر گردد. سخن بر سر آن است که در بدخشان افغانی، تاجیک ها زیر فشارهای فزاینده تباری از سوی اقلیت پشتون در این استان بودند. طبیعی است که تاجیک های افغانستان همه دلایل را دست داشتند تا دست کم به همدردی، هرگاه نه کمک، از سوی حکومت تازه تشکیل شده تاجیکستان، سنجش نمایند.

هنگام سرکوب قیام ضد حکومت و ضد پشتونی تابستان 1925، هشت هزار نفر از تاجیک های بدخشان افغانی تصمیم گرفتند در جمهوری جوان تاجیکستان، پنهان شوند. آن ها به حکومت تاجیکستان در قلعه خم بای مراجعه کردند. محرم بیگ- رهبر شورشیان به نمایندگی از باشندگان خواهش نمود تا به آنان در خاک جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان اجازه بود و باش داده شود. او خواهش کرد در صورت پاسخ رد، برای شورشیان اسلحه داده شود. وضعیت یادآور رخداد های سال 1922 بود. هنگامی که بخاری ها از افغانی ها در مبارزه در برابر بلشویک ها کمک خواستند. مگر، این بار قضیه برعکس بود: این بار، افغانی ها از تاجیک ها در رویارویی با امان الله خان کمک می خواستند.

پاسخ حکومت شوروی به درخواست تاجیک های بدخشان افغانی چه بود؟ پس از رایزنی های چند با مسکو، موضوع به تاشکنت احاله شد.²⁶² مانند همیشه، حکومت (چه شوروی و چه انگلستان) این بار هم در این قیام نیت بد کدامین طرف سومی را دخیل می دانست. شوروی ها بنا به دلایلی گمان می کردند که شورش را انگلیسی ها و همو مختار (فرمانفرمای) چترال به کمک آقاخان سوم برانگیخته بودند. در این رابطه، تالپیگو- رییس حزب کمونیست تاجیکستان به شیرین شاه شاه تیمور-رییس حکومت تاجیکستان این گونه رهنمود داد: «... و اینک در باره شورش. موضوع خیلی جدی است که یادآور وضعیت همانندی در آشفتگی های ایومود است که از سوی انگلیسی ها در پارس به راه انداخته شده بود.²⁶³

امان الله- مرد ترقیخواه، نوآور و برای ما سودمند است. سیاست انگلستان خواستار تعویض وی با یک انگلوفیل (هوادار انگلیس) است.²⁶⁴ برای وی سخت است، چون کابینه اش انگلوفیلی است. روابط با افغانستان پیچیده تر و بدتر می شود و امید بستن به انقلاب کنون سرابی بیش نیست. درست به همین دلیل، ما نباید از شورش در بدخشان افغانی که ضد حکومت موجود یعنی متحد ما

²⁶² بایگانی مرکزی دولتی تاجیکستان، فوند 1، پرونده ویژه 1، کارتن 60، برگ 21.
²⁶³ منظور از شورش ملی ترکمن های ایران به سال 1925 است که حتا استقلال «جمهوری ترکمنی» را اعلام نموده بودند که مورد پشتیبانی شوروی ها قرار نگرفت.

²⁶⁴ تحلیل تالپیگو بدر این زمینه بسیار دقیق بوده است زیرا پسان ها درست این خواست انگلیسی ها با سرنگونی امان الله خان و روی کار آمدن نادرخان به تحقق پیوست. -گ.

است، پشتیبانی کنیم. این هدف اصلی استعمارگران انگلیسی است»²⁶⁵.

امروزه نمی توان روشن کرد، که آیا انگلیسی ها و آقاخان هوادار آن ها به راستی از پامیری های شورشی پشتیبانی کرده بودند یا نه؟ گمان نمی رود چنین کاری رخ داده باشد. گرچه وضعیتی که از سوی حکومت هند بریتانیایی در خاک نزدیک مرز خود ایجاد شده بود، به هر کسی امکان می داد بی درد سر سلاح انبار کند.

همچنان پوشیده نیست که رهبران بومی منطقه یی افغان (از جمله تاجیکی) از حکومت مرکزی چندان پشتیبانی نمی کردند و تمایل داشتند مواضع خود را تقویت کنند و «خدمات» خود را به دولت های کشورهای همسایه ارائه می کردند. این گونه، فرصت مناسبی برای دولت دوشنبه به دست آمد تا نفوذ خود را میان تاجیک های افغانستان گسترش دهد. مانند آن که ایرانی ها از مشتریان خود در ولایت های باختری افغانستان پشتیبانی می کردند.

مسلم است، این گونه چرخش رخدادها برای حکومت شوروی که نمی خواست انحصار سیاست خارجی را از دست بدهد، بیخی پذیرا نبود. عدم تمایل به تحکیم همبستگی «میان تاجیکی»، و نه نگرانی از رنجش امان الله، آوند وزنی در خودداری از رایه کمک به افغانی ها بود. زیرا هنگامی که سخن بر سر مبارزه در برابر پناهندگان در قطغن بود، همین تالیپگو نشمید بر سازماندهی «دسته های چریکی» اداره کل سیاسی در خاک کشور همسایه پافشاری کند. تحکیم پیوندهای مرزی با ملت های همتبار و خویشاوند آسیای میانه، روشن است در مدار منافع دولتی شوروی وارد نمی شد. در نتیجه، شانس جمهوری جوان تاجیکستان مبنی بر تقویت موضع بین المللی خود دست کم در تراز منطقه یی از دست رفت. پناهندگان که از پاسخ رد حکومت تاجیکستان نومید شده بودند، دوباره به افغانستان برگشتند. در آن سوی مرز، گروه ویژه یی از هندوها که از کابل برای سرکوبش فرستاده شده بود، در انتظار آن ها بود.²⁶⁶ تاجیک های افغانی دیگر از دولت دوشنبه تقاضای کمک نکردند.²⁶⁷

²⁶⁵. بایگانی مرکزی دولتی تاجیکستان، فوند1، پرونده ویژه1، کارتن81،

برگ34.

²⁶⁶. همان جا، برگ 115.

²⁶⁷. در سال های پسین حکومت شوروی، از سوی تاریخ نویسان تلاش های به راه انداخته شد مبنی بر درک انتقادی از مجموع تاریخ ملی. وانگهی دلچسپی به همتباران باشنده آن سوی رود آمو افزایش یافت.

در تاجیکستان، به ویژه تاریخ نگاری سنتی «هوادار پشتونی» افغانستان به باد نکوهش ها و سرزنش های بس تندی قرار گرفت. خدمات شایسته یی را در این زمینه افغانستان شناسان تاجیکستانی مانند سید انور شاه عمرف و خال نظر نظرف، انجام دادند. برای به دست آوردن آگاهی بیشتر

نتیجه :

دوره پس از جنگ جهانی اول که به فروپاشی امپراتوری های عثمانی، اتریش- مجارستان و روسیه انجامید، در تاریخ آسیای میانه مهم بود. چند کشور ملی نو در نقشه جهان نما پدید آمد. پولند و فنلند به آسانی از روسیه جدا شدند. در اروپای خاوری در نتیجه کنفرانس ورسال، یوگوسلاوی و چکوسلواکی به سرعت ایجاد شد. ترانسلووانیا میان رومانی و مجارستان تقسیم شد. ملداویا هم که در ترکیب خود منطقه یی با باشندگان روسی داشت، چونان یک کشور ظهور کرد. در حوزه بالتیک یک نوار ضد بلشویکی «کشیده» شد. همه این ها واحدهای کشوری ساختگی و ناپایدار بودند که در صورت فروپاشی نظام شوروی محکوم به فنا بودند و وظیفه آنان این بود تا نقش لایه یی را میان شوروی ها و جهان بازی نمایند.²⁶⁸

ماوراء قفقاز و آسیای میانه، مناطق بس دشواری برای «دولت سازی» و خودگزیی (دارای حق تعیین سرنوشت) ملی بودند. هرچه بود، کشورهای بزرگ عملاً از استعمار زدایی در آسیای میانه چشمپوشی کردند.

پشتیبانی تلویحی از بلشویک ها در رویارویی آن ها با مسلمانان، در خودداری غرب از پشتیبانی ناسیونالیسم در ماورای قفقاز و جنبش ضد بلشویستی باسماچی ها در آسیای میانه که با شعارهای پان اسلامیسیم و پان ترکیسیم در فرغانه و بخارا برآمد کردند، ظاهر گردید. همه آسیای میانه ساحل راست آمو برای روسیه شوروی (نه روسیه تزاری) ماند. آن هم، به گونه عینی، مواضع روسیه در این منطقه نه تنها زیان ندید، بل حتا تحکیم هم شد. چون با شوروی سازی بخارا و خیوه (که ظاهراً از سال 1860 تا سال 1920 مستقل شمرده می شدند)، این سرزمین ها یکسره زیر کنترل روسیه درآمد.

در زمینه نگاه شود به: خال نظر نظراف، جنبش های اجتماعی در سال های دهه بیست سده بیستم در افغانستان، دوشنبه، انتشارات دانش، 1989²⁶⁸. درست همین موضوع در باره افغانستان صدق می کند که در سده نهم به عنوان یک منطقه حایل میان روسیه و بعدها شوروی و جهان ایجاد شد و درست پس از فروپاشی شوروی و بازگشت نیروهای این کشور از افغانستان عملاً به چند سازواره بنا به نشانه های تباری- مذهبی و زبانی فروپاشید تا این که در اثر پیشگیری استراتیژی جدید ایالات متحده از سوی نیروی جدید طالبان که با همکاری کشورهای عربی و پاکستان و کارروایی های انگلیس و امریکا ایجاد شده بود، جاده صاف کنی گردید و زمینه را برای آمدن نیروهای ائتلاف بین المللی به رهبری امریکا در کشور فراهم ساخت که این گونه، تمامیت کشور دوباره، این بار زیر داریست تاثیر نیروهای امریکایی احیا گردید.

شایان یا آوری است که هرگاه نیروهای ائتلاف بین المللی کشور را ترک بگویند، باز هم فروپاشی کشور به سازواره های تباری- زبانی و مذهبی یک امر ناگزیر و این بار خونبار تر و خطرناکتر از گذشته خواهد بود.-گ.

پیروزمندان جنگ جهانی اول می پنداشتند که حق ملت ها برای تعیین سرنوشت برای همگان نیست. مجمع (لیگ) ملت ها به ندهای نومیدانه سید عالم خان- امیر پیشین مبنی بر احیای امارت و عثمان خواجه به پشتیبانی از «مبارزه خلق های ترکستان» گوش کړي داشت. منافع منافع دفاع از حاکمیت دولتی فدراسیون روسیه و افغانستان بالاتر از حق تعیین سرنوشت فرغانی ها در سال های 1920-1919 و بخاری ها در سال 1922، پامیری ها در سال های 1926-1925 ارزیابی می شد. عامل خارجی در همه موارد بررسی شده، تعیین کننده بود که در رفتارهای بازیکنان عمده یعنی روسیه و انگلستان ظاهر شد.

انگیزه عمده در دادن پاسخ رد در زمینه خودمختاری برای جمهوری های آسیای میانه، بیم از آن بود که به خاطر کمزنگ بودن ناسیونالیسم، توسعه و بسیج آسیای میانه در مسیر تقویت پان اسلام و پان ترکیسم سر خواهد کرد. آن هم در حالی که پان ترکیسم را انگلیسی ها نه به مفهوم «پان ترکیسم»، بل به عنوان «پان تورکیسم» یعنی گسترش هژمونی ترکیه هوادار آلمان و ضد انگلستان ارزیابی می کردند. در پهلوی این ها، انگلیسی ها، از وحدت مذهبی باشندگان آسیای میانه و فناتیسم اسلامی شان می ترسیدند: در میموراندم تدوین شده در «اندیا آفیس» آمده است که: «خطر جدی تری نسبت به بلشویسم در امکان قیام سراسری اسلامی ضد بلشویک ها و تلاش ایجاد چند کشور مستقل اسلامی است».

آن چه به تلاش های افغانستان مبنی بر بازی نمودن نقش مستقل خود در سیاست منطقه یی می گردد، می توان گفت که هیچ دستاورد خوبی به همراه نداشت. روی هم رفته، جنبش های ملی و اسلامی آسیای میانه در سال های دهه بیست سده بیستم نقش بی ثبات سازنده یی را برای رژیم امان الله بازی کردند. مبارزات فرغانی ها و بخاری ها در برابر حکومت شوروی که از سوی امان الله پشتیبانی نشده بود، به تعمیق رویارویی ها میان رژیم ضعیف امان الله و روحانیت مخالف محافظه کار، انجماید و خلیلی عادلانه می پنداشت که «این «عامل بخاری» یکی از عللی بود که سر انجم به شکست امان الله انجماید.»²⁶⁹

²⁶⁹. نگاه شود به: عیاری از خراسان، چاپ دهلی، صفحات 96-

عیاری از خراسان²⁷⁰

حبیب الله- فرزند رشید²⁷¹- انگور فروش، تاجیک تبار از روستای کلکان [کوه‌دامن-گ.] در چهل کیلومتری شمال کابل، که برای نه ماه در سال 1929 امیر افغانستان شد- یکی از چهره های شگرف تاریخ نو افغانستان و تاریخ مهاجران آسیای میانه، است. وی در افغانستان به بچه سقاء معروف است. بیشتر مولفان و معاصران وی هماهنگ بودند که در او دلیری، جاه پرستی و ماجراجویی با خداجویی و پارسایی در آمیخته بود.²⁷² حبیب الله، پیوسته آرزوی متحد ساختن مسلمانان آسیای میانه به خاطر رهایی آن ها از جنگ فرمانروایی خارجیان را، در سر می پرورانید.

گوشه هایی از زندگینامه بچه سقاء:

[سخنور-گ.]، نویسنده، دانشمند و رجل اجتماعی [برازنده-گ.] افغانی- خلیل الله خلیلی (1907-1987)- در رمان تاریخی «عیاری از خراسان: امیر حبیب الله- خادم دین رسول الله» به قهرمان این

²⁷⁰ مقاله دست داشته بر بنیاد بخش هایی از اثر داکتر کمال عبدالله یف که در دست آماده ساختن برای چاپ است، زیر نام: «از سین زیان تا خراسان، تاریخ مهاجران آسیای میانه در سال های 1917-1934»، نوشته شده است.

یادداشت گزارنده: در این جا بایسته می دانم از جناب استاد کمال عبدالله یف که از سر مهر متن را پیش از چاپ از راه انترنت به دسترس این کمترین گذاشته اند، ابراز سپاس و ارجگزاری بی پایان نمایم.

²⁷¹ بر پایه مدارک دیگر، پدر حبیب الله - هدایت الله نام داشته است.

²⁷² استاد واصف باختری در مقدمه بلندبالایی که بر کتاب عیاری از خراسان- اثر گرانسنگ روانشاد استاد خلیلی زیر نام «درنگی در کنار شط تاریخ» نگاشته اند، می نویسند: «... در باب حبیب الله کلکانی، هر گونه سخن گفته اند: رهبر جنبش دهقانی، راهزن، خادم دین رسول الله، گماشته استعمار، پیشاهنگ پیکار با سیطره دیرین یک دودمان سلطنتی، رزمنده دلیر و جگرآور، ناچوی گریز و مکار، ابزار دست چند روحانی و زمیندار بزرگ و چه و چه های دیگر...»

ولی، سوگمندان تا کنون کمتر تاریخ نویسی همت گماشته است که سیمای این مرد شگفتی بر انگیز را همان گونه که بوده است، ترسیم کند و به تحلیل و تعلیل رویدادهای جامعه بی که خیزش حبیب الله کلکانی را در بطن خویش پرورده، بپردازد. عامل دیگری که در ابهام آمیز ماندن سیمای کلکانی یاری می رساند، این است که ما فرزندان این مرز و بوم، مطلق گرا ترین مردم این سیاره هستیم. ما اصلا به بغرنج بودن شخصیت آدم ها و به ویژه رهبران و فرمانروایان و چند جانبه بودن حادثه ها باور نداریم...»-گ.

نوشته پرداخته است. اثر وی بر پایه چشمدیدهایش به رشته نگارش درآمده است و به همین دلیل ارزش ویژه‌ی چونان یک اثر سنتی ادبی دارد. خلیلی، متمایز از بیشترین مولفان افغانی، به بچه سقاء خوش بینی دارد و وی را چونان قهرمان جنبش اسلامی می‌پندارد.

حبیب الله شاید در سال 1890 در کلکان کوه‌دامن پا به گیتی گذاشت. او نتوانسته بود درس‌هایش را در مدرسه به پایان ببرد. پدرش به آن می‌بالید که در هنگام جنگ دوم افغان و انگلیس در سال‌های 1878-1880 به رزمندگان [«سپاه اسلام»-گ.ک.] آب می‌رساند.²⁷³ حبیب الله با پدر خود در باغ محمد حسین خان (پدر زندگینامه نویسنده آینده اش-خلیل الله خلیلی)- مستوفی الممالک امیر حبیب الله خان- پدر امان الله خان، کار می‌کرد. در کودکی، حبیب الله گاهگاهی ناگزیر به فروش انگور در بازار بود که برای وی پیشه بس‌خسته‌کننده‌ی بود. به سال 1919 به خدمت نظامی رفت. وی در جنگ با انگلیسی‌ها در سال 1919 به عنوان رزمنده‌ی هنگ پاره چنار به فرماندهی سپهسالار نادرخان، شرکت کرد.

استاد خلیلی می‌نویسد که حبیب الله با نبرد بخاری‌ها در برابر ارتش سرخ، همدردی ژرف داشت. او، همراه با باشندگان دیگر استان‌های شمالی، سرازیری چندین هزار مهاجر آسیای میانه را می‌دید و بازگویی‌های آن‌ها را در باره واژگونی بخاری شریف، آمدن روس‌ها، خشونت‌ها و سختگیری‌های سپاهیان سرخ، می‌شنید. به گواهی خلیلی، حبیب الله، گاهگاه سری به باغی که در آن عالم خان- پادشاه نگونبخت بخارا بود و باش داشت، می‌زد. باری؛ جوان دلیر مورد عنایت «شاه واژگون تاج» قرار گرفت و پیشنهاد کرد که در زمره خدمتگذاران او در آید. لالا²⁷⁴ پاسخ داد: «پدر و مادر پیر دارم. خدمت آن‌ها به عهده من است. اما، روزی که به قصد جهاد جانب بخارا رفتید، مرا صدا کنید.»²⁷⁵

این پاسخ نمونه مسلمانی بود، که به آیین مقدس خود، مادر و پدرش وفادار بود. هر چه بود، به سخن خلیلی، چنین امکانی به او داده شد. در هنگام شورش ضد شوروی در بخاری خاوری به رهبری انور پاشا در سال 1922، دسته‌هایی از داوطلبان پنجشیری [به قول استاد خلیلی- دسته‌های شیردلان پنجشیری-گ.ک.] به بخارا رهسپار شدند. [شیخ الاسلام-گ.ک.] مولوی عبدالحی [پنجشیری-گ.ک.] و حبیب الله کلکانی- امیر آینده افغانستان، در این دسته

²⁷³ او به نام سقایی شهیدان شهرت یافته بود.

²⁷⁴ لالا- برادر بزرگ- حبیب الله را دوستانش لالا می‌گفتند.

²⁷⁵ خلیلی، خ.، عیاری از خراسان: امیر حبیب الله- خادم دین رسول الله، چاپ دوم دهلی نو، 1981، برگ 75 (یادداشت گزارنده: در چاپ کابل، نگاه شود به صص 85-87).

بودند. بچه سقاء در زمستان سرد اوایل سال 1922،²⁷⁶ در حومه دوشنبه جنگیده بود.

شاید، گفته های خلیلی در باره جنگیدن شخص حبیب الله در نبرد جنبش رهایبخش مسلمانان در بخارای خاوری- تراوش خیالپردازی های نویسنده [داستان-گ.] باشد.²⁷⁷ مگر این فاکت کاملاً در چهارچوب وضع تاریخی سراسری پیش آمده در منطقه در سال های دهه بیست سده بیستم، همخوانی دارد.

پس از چندی، حبیب الله به خدمت نظامی در «قطعه نمونه» (هنگ نمونه) که افسران ترکی، از جمله جمال پاشا- هوادار انور، آن را فرماندهی می کردند، درآمد. آوند پذیرش بچه سقاء به خدمت نظامی گویا گواهی کتبی یی گردید، که زمانی از سوی جنرال انور پاشا به «ضابط» (افسر دونپایه)²⁷⁸ دلیر داده شده بود.²⁷⁹ هر چه بود، تجارب نبرد با ارتش سرخ در بخارای خاوری در سال 1922، در درخشیدنش در ارتش سودمند از کار برآمده بود.

²⁷⁶ همان جا، برگ 94. (در چاپ کابل در صص 106-107 -گ.)

²⁷⁷ با توجه به این که «عیاری از خراسان»، داستان بلند تاریخی- سیاسی- رمانتیک است، روشن است که آمیزه یی از بازتابیده های گوشه های «مصلوب» تاریخ خونبار ریالستیک سیاسی کشور و داستان پردازی ها و پرده آراییی های رمانتیک است. از این رو، در برخی از جاها، با توجه به این که در همچو آثار؛ منابع، مآخذ و سرچشمه ها به دست داده نمی شود، تمیز این که چه چیزهایی از آن با تاریخ پیوند دارد و چه چیزهایی تراویده جولان خامه آفریننده اثر می باشد، دشوار می نماید- چیزی که روانشاد فرهنگ نیز در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» به آن اشاره نموده اند.

استاد باختری، ضمن ستایش از اثر ماندگار استاد خلیلی در زمینه چنین می نگارند: «... از این دیدگاه که گه گه این نثر دلنشین طلیسان حریرین داستان تاریخی بر دوش می افگند، گاهی صرف به نبشته یک تاریخنویس حرفه یی همگون می شود و گاهی به شیوه بیان نقادان و روایتگران نزدیکی به هم می رساند و به یک سخن، به هر سطح این منشور بلورین که بنگریم، خواننده دادگزین را به ستایش قلم جولانگر خلیلی برمی انگیزد».

این که استاد داکتر عبدالله یف به عنوان یک تاریخ نگار و پژوهشگر نمی تواند بازگفته های استاد خلیلی را در زمینه شرکت جنگجوی کوهدامن زمین در نبردهای با سماچیان زیر فرمان انور پاشا در حومه دوشنبه با سپاهیان سرخ دربست بپذیرد، و به آن با قید احتیاط موشکافانه برخورد می نماید، تنها از موضع یک تاریخ نویس حرفه یی با وسواس است که دادگرانه هیچ روایتی را بدون سند و مدرک نمی پذیرد.

به هر رو، مادامی که استاد و مدارک موثقی در زمینه اشتراک رزمجوی کوهدامن در رویدادهای فرارود-در نبردهای حومه دوشنبه ارایه نشود، به این موضوع از دیدگاه تاریخی، کماکان به دید «افسانه» و «روایت» نگریسته خواهد شد تا یک فاکت راستین تاریخی-گ.

²⁷⁸ بایگانی کمیته امنیت دولتی ازبیکستان. پرونده جنایی شماره 123469 با اتهام ابراهم بیک در جنایت، از سوی اصل 58-60 قانون جزایی شوروی ازبیکستان (58-2، 4-58 قانون جزایی روسیه فدراتیف)، (بعدي: 12469).

برگ 44

²⁷⁹ رواتشاد استاد خلیلی این رویداد را چنین پرداز می نماید: «رشادت و دلیری وی نظر جنرال ترک را جلب نموده و نامه مختصری که تویع وی در

در نیمه دوم سال های دهه 1920 افغانستان را شورش های پیوسته یی به رهبری عبدالکریم- ملای لنگ و دیگران می لرزاند. حبیب الله- سپاهی، در آرام کردن و فرونشاندن این شورش ها شرکت داشت. او پس از چندی به اتهام نقض انضباط در روستای خودش به زندان می افتد، مگر می گریزد. با آزاد شدن، دسته تاراجگر کوچکی را گرد می آورد. در کوهدامن با تاراج و گرفتن «سهم» از کاروان ها روزگار بسر می برد که مشغله چندان جنجال بر انگیز و نادری در افغانستان آن وقت نبود. دلیری وی، روحانیت مخالف دولت را، از جمله هواداران نصرالله خان- برادر امان الله را به خود جلب می کند. باید بگوییم که تبلیغات ضد حکومتی در روح آشوبگر شورشی، پاسخ زنده یی پیدا می کند و موفقیت در بالاروی ها، نه تنها با برجستگی های شخصی رهبر و پیروزی هایش، بل به پیمانہ چشمگیری با حمایت توده های مردمی و روحانیت تامین می گردد.

حبیب الله خود را مرید شمس الحق مجددی کوهستانی- پیر گلپهار، می شمرد. مجددی ها خاندان نقشبندی با نفوذی در افغانستان بودند و هستند.

شورش:

در پاییز سال 1928 در افغانستان ناخشنودی از سیاست های اصلاح طلبانه امان الله با پیگرد رهبران مذهبی سرشناس از جمله حضرت صاحب گل آقا از شور بازار، به پختگی می رسد.²⁸⁰ حضرت گل آقا با آن سرشناس بود که در سال 1923 طرح قانون اساسی را در حضور همه درباریان زیر پای امان الله اندخت و گفت که این کار یک مسلمان نیست، کار یک کمونیست است.

جنرال نادر خان (بزرگ خاندان مصاحبان از پشتون های محمد زای درانی)- قهرمان جنگ افغان- انگلیس، که در تبعید در

آن بود، او را رتبه ظابطی داده بود و چنان که از این پس خواهیم نوشت، هنگامی که لالا در قطعه عسکری در کابل شامل شد؛ یکی از دلایلی که آموزگاران ترک وی را جلب نمودند، همان ورقه کوچک بود. لالا این ورقه را به شکل تعویذ در غلاف چرمی یی که از مشک پدرش جدا کرده بود، بر گردنش می آویخت. برگرفته از: عیاری از خراسان، ص 107، چاپ کابل.²⁸⁰ محمد صادق مجددی- حضرت شور بازار (گل آقا) و برادرش- شیر آقا از خاندان سرشناس مجددی نقشبندی بودند. مجددی ها از بارماندگان صوفی اصلاح طلب- شیخ احمد سیرهندي (1564-1624) بودند که در هند شاخه خاندان نقشبندی را ایجاد کرده بود که در سده 19 به افغانستان (به شور بازار کابل) آورده شده بودند. حضرت شور بازار که امان الله را در سال 1919 تاجگذاری کرد، سپس نقش مهمی در واژگونی وی گرفت. در آینده حضرت شور بازار به نادر شاه برای آمدن به قدرت سال 1929 کمک کرد.

and Mujahid.- Afghanistan. Mullah Marx, . Naby, Eden, Magnus, Ralph H Colorado & Oxford: Westview Press, 2002. -p.42.

فرانسه بود، همچنین از اصلاحات امان الله و فرمانفرمایی افسران ترکی ناخشنود بود.²⁸¹

کوهدامن، کوهستان و تگاو (تگاب) تاجیک نشین در شمال کابل به مرکز ناخشنودی ملی مبدل شده بود. حبیب الله با سازماندهی پاسخ به دسته های امیر که برای دستگیری ملای تگاو گسیل شده بودند، شهرت می باید. رفته رفته شمار رزمندگان حبیب الله از یازده تا چهار صد نفر افزایش می یابد. در نوامبر سال 1928 بچه سقاء به کوهدامن- زادگاهش یورش می برد و شماری از کارمندان دولتی را می کشد. همزمان با آن در نوامبر 1928 پشتون های شینواری در منطقه جلال آباد شورش می کنند.

شایان یاد آوری است، که از دیدگاه افغانی این اقدامات خود انگیخته نبود، به آن معنا که (درست مانند بخارا در سال های 1921-1922) به شکل «فتوا» از سوی رهبران صوفیه، ملاهای سرشناس و عالمان صادر شده بود. فتواها در بر دارنده آیات قرآن، احادیث و رخدادهای تاریخ اسلامی بود. شرط حتمی این فتواها سرپیچی از اطاعت دولت و کارگیری از خشونت در قبال مسلمانان خلاف کار بود. بدون فتوا روشن بود از جمله نمی شد به کابل- پایتخت دولت حمله می کردند.

خود امان الله که در حق به جانب بودن خود باورمند و در تمایلات خود مبني بر رساندن تا پایان اصلاحات خود پیگیر بود، رویارویی با شورشیان را از موقف «جدیدیزم» ارزیابی می کرد، یعنی چونان درگیری میان اصلاحگران و ملاهای «نادان» به عنوان مبارزه دانش در برابر نادانی و روشنی در برابر تاریکی.²⁸² او عوامل سیاسی، اجتماعی و عمده تر از همه عامل فرهنگی شورش- همانا کوشش مردم مبني بر پاسداری از هویت شان تا پای جان را، نمی دید یا نمی خواست ببیند. برای افغانی ها، از جمله منع پوشیدن چادر، آموزش مدنی (غیر مذهبی) جوانان و دختران و بسیاری دیگر از نوآوری های دیگر، که از سوی اداره پادشاه رواج یافته بود، به هیچ رو پذیرا نبود.

شورشیان آماده بودند برای برگرداندن دوشیزگانی که امان الله آنان را برای آموزش به ترکیه گسیل داشته بود، مبارزه کنند. برای آن ها همچنین پذیرا نبود که روس هایی که با هواپیماهای افغانی پرواز می کردند، بر سر مسلمانان- بگذار

²⁸¹ . Naby. Eden, Magnus. Ralph H. Afghanistan. Mullah, Marx. And Mujahid.- Colorado & Oxford: West view Press, 2002. -P.42

²⁸² . Stewart, Rhea Talley Fire in Afghanistan 1914 – 1929. Fight. Hope and the British Empire. -New York: Doubleday & Company, INC. 1973.-P419.

حتا بر كساني كه بر دولت خود شوریده بودند، بمباري كنند.²⁸³ البته، اين انگيزه مهم فرهنگي- مذهبي مي توانست هنگامي كه كار به اقدام مشخص مي رسيد، تحريف شود و به فساد كشانیده شود. از جمله، رهبران مذهبي مي دانستند چگونه مكانيزم بسيج اعترافي را، به كار گيرند و مي توانستند، هواداران شان را با جلب آن ها به اين و آن سو، به بازي بگيرند.

علما و ملاها- رهبران مذهبي فرهمند (كاريزماتيك) غير رسمي افغانستان، مظهر گوناگوني پيچيده تباري- مذهبي و ساختار عشائري افغاني بودند و شگفتي بر انگيز نيست كه مجوز آن ها مي توانست هم به عنوان پشتيباني و هم در مخالفت با بچه سقاء، جهت داده شود.

... و سرانجام، يك نكته با اهميت ديگر براي درك وضع سياسي افغانستان را نيز بايد در نظر داشت. رهبران مذهبي خود بخشي از مردم بودند و لايه سياسي مهمي بودند كه براي زندگي خودشان مبارزه مي كردند و در سياست امان الله تهديدي را براي خود ميديدند. اين وضع در تامين پروزي شورش و واژگوني امان الله تعيين كننده بود.

هم در آن هنگام و هم پسان ها، بسياري در باره نقش انگليس در تحريك شورش شينواري ها در جلال آباد و پشتيباني از خود بچه سقاء سخن مي گفتند. اين آوازه ها بي دليل نبودند. خود شورشيان بارها اظهار مي داشتند كه هيچ ادعائي بر انگليسي ها ندارند. انگليسي ها با شورش كنندگان رفتار به مثلي داشتند. براي مثال؛ به تاريخ هژدهم دسامبر يك داکتر انگليسي به حبيب الله زخمی شده کمک کرد. در عين زمان، بسياري آوازه ها به ويژه در باره كاروايي هاي لورنس سرشناس عرب در افغانستان تايبید نمی شود. چنين آوازه هايي در مطبوعات شوروي فراوان دیده می شد، كه تلاش مي ورزید حبيب الله بچه سقاء، امير پيشين بخارا- عالم خان و استخبارات انگليس را در توطئه واحدي خلاف شوروي پيوند دهد.

در واقع، هدف انگلستان بس روشن بود- حفظ افغانستان به عنوان دولت باثبات، مگر پوشالي و عقب مانده. به اين دليل، انگليسي ها تدبيرهاي بايسته را براي آن كه سياست اصلاح طلبانه امان الله را متوقف سازند؛ به كار بستند.²⁸⁴ براي آن ها افغانستان دوست و باثبات لازم بود، در حالي كه امان الله

²⁸³ . Stewart, Rhea Talley Fire in Afghanistan 1914 – 1929. Fight. Hope and the British Empire. –New York: Doubleday & Company, INC. 1973.-P419

²⁸⁴ . Stewart, Rhea Talley Fire in Afghanistan 1914 – t1929.Fight, Hope and the British Empire/-New York: Doubleday & Company/ INC. 1973/P429

در وضعی نبود که نه این و نه آن را تامین کند. انگلیسی‌ها بر آن بودند که برای افغانستان مدل تئوکراتیک بیشتر مناسب است، که از سوی استبلیشمنت مسلمان اداره شود.²⁸⁵ از این رو، هنگامی که سقاوی‌ها به حومه کابل رسیدند، سفیر انگلیس به اعلام بی‌طرفی و عدم مداخله خود شتاب کرد که از سوی بسیاری به عنوان خودداری از کمک به امان‌الله و پشتیبانی عملی از بچه‌سقاء، تفسیر شده بود.²⁸⁶

از جمله، انگلیسی‌ها رسانایی اسلحه‌ی بی‌ایمان‌الله در هنگام سفر به انگلستان در مارچ سال 1928 خریداری نموده بود، معطل کردند. اسلحه‌ی بی‌ایمان‌الله در هندوستان چندین ده کیلومتر از مرز دور تر نبود، می‌توانست به امان‌الله در مبارزه با شورشیان کمک نماید. سیاست انگلیسی‌ها - عدم مداخله و معطلی تحویل اسلحه، [در ظاهر-گ.] به سود حبیب‌الله انجامید.²⁸⁷ مگر، به گونه‌ی بی‌گناه که رویدادهای بعدی نشان دادند، بچه‌سقاء برای انگلیسی‌ها بیشتر ابزاری برای برکناری امان‌الله بود تا مهره‌ی بی‌گناه که آن‌ها می‌خواستند به عنوان رهبر افغانستان ببینند.²⁸⁸

²⁸⁵ . Macmunn. George. Afghanistan from Darius to Amanullah. London: G. Bell & Sons LTD, 1929, 341

²⁸⁶ . Adamec W. Ludwig. Afghanistan s Foreign Affairs to the Mid – Twentieth Century . Realtions with the USSR., Germany. And Britain. – Tucson. Arisona: The University of Arisona Press. 1974.-P150

²⁸⁷ . پسان‌ها، انگلیسی‌ها این اسلحه را به دسترس نادر خان گذاشتند.-گ.
²⁸⁸ . عین سناریو را امریکایی‌ها در برخورد با مجاهدان در سال‌های دهه‌های هشتاد و نود سده بیستم روی دست داشتند و آنان را چونان ابزاری برای برون‌راندن روس‌ها از افغانستان و کنار زدن حزب دمکراتیک خلق ارزیابی می‌کردند تا این که نیرویی برای تشکیل یک نظام اسلامی آرمانی در افغانستان که برای غرب بس خطرناک و ناپسند بود. برخورد پاکستانی‌ها و عرب‌ها با مجاهدان نیز ابزاری بود و به آنان به سان ابزاری برای رسیدن به اهداف استراتژیکی خودشان می‌نگریستند. چنانی که کنون با طالبان چنین است و از آنان برای دستیابی به اهداف ویژه استراتژیکی خودشان بهره می‌گیرند.

از همین رو بود که پس از سرنگونی رژیم نجیب، دیگر مجاهدان را که به دردشان نمی‌خورد و رسالت‌شان پایان یافته تلقی می‌گردید، با انواع ترفندها و نیرنگ‌ها - با به هم انداختن آن‌ها و با راه اندازی کارزار تبلیغات منفی شدید در برابر آن‌ها (برخلاف دوره جهاد با شوروی‌ها که آن‌ها را نیروهای جنبش مقاومت افغان می‌خواندند و چونان رزمندگان جنبش آزادی افغانستان می‌ستودند)، تضعیف و بدنام نموده و از میان برداشتند و زمینه را برای روی کار آمدن طالبان فراهم آوردند که به نوبه خود وظیفه جاده صاف کنی را برای پیاده شدن نیروهای امریکایی به افغانستان به دوش داشتند.

این است که به گونه شگفتی برانگیزی تکرار تاریخ را در درامه خونین و انده‌بار افغانستان به چشم سر می‌بینیم.-گ.

در میانه های دسامبر، سپاهیان شورشی حبیب الله کابل را به محاصره درآوردند و عشایر پشتون راه جلال آباد و هندوستان را بستند. شمالیان به تعداد دو هزار نفر به فرماندهی بچه سقاء و دوست با وفایش- سید حسین، به باغ بالای کابل حمله و آن را گرفتند. امان الله در میان دو آتش می سوخت: بچه سقاء در شمالی و شینواری ها در مشرقی. هر چند، او برای کاهش بخشیدن به تنش ها، برای تطمیع بچه سقاء در ازای وعده خودداری از حمله برای مدت شش ماه با پرداختن چهار صد هزار روپیه و دادن رتبه جنرالی به او تلاش ورزید.²⁸⁹ این نیرنگی بود با هدف به جان انداختن کوهدامنی ها با شینواری ها. پادشاه همچنین اعلام «وضعیت نظامی» کرد و قبایل را به پشتیبانی از خود فرا خواند. با این همه، شورش پا می گرفت. سرانجام، در روزهای آخر سال، شورای علمای ولایات شمالی فتوای را با نکوهش امان الله صادر نمود. همچنین در همه جا اعلام شد که خداوند دو جوان دلیر و رشید را برای خدمت دین آفریده است.²⁹⁰ این دو خدمتگار اسلام- حبیب الله از کوهدامن و معاون وفادار وی- سید حسین از چاریکار بودند.

به تاریخ 13 جنوری بچه سقاء از سوی پیر تگاو- پیشوای مسلمانان وادی شمالی (در شمال از کابل تا دره پنجشیر)، به نام حبیب الله دوم اعلام و «تاجگذاری» شد. سید حسین (فرزند یک خانواده زمیندار تاجیک) «نایب السلطنه»- دست راست و وزیر حربیه حبیب الله- بچه سقاء شد.

در اوایل سال 1929 امان الله فیصله کرد عقب نشینی هایی کند و امتیازهایی بدهد و در باره بستن دبستان های دخترانه و ایجاد شورای ویژه «پیروی از اصول اسلامی» با شامل ساختن رهبران مذهبی با نفوذ تصمیم گرفت. سپس فرمانی در باره لغو جلب و احضار به خدمت ارتش- بر مبنای قاعده سربازگیری «هشت نفری»، پوشیدن لباس و دیگر نوآوری ها، تصویب گردید. به تاریخ 16 جنوری وی گل آقا و دیگر منتقدان خود را رها کرد تا برای توافق با بچه سقاء میانجیگری نمایند. مگر دیگر برای عقب نشینی ها، آشکارا دیر شده بود. هواداران پیشین پادشاه که در جمع آن ها اعضای خاندان شاهی هم بودند، آغاز به پیوستن به شورشیان نمودند.

²⁸⁹ . Stewart, Rhea Talley Fire in Afghanistan 1914 – t1929.Fight, Hope and the British Empire/-New York: Doubleday & Company/ INC. 1973/P425

²⁹⁰ . Adamec W. Ludwig. Afghanistan s Foreign Affairs to the Mid – Twentieth Century . Realtions with the USSR., Germany. And Britain. – Tucson. Arisona: The University of Arisona Press. 1974.-P154

امان الله و هميمانان وي:

بایسته است با این قول که «کسی که دوست دارد به هر بهایی که شده فرمانروایی کند، نسبت به کسی که قدرت را برای دسترسی به اهداف معینی لازم دارد، شانس بیشتری دارد،» سري از سازگاري تکان داد.²⁹¹ امان الله متعلق به گروه دومي (کسانی که قدرت را برای دسترسی به اهداف معینی لازم دارند)، بود. وي یکی از رهبران درخشان مسلمانان اوایل سده بیستم بود که برای اصلاح جامعه سنتی می کوشید. در سایه موهبت خدادادی که از راه ارث به دست آورده بود، او قدرت را برای نوسازی جامعه افغانی از راه درهم آمیزی دستاوردهای تمدن غیر اسلامی و سنتز فرهنگی با اروپا، بهره می جست.

با این همه، او توانست افغان ها را تنها برای دفع تجاوز انگلیس در سال 1919، زیر درفش ناسیونالیسم متحد سازد. مگر، به دلیل سیاست های داخلی اش، علما، صوفیه و بسیاری از قبایل را در برابر خود برانگیخت. هنگامی که گروه های شورشی با سر دادن صداهای ترسناک شان کابل را با یورش گرفتند، کسی توانست امان الله را تسلی دهد و یاد آور شود که وي به عنوان یک اصلاح طلب شکست خورده است، نه عنوان یک شهريار. مگر، برای خود امان الله مهمتر آن بود که وي در اصل شکست خورده بود و به همین خاطر، جزییات فنی و شیوه های تاکتیکی حفظ قدرت دیگر برایش ارزشی نداشت.

چندی بعد، وي از قندهار برای بازپسگيري قدرت تلاش هایی هر چند هم دیر هنگامی کرد. مگر با بی میلی و بدون جوش و خروش و شیفتگی خاص- چیزی که بر نتیجه کار تاثیر گذار بود. قدرت برای وي به خاطر آن که افغان ها را به آن جایی که لازم می شمرد، برد، نه برای این که آن را با ملاها و مالک ها تقسیم کند.

او برای ایجاد دوباره وضعی که به وي مجال دهد اصلاحات آغاز کرده را از سر گیرد، می کوشید. مگر شانس برای پیروزی روز تا روز از دست می رفت. تنها چیزی که او را آرامش می بخشید، آن بود که یگانه اصلاح طلب پیروزمند مسلمانان وقت- مصطفی کمال اتاترک توانسته بود لنگوته («لنگی») را به شاپوی اروپایی عوض کند و نوشتار عربی را به لاتینی مبدل کند. ترک ها موفق به راه افتادن در مسیر نوسازی جامعه سنتی از راه چشمپوشی از تجربه های اجتماعی پیشین و انجام «وسترنیزاسیون»

²⁹¹ . Stewart, Rhea Talley Fire in Afghanistan 1914 – t1929.Fight, Hope and the British Empire/-New York: Doubleday & Company/ INC. 1973/P445

(اروپايي سازي) از بالا شدند، مگر با تجارب بي مانند خود [در جهان اسلام-گ.] تنها ماندند.

امان الله در پي تکرار تجربه ترکيه بود و مي کوشيد آن را الگويي بسازد براي جوامع مسلماني ديگر. مگر افسوس! در جامعه افغاني ميراث تلخ بي باوري به تقلید و پيروي از دستاوردهاي نوين و سازمانيافتگي فرهنگي باختزمين را برجا گذاشت.

متحدان اصولي امان الله- ترکيه کماليستي و همچنين «ترکستاني ها» (مهاجراني از آسياي ميانه شوروي از جمع آن ناسيوناليست ها و پان ترکيست هايي که در سازمان نام نهاد «جامعه ملي ترکستان» متحد شده بودند) بودند.

اگر به گفته هاي رهبر «جامعه ملي ترکستان»- احمد زکي وليدف (زکي وليدي طوغان) باور کنيم، درست همان ها بودند که در اواخر دسامبر 1928 در کابل از وزارت خارجه و ارگ شاهي در برابر کوهستاني ها دفاع مي کردند. در شمار کساني که از امان الله دفاع مي کردند: قورباشي شير محمد-بيک معروف به کور شير محمد (از فرغانه) و همراه قل (از سمرقند) بودند که گويا مخصوصا از استامبول آمده بودند.²⁹² درکابل، فضاييل مقسوم (مقصوم)- تاجيک کاراتگيني (قره تگيني) به آن ها پيوست.

وليدف به تاريخ 17 جنوري سال 1929 نوشت: «ما با اين کاري نداريم که چه کسي از اعضاي خاندان شاهي اين کشور را رهبري مي کند، مگر ما هر طوري که شده از استقلال آن دفاع خواهيم کرد... بگذار در خاک افغانستان ميان روس و انگليس جنگ در بگيرد، نقش جامعه ملي ترکستان کمتر از گوميندان چيني نخواهد بود. بگذار هر کسي که باشد بر ما تهمت بزند...»²⁹³ در آن هنگام، آلمان و ترکيه آغاز به سوء ظن نمودن به انگليسي ها در دست داشتن به واژگوني پادشاه کردند و از همين خاطر، متمایل به پشتيباني از امان الله گرديدند.

احمد زکي وليدي براي متقاعد ساختن آلماني ها به آن کوشيد که ممکن است هر آن افغانستان صحنه جنگ انگليس و شوروي شود و جامعه ملي ترکستان مي تواند مانند گوميندان چيني رهبري جنبش ملي افغاني را به عهده بگيرد و با طرد در آغاز

²⁹². شايد اين راست باشد. کورشير مد (شير محمد کور) در اين هنگام پيوسته در افغانستان بود. همراه قل به راستي در استامبول بود، که سپس از آن جا به کابل آمد. وي همراه با کور شير مد زندگي مي کرد و به عنوان ترجمان در سفارت ترکيه کار مي کند. مگر، به سخن ابراهيم بيک، همراه قل گرايش هاي صلحخواهانه داشت و در سال 1929 در مزار شريف به کفاشي مشغول بود. پرونده 123469- برگ 246.

²⁹³. اسحاقف س.م. از تاريخ مهاجران روسيه. نامه هاي وليدف و م. چاکايف (1924-1932). مسکو، اکادمي علوم، 1999، برگ-44.

انگلیسی ها و سپس هم شوروی ها از افغانستان به برپایی جمهوری ملی موفق گردید.

طوغان و پیروان او آرزو داشتند تجربه سون یات- سن را که توانست از استقلال چین هم در برابر بلشویک ها و هم در برابر جاپانی ها دفاع بکند، تکرار کنند. در روشی این موضوع، جامعه ملی ترکستان و ولیدف بیش از حد پر مدعا یا نه در سیمای سیاستمداران شایسته که با واقعیت های سیاسی افغانی آشنا بودند، برآمد می کردند. در گام نخست، این اعلامیه های پرهنگامه و گنده برای تاثیر گذاری بر آلمانی ها که مهاجران ترکستانی زیر تکفل آنان بودند، در نظر گرفته شده بود.

با این همه، زمانی ترکستانی ها با اسلحه در دست از پادشاه دفاع می کردند. ابرهیم بیک نیز تایید می کند که کور شیر محمد از امان الله بیست میل تفنگ برای سرکوب شورش در جلال آباد، به دست آورده بود. ابراهیم بیک در این رابطه گفت: «کور شیر محمد را در جلال آباد یا در حومه آن، چنان که باید، نشگون کردند. وی چنگ و دندان نشان داد و افتضاح به بار آورد و زمان زیادی از ترس پدید آمدن در کابل، در جایی پنهان شد. هنگامی که بچه سقاء کابل را گرفت، وی بی درنگ پس از چندی به کابل آمد، مگر خسته و کوفته و زده و زخمی و بی سر و سامان و پریشان. او سه ماه مستمری نگرفته بود. اما چنین بر می آید که در وقت نادر خان دوباره آغاز به گرفتن آن، کرد.»²⁹⁴

این گونه، مهاجران آسیای میانه در پشتیبانی از امان الله، راه های جداگانه یی را می پیمودند. تنها ترکستانی های روشن اندیش و باختگر متحد وی بودند. به گفته همان ابراهیم بیک، کور شیر محمد با همه وزیران دولت امان الله حسن تفاهم داشت.²⁹⁵ توده های اصلی بخاری ها از جمله عالم خان و ابراهیم بیک جانب مخالف وی- جانب بچه سقاء را گرفته بودند.

هواداران صادق دیگر امان الله، مسلمانان هندی بودند که هوادار برپایی خلافت در برابر فرمانروایی بریتانیا بودند. خلافت پسندان هندی کمک پادشاه افغانستان را که به آن ها در سال 1919 کرده بود، فراموش نکرده بودند. مگر، این وضع یعنی پیوند با مسلمانان هندی امان الله را به نظر انگلیسی ها بیشتر مهره نامطلوب جلوه می داد و سرانجام، در داخل افغانستان از امان الله هزاره ها پشتیبانی می نمودند، که از او بابت رهایی خود از بردگی سپاسگزار بودند. هر چند حمایت نظامی آن ها چندان پیگیر نبود، با این هم در سرنگونی سقاوی ها، نقش خود را بازی نمود.

²⁹⁴ پرونده 123469- برگ 225.

²⁹⁵ پرونده 123469- برگ 233.

پادشاه این شانس را داشت که با تکیه بر پشتیبانی هواداران خویش در آخرین نبرد، برزمد. با آن هم، تصمیم گرفت عقب نشیند. به تاریخ چهاردهم جنوری، وی به سود برادر خود عنایت الله از تخت کناره گیری کرد و فراموش نکرد بخش بزرگ خزانه²⁹⁶ را با خود بردارد و به قندهار- تکیه گاه قدرت شاهی و پشتونی رفت. فرمانروایی خونسردانه و سرد عنایت الله که استعداد شایانی برای پیشبرد امور نداشت، تنها سه روز به درازا کشید. عنایت الله با پیروی از توصیه های مصرانه حضرت شور بازار (گل آقا) از تخت کناره گیری کرد و به بچه سقاء که در آن هنگام به عنوان پادشاه اعلام شده بود، سوگند وفاداری خورد. پس از این، شورشیان کابل و ارگ را اشغال کردند.

بچه سقاء- امیر افغانستان:

امیر نو- بچه سقاء، با برآمدن به تخت پادشاهی به تاریخ 18 جنوری سال 1929 با لقب حبیب الله دوم، اعلامیه یی را با برشماری مواردی از نقض شریعت از سوی امان الله، پخش کرد. دوره فرمانروایی امان الله از سوی او به سان «بدترین ستمی که بر مسلمانان روا داشته شده بود»، پرداز گردیده بود. او، قانون در باره «وظیفه نظامی» و هر گونه مالیاتی را که از دیدگاه وی غیر قانونی شمرده می شد، لغو نمود. همه دبستان هایی که در زمان امان الله باز شده بود، بسته شدند. بچه سقاء از همان آغاز، نه به عنوان نیرومندترین رهبر عشیره یی یا رهبر ملی تاجیک ها، بل به عنوان حاکم مسلمان برآمد کرد.

حبیب الله همچنین تلاش می کرد قدرت خویش را نه تنها بر افغانی ها، بل بر همه آنچه که به ذهنش می رسید، پهن کند و در همه جا از جمله به هندوستان و آسیای میانه شوروی رستاخیزی برپا دارد. وی مردم را برای رهایی بخارا فرا خواند و نیز به همدستان خود وعده آوردن دروازه صندل را (که برای مسلمانان از مقدسات شمرده می شد)، از هند به کابل داد.²⁹⁷

کاتب هزاره- تاریخ نویس وقت، که از رژیم حبیب الله رنجیده بود، (به خاطر به انجام نرسانیدن وظیفه یی که به او سپرده شده بود، لت و کوب شده بود) در این زمینه با کنایه خاطر نشان می سازد: «حبیب الله خان پیوسته اعلامیه هایی می دهد که برای انجام آن نه نیرو و نه امکانات آن را دارد. وی اکثرا می لافد که نه تنها هندوستان، بخارا و ترکستان روسی،

²⁹⁶ نظراف خ. جنبش های اجتماعی سال های دهه بیست سده بیستم در افغانستان. - دوشنبه، سال 1982. - برگ 149.
²⁹⁷ خلیلی، عیاری از خراسان. امیر حبیب الله خادم دین رسول الله. چاپ دوم، دهلی نو، سال 1981. - برگ 159؛ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ - ص.

بل که نیز مسکاب (مسکو) را هم آزاد می کند و امیر بخارا را دوباره بر تخت می نشاند».²⁹⁸

در واقع هم، باشندگان ولایات شمالی- بلخ، میمنه، هرات²⁹⁹ و نیز مهاجران با خوشبینی بیک جلوس امیر نو را پذیرایی کردند. یکی از نخستین کسانی که از امیر نو پشتیبانی کرد، مولوی عبدالحی [پنجشیری-گ.] - عالم با نفوذ- از فارغان مدرسه دیوبند هندوستان، بود که (هرگاه به خلیلی باور داشته باشیم) شانه به شانه با انور پاشا و خود بچه سقاء در بخارا به سال 1922 جنگیده بود.

شخصیت دیگر، عالم خان بود (که نزدیک به هشت سال آزرگار در اقامتگاه خود در کابل بی آن که از آن بیرون شود، بسر برده بود) که نیز با خوشبینی بزرگی به پیشواز واژگونی امان الله و پیروزی آشنای دیرین خود- لالا شتافت. امیر پیشین بخارا می توانست خود را از قربانیان رژیم امان الله بشمارد، نه تنها به خاطر آن که او را عملاً در حبس خانگی نشانده بود و با دشمن جانی و سوگند خورده وی- شوروی سرگرم دست و دل بازی شده بود، بل به علت بس «منثور»، اگر نه علت خنده آور دیگری.

سخن بر سر این بود که باری عالم خان را پلیسی در یکی از خیابان های کابل به خاطر عمامه اش بازداشت کرده بود. یعنی به خاطر نادیده گرفتن فرمان پادشاه مبنی بر منع پوشیدن عمامه و نپوشیدن کلاه اروپایی- شاپو.³⁰⁰ برای عالم خان- پادشاه بخارای شریف، پوشیدن شاپو به جای عمامه غیر قابل تصور بود. روشن بود، که وی با وجد آمدن «حبیب الله خادم دین رسول الله» را استقبال می کرد. به گفته کاتب هزاره، بچه سقاء با عالم خان هنوز پیش از حمله به کابل در سال 1929 در تماس بود و پس از نشستن بر تخت، مستمری یی را که از سوی دولت پیشین به وی داده می شد، چندین بار افزایش داد.³⁰¹

ابراهیم بیک تایید می کند که مهاجران بخاری از امیر نو پشتیبانی می کردند. به گواهی او، بچه سقاء در نخستین روزهای حکومت خود با عالم خان دیدار و با وی گرمی به گفتگو پرداخت.³⁰² به زودی خود ابراهیم بیک هم از سوی امیر نو بار

²⁹⁸ فیض محمد کاتب هزاره، تذکر الانقلاب، ص 93، ترجمه روسی به قلم الکساندر شکیرانندو (یادداشت گزارنده: پیشگفتار گزارنده، تحاشی و تعالیق این اثر از سوی این کمترین زیر نام «ناگفته هایی در باره تذکر الانقلاب فیض محمد کاتب هزاره» به پارسی دری برگردان و از سوی بنگاه انتشارات «میوند» در کابل به چاپ رسیده است.
²⁹⁹ غبار، «افغانستان در مسیر تاریخ»، ص 828. غبار این موضوع را چنین می نگارد: «گر چه در اول مرحله، حکومت بچه سقا توانست ولایات قطغن و بلخ و میمنه و هرات را در تحت شرایطی که قبلاً زمینه سازی شده بود، به سهولت بگیرد، ولی...»

³⁰⁰ Stewart, p.411.

³⁰¹ کاتب هزاره، تذکر الانقلاب، برگردان روسی، چاپ مسکو، 1988، ص 264.

³⁰² خلیلی، عیاری از خراسان، ص 148 چاپ دهلی نو.

داده شد. پسان ها ابراهيم بيك چنين به خاطر آورد.³⁰³ «ديدار ما مدت زيادي را در بر نگرقت. من، به رسم تبرىك مسلماني، نزد او رفتم.» چناني كه خليلي تاييد مي كند، اين ديدار اول و آخر دو قهرمان جنبش اسلامي در آسياي ميانه بود. نخستين بار آن ها همديگر را در شهر دوشنبه در اوائل سال 1922 هنگام جنگ در برابر حكومت شوروي، دیده بودند.³⁰⁴

حبيب الله سياستمدار خوب و به پيمانه كافي انعطاف پذير بود. بيشترينه سپاهيان وي را نه تنها دسته هاي تباري (درست مانند ابراهيم بيك)، مي ساختند، بل نيز «پشكي» هاي برگزيده شده بنا به اصل سربازگيري دولتي براي خدمت سربازي (جلب و احضار بنا به مكلفيت) و همبستگي مريدي- مرشدي.

مگر، به رغم صفات بي ترديد برجسته شخصي- بچه سقاء شانس كمترى براي ماندن در تخت داشت- بنا به يك دليل ساده- او يك آدم عادي و غير پشتون بود. در رسانه هاي وقت و شبنامه هاي اپوزيسيون امان الله، علماي ارتدكس و رهبران صوفيه تلاش مي كردند جلوس حبيب الله را به عنوان امير اسلام در مقابل امان الله كه شالوده حكومت او از سوي سقاوى ها به شكل همبستگي پشتوني قبيله يي تصور مي گرديد، جنبه قانوني بخشند. همان ها، فرزند سقاء را «امير حبيب الله غازي خادم دين رسول الله» اعلام نمودند. در شالوده اين تصميم، ايده آل جاودان اسلام [سني-گ.] - ايجاد دولت بر پايه «اجماع»³⁰⁵ و نه بر شالوده پيوندهاي خوني و خويشاوندي نهاده شده بود.

در روزنامه «حبيب الاسلام»، كه از سوي هوادار حبيب الله به چاپ مي رسيد، مقاله يي نوشته شده بود كه مي تواند به عنوان تلاش نقد قبيله گرایی جامعه افغاني و متقاعد ساختن پشتون هاي سرکش و لجوج به آن آريزايي شود كه فرزند سقاء

³⁰³ كاتب هزاره، تذكر الانقلاب، مسكو، 1988، ص 264.

³⁰⁴ خليلي، عياري از خراسان، ص 148 چاپ دهلي نو و ص 163 چاپ كابل.

³⁰⁵ به پنداشت حبيب الله و هواداران او، ساختمان افغانستان نو اسلامي مي بايستي از پروزي بر قبيله گرایی (تريباليسم) آغاز مي گرديد، درست همانند آن پروزي باور نكردي براي هر جامعه كوچرو كه پيامبر محمد (ص) توانسته بود با متحد ساختن همه قبيله هاي خودي- قريشي ها با ديگر لايه هاي جامعه عرب (در مدينه) از جمله مسيحيان و يهودان به آن دست يابد.

در آن هنگام، در وقت هجرت (622-627) مهاجران قريش حامي پيامبر با جوامع مدينه در برابر مكه يي ها كه در ميان آنان قريشي هاي خودي كم نبودند، متحد شدند. با اين كار، عقیده فراتر از رشته هاي خونشريكي قرار گرفته بود. در اين باره در قرآن نيز آمده است. از آغاز دوره خلفاي راشدين، جامعه اسلامي سرسختانه تلاش مي ورزد اين ايده آل را نهادينه سازد و به رهبري سياسي عادلانه كامل هماهنگ با روحيه اسلام ناب و راستين آغازين دست يابد.

نیز می تواند حاکم آن ها گردد، هرگاه وی شخص پارسا بوده و در خدمت دین مبین باشد: «به قوم و قبیله می توان تنها در صورتی افتخار کرد که اگر شخصیت های بزرگ داشته باشد. همچنان علی (ک) - خلیفه چهارم فرموده است که بزرگی به ارث برده نمی شود، بل که با زحمت به دست می آید. اما امروز در باره انسان ها از روی اصل و نسب شان قضاوت می کنند. نه از روی اوصاف و شایستگی های آن ها.»³⁰⁶

هرگاه چنین بپذیریم، درست نخواهد بود بچه سقاء را یک «بنیادگرای اسلامی» معمولی بخوانیم. دوره فرمانروایی او هرچند هم کمتر از یک سال دوام یافت، به بازیابی (ارزیابی مجدد) اندیشه های منسوخ «پشتون مرکزی» افغانستان قبیله یی، مساعدت کرد. جهاد او - اقدامات مذهبی دارای انگیزه آورده شده در چهارچوب اجتماعی مشخص بود. مگر در اواخر سال 1920 تاجیک زاده نادار موفق نگردید ناآرامی های افغانستان و شوینیسیم پشتون و چالش های سده بیستم را آرام سازد. برای بیشترین افغان ها، حبیب الله فرزند برهنه پای یک سقاء بود و بچه سقاء برخاسته از لایه های پایینی غیر پشتون و یک رهزن بود و می ماند.

به رغم تلاش های دولت جدید مبنی بر حفظ نظم در پایتخت، کشور به سوی هرج و مرج خطرناکی لغزید. هزارستان، وردک، قندهار، پکتیا، ننگرهار در اندیشه فرمانبری از امیر نو نبود. بی ثباتی سیاسی منجر به بالا رفتن قیمت ها شد. انگلیسی ها به رغم داشتن تماس های تنگاتنگ با سقاوی ها و پشتیبانی پنهانی از آن ها تصمیم به برون بردن سفارت خود از کابل گرفتند. این نشانه آن بود که دولت نو در وضعی نیست که بتواند امنیت نمایندگی های خارجی را تامین نماید. برونبری به تاریخ 25 دسامبر 1928 آغاز شد و تا 25 فبروری سال 1929 ادامه یافت. در دو ماه 82 پرواز انجام یافت و 586 مسافر [به هند] برده شد. عملیات در شرایط جوی خراب زمستان در یک کشور کوهستانی انجام شد. در این حال، هیچ کس از مسافران آسیب ندید. این نخستین عملیات تخلیه هوایی در جهان بود.³⁰⁷

عالم خان - امیر سابق بخارا در شمار کسانی بود که می خواستند پنهانی با هواپیمای انگلیسی [به هند] برود. او، به رغم اعلام پشتیبانی از بچه سقاء، تصمیم گرفت با بهره گیری از هرج و مرج و سردرگمی، از «اسارت» افغانستان بگریزد. عالم خان راننده خود را با نامه یی نزد فرانسس همفریس - فرستاده

³⁰⁶ . Adamec W. Ludwig. Afghanistan s Foreign Affairs to the Mid – Twentieth Century . Realtions with the USSR., Germany. And Britain. – Tucson. Arisona: The University of Arisona Press. 1974.-P 157

³⁰⁷ . Stewart, p. 516.

انگلیس در کابل گسیل داشت، مگر همفریس از دادن جا در هواپیما به او خود داری ورزید.³⁰⁸ همزمان با رفتن انگلیسی ها، نادر خان با دو برادرش- شاه ولی و هاشم (برادر سوم- شاه محمود در این هنگام به عنوان فرستاده بچه سقاء در میان عشایر جنوبی بسر می برد) از اروپا به بمی رسید. در آغاز، نادر نهایت احتیاط به خرج می داد و از اهداف اصلی خود به کسی چیزی نمی گفت.

حکومت و خود امیر برای حفظ نظم و آرامش و سر و سامان بخشیدن به وضع در پایتخت هر آن چه را که ممکن بود، انجام می داد. به ویژه، در این هنگام هیچ کسی از خارجیان آسیب ندید. با تلاش به خاطر دستیابی به تفاهم با پشتون ها و در عین زمان منزوی ساختن و تضعیف دشمن اصلی خود- امان الله (که قندهاری ها از وی پشتیبانی می کردند) بچه سقاء در پی تماس با خانواده صاحبان در راس برادر بزرگ خاندان- نادر خان سفیر افغانستان در فرانسه بود. بچه سقاء در نظر داشت از نادر با حرمت استقبال نماید و می خواست او را صدر اعظم خود سازد. وی با این هدف در اوایل ماه فبروری هیاتی متشکل از پسر کاکای خود- احمد شاه و عبدالعزیز ساخورده- مامای هاشم خان را به بمی فرستاد. همزمان با آن، سقاوی ها در هندوستان نیز دست به اقداماتی برای دعوت از معترض با نفوذ دیگر امان الله- حضرت شیر آقا، زدند.³⁰⁹

مجددی های نقشبندی- پیروان اندیشه های التقاطی و خاندان با نفوذ پشتونی صاحبان، همو مهره هایی بودند که می توانستند به عنوان جوانب محاصم شناخته شوند. افغانستان- یعنی روح مذهب و نیروی قبایل. این را هم امان الله و هم بچه سقاء می دانستند. سر انجام، نقش تعیین کننده یی را در آینده افغانستان باز هم انگلیسی ها بازی نمودند. همانا آن ها برای پدید آمدن صاحبان در صحنه سیاسی کمک کردند. همزمان با آن، انگلیسی ها عملاً از ارزیابی امان الله چونان فرمانروای مشروع که سزاوار کمک باشد، دست کشیدند.

در چنان وضعی، امان الله و هواداران وی- طرزی، صدیق خان چرخي و دیگران، راه و چاره دیگری جز از درخواست کمک از شوروی نداشتند. به تاریخ 8 فبروری سال 1929 هواپیماهای شوروی در فرودگاه قندهار به زمین نشستند. سرنشینان هواپیماها هشت نفر روسی از جمله سلاویف- کارمند وزارت خارجه بودند. آن ها آن چیزی را که امان الله به آن نیاز اشد داشت، با خود آورده بودند- دستگاه تلگراف برای ارتباط با جهان پیرامون.³¹⁰

³⁰⁸. پرونده 123469، برگ 167.

³⁰⁹. Stewart, p.500-502

³¹⁰. Stewart, p.507

در این هنگام، در افغانستان چیزی آغاز گردید که در برابر آن همیشه همه امیران، از عبدالرحمان گرفته تا... مبارزه می کردند- هو پدید آمدن امیران و شاهان بومی که از دولت مرکزی اطاعت نمی کردند. افغانستان با تهدید مستقیم فروپاشی رو به رو بود. به ویژه گسیختن ولایات شمال که همه دلایل را در دست داشتند امیدوار باشند که حاکمیت تنفر برانگیز پشتون ها پایان می یابد.

به رغم بی سر و سامانی ظاهری آرایش نیروهای خصم، گروه های هم کما بیش مظهر همبستگی پایدار بودند. شالوده رژیم نو را شمالیان- در گام نخست تاجیکان تشکیل می دادند. بیشترین مخالفت را با شمالیان بچه سقاء- روشن است پشتون ها به ویژه خانواده های سدوزایی و بارکزایی که از سال 1747 بر کشور فرمانروایی می کردند، نشان می دادند. هرگاه سقاوی ها تکیه گاه عمده خود را در میان همسرزمینی های خود و پشتوانه مذهب جستجو می کردند، دشمنان آن ها در بست بر همبستگی قبیله پشتونی سنجش داشتند. به رغم آن که امیر نو موفق به شکست نظامی دشمنان خودش شد، شمار آن ها کاهش نیافت.

قبایل دسته های نو را از جمع مومنها، افریدی ها و دیگر عشایر هند بریتانیایی بسیج می نمودند. «پشتونستان» واقع در دو سوی مرز افغانستان و هند بریتانیایی، منبع نیروی پایان ناپذیر و سرکش پشتون می باشد که تا کنون هیچ کسی نتوانسته است آن را در هم بشکنند. این را بچه سقاء نیز خوب درک می کرد. وی نه چندان به نیروی نظامی که به گفتگوها و مساعی دیپلماتیک امیدوار بود. او در ماه مارچ سال 1929 با آذین بستن فرودگاه کابل و آراستن آن با تاق (دروازه دولتی) ویژه با بی تابی چشم به راه آمدن نادر بود.

در همان موقع امان الله در قندهار امیدوار بود که نادر همانا نزد وی خواهد آمد. مگر، نادر خان هر دو را نومید کرد. او به تاریخ هشتم مارچ پا به سر زمین افغانستان (که پنج سال پیش آن را ترک گفته بود)، می گذارد و به تاریخ 22 مارچ سال 1929 در جرگه نمایندگان قبایل جنوبی، مشروع بودن دولت بچه سقاء را به چالش می گیرد. مگر کوهدانی ستیزه جو هم به سان پشتون ها یک افغان خشن و شکست ناپذیر بود. حبیب الله، در پاسخ به نامه نادر با تهدید پاسخ گفت:

«تا که زنده هستم، تختی را که با زور شمشیر به دست آورده ام و در دست های نیرومند من است، ترک نخواهم گفت».³¹¹

حبیب الله خشم ورزانه دستور تاراج خانه و دارایی خانواده صاحبان را می دهد. با این هم، او در سراسر دوره حکومت خود تلاش های مبني بر متمایل ساختن نادر و برادران وی را به

311. کاتب هزاره، تذکر الانقلاب، ترجمه روسی، ص 63.

سوي خود پايان نمي دهد. چون مي داند که بدون حل بایسته مساله پشتون، افغانستان نمي تواند وجود داشته باشد. حفظ تمامیت ارضي افغانستان، جلوگیری از فروپاشي آن و جلوگیری از خونریزي سراسري یکی از دردهای اساسي هم براي بچه سقاء و هم مخالفان عمده او- امان الله و نادر خان بود. مساله دیگری بود که بر سر راه دستیابی به این هدف، اختلاف نظر وجود داشت.

شوروي به ما کمک مي کند:

پیوندهای امان الله با شوروي ها از عوامل مهم نامحسوب شدن او شد. هم بچه سقاء و هم انگلیسی ها آوازه هایی را پخش کردند (به گونه يي که پسان ها روشن گردید، کاملاً تحقق هم یافت) مبني بر این که روس ها براي احیاي حکومت امان الله به افغانستان مي آیند. هر چه بود، شوروي تصور اندکی در باره آن چه که در واقع در کشور همسایه جنوبي اش مي گذشت، داشت. شوروي نه به بچه سقاء و نه به نادر خان (که در اوایل سال در پاریس بي نتیجه به نمایندگی شوروي به خاطر دریافت اجازه بازگشت به افغانستان از طریق خاک شوروي، مراجعه کرده بود)، تکیه کرده بود. مسکو در بازی افغانستان با کارت امان الله به میدان آمده بود. با حمایت از امان الله، شوروي هم در برابر بچه سقاء و هم در برابر نادر خان قرار گرفته بود.

در میانه های ماه اپریل، بچه سقاء، عالم خان- امیر بخارا را نزد خود فرا خواند و به اطلاع او رسانید که غلام نبي خان چرخي- سفیر افغانستان در شوروي (برادر غلام صدیق- وزیر خارجه امان الله) در راس دسته يي متشکل از چند صد ترکمن و هزاره از مرز شوروي- افغانی گذشته و در مقابل سقاوی ها وارد اقدام شده است.³¹² در آن هنگام، کمتر کسی مي دانست که این گروه اعزامي متشکل از هواداران شاه سرنگون شده و نظامیان ارتش سرخ به رهبري ویتالي پریاکف- وابسته نظامي پیشین در کابل، بود. تصمیم در باره سازماندهي این عملیات چندین هفته پیش از این در یک نشست مشاوره شبانه از سوي استالین که غلام صدیق و ویتالي پریاکف را به حضور پذیرفته بود، گرفته شده بود.

³¹² نگاه شود به : آقابکف، اداره کل سياسي، یادداشت های یک چکیست،

برلین، 1930، صص. 179-180.

یادداشت گزارنده: چکیست(چ.ک.+ایست)- به معنای کارمند «کمیته فوق العاده مبارزه با...» (به روسی «چیزویچاینی کومیتیت- که مخفف آن چ.ک. می شود) - سازمان اطلاعات و امنیت شوروي که در آغاز به نام «اداره کل سياسي» بود و پسان ها به نام «کمیته فوق العاده مبارزه در برابر...» یاد شد و سر انجام هم به کمیته امنیت دولتی (ک.گ.ب.) تغییر نام یافت.

دسته های شوروی از مرز در نزدیکی ترمز گذشته و از راه پتکی سر (شاید پته حصار)، (تقریباً از همان جایی که پنجاه سال بعد «نیروهای محدود ارتش شوروی» بار دیگر به افغانستان گسیل گردیدند)، پا به خاک افغانستان گذاشتند. در آستانه نبردها، نیروهای پیاده نظام به تاریخ 15 اپریل سال 1929 هواپیماهای شوروی وارد قلمرو هوایی افغانستان گردیدند.

مرزبانان افغانی از سربازخانه های خود بیرون ریختند، تا پرنده های آهنین را تماشا کنند، اما خونسردانه تیرباران شدند. از پنجاه مرزبان، چهل و هشت نفر شان کشته شدند.³¹³ در پی آن، دسته های پیاده به ساحل افغانی آمو وارد شدند. غلام نبی خان پس از ورود به خاک افغانی، توانست چندصد تن از هواداران خود- بیشتر هزاره های وفادار به امان الله را گرد بیاورد. تقریباً همزمان با آمدن دسته های اعزامی شوروی به فرماندهی پریماکف، لشکرکشی خود امان الله از قندهار به کابل برنامه ریزی شده بود. به تاریخ 22 اپریل دسته های شوروی به شهر مزار شریف یورش برده و آن را اشغال کردند.³¹⁴

مزار شریف و هرات نقش بزرگی را در حمایت از رژیم امان الله بازی می کردند. از طریق این شهرها، کمک از جمله جنگ افزار از شوروی می رسید. درست به خاطر همین بود که غلام نبی خان چرخي عملیات تصرف مزارشريف را به راه انداخت. حمله دسته های شوروی به مزارشريف حتماً برای قنسول شوروی در این شهر هم به کلی غیر منتظره بود. تنها در نزدیکی مزار شریف دسته های شوروی دوهزار افغانی را درهم کوبیدند و تار و مار کردند. سه هزار نفر دیگر نیز در شهر تاشقرغان کشته شدند.³¹⁵

تایید شدن آوازه ها در باره آن که در سپاهیان غلام نبی «دسته های نیرومند «قزاق» های روسی»³¹⁶ حضور دارند، واکنش بی درنگ دولت افغانی را در پی داشت. حبیب الله شگفتی زده به سفارت شوروی نزد استارک شتافت تا در باره برنامه های جانب روسی در قبال افغانستان بداند. به گواهی کاتب، «سفیر روسیه اندیشه مداخله در «ترکستان افغانی» را رد کرد و بچه سقاء آرام گرفت». مگر، یک روز بعد آوازه هایی در باره بمباران مزارشريف از سوی هواپیماهای شوروی به کابل رسید. همچنان گفته می شد که هواپیماها همین گونه می توانند بمباران پایتخت را آغاز کنند. این بار، حبیب الله احتجاج نامه رسمی گسیل داشت که در آن آمده بود که «هرگاه این هواپیماها به راستی کابل را بمباران کنند، تنها می توانند متعلق به کشور شما

³¹³ همان جا.

³¹⁴ کاتب هزاره، تذکر الانقلاب، ترجمه روسی، مسکو، انتشارات «

نائوکا»، 1988، ص. 27.

³¹⁵ آقابکف، ص. 180.

³¹⁶ شبه نظامیان «کازاک» (قزاق) - با قزاق ها - باشندگان کشور قزاقستان یکی گرفته نشود. - گ.

باشند. در این صورت از سوی نمایندگان کشورهای دیگر به کشور شما در رابطه با مداخله در امور داخلی کشور ما اعتراض خواهد شد».³¹⁷

جالب این است که در آن هنگام خود کاتب و همین گونه بسیاری دیگر از مخالفان بچه سقاء به آوازه ها در باره «رد پای روس ها» [در رویدادهای مزار-گ.] باور نداشتند (و یا نمی خواستند باور نمایند). مگر برای خود بچه سقاء و انگلیسی ها و نیز جامعه جهانی هیچ چیزی در زمینه پنهان نبود.

به تاریخ 18 ماه می، شمالی ها (ریش سپیدان و ماموران) جلسه یی برگزار نمودند که در آن به گواهی کاتب دو، سه جاسوس انگلیس که کرسی های عالی داشتند و از اعتماد و احترام بزرگی برخوردار بودند، نیز حضور داشتند». در این جلسه فیصله گردید اعلامیه یی با محتوای زیر صادر شود: «در رابطه با حمله روس ها بر مزارشریف و قطغن و آمدن سپاهیان آن ها به این نواحی همه باشندگان افغانستان باید به خانه جنگی پایان دهند و به دفاع از حملات روس ها بپردازند».³¹⁸

مگر، این اعلامیه که می توانست جنگ داخلی را به جنگ میهنی [جنگ در برابر بیگانگان-گ.] مبدل سازد، و جنگ انگلیس و شوروی را بر انگیزد، پخش نگردید. دلیل آن هم موضعگیری انگلیس در برابر آن بود. انگلیسی ها مانده بودند که آیا لازم است که پروتست رسمی یی در زمینه مداخله شوروی نمایند یا نه؟ صدور چنین اعلامیه یی به معنای جلوه نمودن در برابر همه جهان در نقش هواداران سقاوی ها بود. انگلیسی ها همچنان در زمینه، استراتیژی برونرفت از وضعیت (exit strategy) نداشتند که می توانست در صورتی پدید آید که هر گاه شوروی از برون بردن دسته های خود خود داری ورزند.

انگلیس به رغم تعامل احتیاط آمیز با نادر و بچه سقاء، تلاش می ورزید ظاهر داری بی طرفی را حفظ نماید و از رویارویی مستقیم با شوروی بپرهیزد. انگلیسی ها نمی خواستند در درگیری آشکار مسلحانه با استالین بر سر بچه سقاء وارد شوند. با این هم، یورش اوباشانه شوروی تاثیر خود را در زمینه بالا گیری تمایلات میهن پرستانه در اردوگاه بچه سقاء و نادر داشت و بر عکس، به شکست امان الله و تجرید او مساعدت کرد. سقاوی ها بی درنگ پس از آگاهی یابی از حمله شوروی، هیاتی را برای افشا و خنثی سازی توطئه امان الله، چرخي و شوروی بر ضد افغانستان، به شمال فرستادند.

³¹⁷ . کاتب، ص 130، ترجمه روسی.

³¹⁸ . کاتب، ص 132، ترجمه روسی.

سقاوی ها در تبلیغات خود از همکاری امان الله با ترک ها و برنامه های شوروی مبنی بر اشغال شمال افغانستان یاد آوری می نمودند (منظور از تلاش شوروی برای اشغال جزیره درقند (اورتا- توغای) در سال 1925 است). هیات موفق شد فتوای رهبران برجسته شمال از جمله داملا آدینه عرب [خلمی-گ.] و مرید وی- مولوی غلام حیدر مزاری و نیز رهبران روحانی مهاجران آسیای میانه ترکمن ها- خلیفه قزل آیاق را به دست بیاورد. آن ها یکجا فتوای با اعلام جهاد در برابر سپاهیان چرخی صادر کردند. در شمار کسانی که متن فتوا را تدوین نموده بودند، یکی هم خلیل الله خلیلی- نویسنده و سخنور جوان- هوادار آتشین بچه سقاء بود.³¹⁹

این گونه، سپاهیان اعزامی شوروی رد پای بی آن هم کمرنگ مهربانی نسبت به امان الله در شمال و در هرات را از میان بردند. «شبنامه» (پروکلوماسیون) تدوین شده از سوی خلیلی، پیوستن گروهی سربازان ارتش افغانستان را به سوی سقاوی ها برانگیخت. در همین هنگام 12000 ترکمن از پیروان خلیفه قزل آیاق به سپاه حبیب الله پیوستند.³²⁰

بچه سقاء با تلاش به خاطر تحکیم پیروزی معنوی ناشی از افشاء شدن موضوع آمدن سپاهیان چرخی- پریاکف، سفیر خود را با پیشنهادی برای بازگشت به کابل و پرداختن به امور دولتی نزد نادر خان گسیل داشت و خود برای دفع حمله روس ها رهسپار شمال شد. به گونه یی که در بالا خاطر نشان گردید، شاه محمود- برادر نادرخان با بچه سقاء در سمت منشی در مسایل دستیابی به صلح با قبایل مشرقی و جنوبی همکاری بود.

شاه محمود در آن هنگام خوشبینی صمیمانه یی نسبت به بچه سقاء داشت و می کوشید کوهدانی را با برادر خود آشتی دهد. او به همفریس اعتراف نمود که حبیب الله با آن که بی سواد هم بود، دارای کرکتر بسیار نیرومند و سرشار از حس دادخواهی بود.³²¹

بچه سقاء در سراسر دوره حکومت خود، مهاجران آسیای میانه را فراموش نمی کرد. او اکثر با عالم خان دیدار می کرد. به ویژه هنگام برپایی آیین های مذهبی در ماه مبارک رمضان که در 1929 در ماه های مارچ- اپریل مصادف گردیده بود. این دیدارها معمولاً در پغمان صورت می گرفت.

³¹⁹ .Senzil.K .Nawid. Religious Response to Social Change in Afghanistan 1919-1929, King Ama-Allah and the Afghan Ulama- costa Mesa California: Mazda Publishers, 1999. P. 182

³²⁰ .Senzil.P.182.

³²¹ . Stewart, p.500.

به گونه يي که در بالا یادآور شدیم، بچه سقاء در میانه های اپریل امیر پیشین بخارا را نزد خود فرا خواند و به او پیشنهاد کرد تا ابراهیم بیک را به شمال گسیل دارد تا در آن جا دسته هایی را برای کمک به سید حسین (وزیر دفاع) برای دفع حمله شوروي ها سازماندهي کند.

در اواخر اپریل، دسته های پریاکفکه با مقاومت سرسختانه رو به رو گردیده بودند و در وضع دشواري بسر مي بردند، خواستار کمک شدند. به زودي به تاریخ 26 اپریل با هواپیماهای شوروي به مزارشریف ده دستگاه تیربار با دو صد صندوق مرمي آورده شد و به تاریخ پنجم مه از طریق مرز دسته دوم متشکل از سپاهیان ارتش سرخ به تعداد 400 نفر گسیل گردید. با آتش بسیار نیرومند توپخانه و تیربار، پاسگاه مرزي افغانی بي درنگ نابود گردید. به تاریخ ششم مه نیروي هوایی حوزه نظامي آسیای میانه، روی دسته های رزمي سقاوی ها در حومه مزارشریف ضربه وارد آوردند.³²²

در میانه های ماه می نیروي هوایی شوروي که از ترمز برخاسته بود، چند بار بر دسته های رزمي افغان ها یورش بردند.³²³

به تاریخ 23 ماه مه یک بار دیگر خاک افغانستان بمباران گردید. این بار، جاهای بود و باش پناهگزینان مرزي خان آباد، اندراب، تالقان و حضرت امام [امام صاحب-گ.] زیانمند شدند. به گونه يي که در بالا گفتیم، این کار انزجار بچه سقاء را بر انگیخت که به دشوار توانست جلو خود را از دادن فرمان تیرباران سفیر شوروي بگذرد.

نادرخان با تلاش مبني بر متحد ساختن جبهه میهن پرستانه و جلوگیری از پیروزي دسته های پریاکف- نی خان به تاریخ 24 مه تصمیم گرفت به پیشنهاد متحدشدن با بچه سقاء پاسخ [مثبت] دهد. او به بچه سقاء پیشنهاد نمود تا برادر خود- حمید الله را نزد او بفرستد. نادر خان در عوض وعده داد تا شاه محمود برادر خود- را با شش هزار جنگجو برای کنترل زرادخانه های دولتي با اسلحه به کابل بفرستد. به خود بچه سقاء پیشنهاد شد به شمال برود تا با روس ها به جهاد پردازد. به او همچنان پیشنهاد گردید حاکم ولایات شمال شود. مگر این معامله

³²². پرونین آ. و. «لورنس شوروي» در افغانستان // تبصره های نظامي مستقل- مسکو، 2000، تاریخ 4 جولای- ص 5.

³²³. در این عملیات، یگان های هنگ های 81 سواره و 1 تیربار کوهي و گردان سواره توپچی کوهي شرکت داشتند. در اسناد دست داشته، این عملیات چونان «نابود سازی بانديتیزم در ترکستان جنوبي» یاد شده است. به رغم آن که بیش از 300 تن از اشتراک کنندگان آن نشان های «درفش سرخ» و بقیه هدایای گرانبها به دست آورده بودند، سخن گفتن از آن در نوشته های تاریخي ممنوع بود. نگاه شود به: پاول اپتیگر، «عملیات ویژه ارتش سرخ در سال های دهه بیست»

برهم خورد. میانه دو طرف توافق- حمیدالله برادر حبیب الله و نادرخان برهم خورد. با این هم، گفتکوها کماکان ادامه یافت.³²⁴

غلام نبي خان از ترس تحول نادلخواه اوضاع به زیان امانیست ها، از «جنگ داخلی» به «جنگ رهایی بخش» [در قرینه افغانستان «جهاد»-گ.]، دستور عقب نشینی داد.

راستش، خود امان الله به این گونه یاری «خرسانه» شوروی نیازی نداشت و از آن بیزار بود.³²⁵ او به تاریخ 23 ماه می در گرماگرم نبردهای هوادارانش در مزارشریف، به جنگ پایان می بخشد و به هند و از آن جا به اروپا می رود.

در آن هنگام، به گفته ابراهیم بیگ، افغانستان بیخی در سر در گمی بسر می برد. دسته های شوروی که از پشتیبانی باشتدگان بومی برخوردار نبودند، به زودی درک کردند که می توانند به دام بیفتند. به تاریخ 28 مه، فرماندهی حوزه نظامی آسیای میانه فرمان عقب نشینی داد.³²⁶ بنا به دستور مسکو، سپاهیان شوروی بی درنگ عقب نشستند. علت مهم عقب نشینی به باور آقابکف آن بود که در باره «لشکرکشی» شوروی به سوی کابل، نه تنها کشورهای اروپایی، بل حتی چین متحدان مهربان شوروی چون ترکیه و پارس نیز آگاهی یافته بودند. آن ها می دانستند که هرگاه این عملیات را پنهان نگه دارند، به معنای آن خواهد بود که «گلی را به آب خواهند داد» که برای خود آن ها دردسرهایی به بار بیاورد. این بود که این ماجراجویی مسلحانه شوروی با ناکامی رو به رو گردید. مهم ترین درس آن، درک بیهودگی اقدامات رزمی در برابر باشتدگان افغانستان بود.

امان الله که به خاطر او این عملیات به راه افتاده بود، به گونه یی که در بالا یاد آوری گردید، تصمیم گرفت به مبارزه مسلحانه در برابر حبیب الله پایان دهد و از افغانستان برای همیشه گریخت. در آستانه رفتن، دستور داد تا تلگرامی به غلام نبي خان بدهند تا او نیز کشور را ترک گوید. به تاریخ 30 مه غلام نبي مزارشریف را ترک گفت و به ترمز رفت. خلیلی نیز می پندارد که نبي خان بنا به خواهش امان الله که نمی خواست که روس ها در امور افغانستان مداخله کنند، عقب نشینی کرد.³²⁷

³²⁴ کاتب هزاره، ص 139 ترجمه روسی.

³²⁵ پولادا و نوید همچنان می پندارند که بازی چرخي با شوروی به امانیست ها زیان بزرگی از این که سودی داشته باشد، رسانید. آن ها امان الله را در برابر دیدگان مردم یار «شوروی های بیخدا» معرفی داشتند. نگاه شود به کتاب نوید به زبان انگلیسی، ص 182.

³²⁶ اپتیکر، «عملیات ویژه ارتش سرخ در افغانستان در سال های دهه بیست سده بیستم». نگاه شود به همان سایت انترنی
³²⁷ خلیلی عیاری از خراسان، ص 195.

غبار، موضوع را به گونه دیگری پرداز می نماید. گو این که «غلام صدیق خان به غلام نبی خان تلگرامی فرستاد و در آن به وی اطلاع داد که امان الله کشور را ترک گفته است. نبی خان با به دست آوردن این تلگرام، از مرز شوروی گذشت و با این کار خواست نشان دهد که اقدامات او ناشی از اراده خدمت برای شخص امان الله بوده است».³²⁸

[شماری از-گ.] اعضای پیشین حکومت امان الله خان نیز همراه با نبی خان، به شوروی گریختند. دارایی های آنان بعداً از سوی ترکمن های خلیفه قزل ایاق و ازبیک های تاشقرغان به رهبری [میرزا-گ.] قاسم خان به تاراج رفت.³²⁹ هزاره های هوادار نبی خان پس از سرنگونی بچه سقاء در ماه دسامبر 1929 دو باره به افغانستان برگشتند.

[پرسشی که مطرح می گردد، این است که-گ.] آیا پناهگزیان آسیای میانه در افغانستان، در حومه مزار شریف با دسته های پریاکف و چرخي جنگیده بودند یا نه؟ با داوری از روی پاسخ های آنان پس از بازگشت به تاجیکستان در بازداشتگاه های «کمیسون فوق العاده» چنین بر می آید که نه، نجاتگیده بودند، بل در روستاها بسر می بردند. آیا در واقع چنین بود؟ و یا بازداشت شدگان می ترسیدند اعتراف نمایند برای این که تنفر بیشتر حکومت شوروی را نسبت به خود بر نینگیزند؟

امروز به این پرسش به دشوار کسی بتواند پاسخ دقیق بدهد. هرگاه، مساله را به کمک به سقاوی ها یا جنگ در برابر آن ها خلاصه بسازیم، پناهگزیان از افغانستان دفاع می کردند- از کشوری که برای آنان پناه داده بود. افزون بر دفاع از دژ دهادی در مزارشریف و پیکار در برابر هزاره ها، دسته های سید حسین که از سوی پناهگزیان پشتیبانی می شدند، از مرزها پاسبانی می کردند و یورش دسته های سرخ را که آماده بودند به یاری دسته های پریاکف بشتابند به تاریخ 6 ماه مه دفع کردند.

بنا به مدارک فرمانده حوزه نظامی آسیای میانه- دیبنکو تاریخی ماه مارچ 1929 «... همه مرزهای افغانستان از بیشکپ تا

³²⁸. غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 831. غبار در زمینه (مانند همیشه بدون ذکر ماخذ مشخص) چنین می نگارد: «... تا این وقت، شاه امان الله خان از قندهار به استقامت کابل حرکت کرده، تا غزنی رسیده بود. ولی همین که از قوه سقوی و سلیمان خیل ها در غزنی مغلوب شد، و از افغانستان خارج گردید، غلام صدیق خان چرخي وزیر خارجه به برادر خود غلام نبی خان تلگرافی خارج شدن شاه را اطلاع داد و غلام نبی خان در حالت فتح افغانستان را ترک گفت و آمو را عبور کرد. او در این حرکت خود نشان داد که فقط می خواست برای «شخص» (امان الله خان) خدمت نماید. لهذا کشور را به ترحم اغتاشیون ارجاعی گذاشت و برفت»-گ.³²⁹

³²⁹. کاتب هزاره، ص 165 ترجمه روسی.

سرچشمه رودخانه و خش کاملاً از سوی باسماچ ها و پناهگزیانان بخاری پاسداری می گردد».³³⁰

چه چیزی استالین را به سازماندهی «مارش به سوی کابل» و ادار ساخت؟ آیا ارزش داشت تا زندگی ارتشیان سرخ و پرستیژ شوروی را به خاطر احیای رژیم شاهي امان الله که زیر چکمه های خیزش مردمی فروپاشیده بود، قربانی کرد؟ آیا برنامه گسیل دسته های پریاکف و پس از گذشت یک سال یک عمل همانند، تنها پرده پوشی یی بر برنامه های دراز مدت رهبری شوروی در قبال افغانستان نبود؟

در واقع، رهبران دارای تمایلات واقعبینانه در کمیساریای خلق در امور خارجی، سرنگونی امان الله را چونان ضربه یی بر برنامه های شوروی و پیروزی انگلیس بررسی می کردند. آن ها می دیدند که امان الله از پشتیبانی جنوب پشتونی بهره مند است و برخوردار از قلب آن چنان نزدیک به پرولتاریای ضد بریتانیا و پتنسیال ضد امپریالیستی. آن ها چنین ارزیابی می کردند که بچه سقاء که فرزند شمال است، دیر یا زود تمایلات تجاوزکارانه یی بر ضد آسیای میانه شوروی که به وی نزدیک است، پیدا خواهد نمود. با چنین وضعی، سمپاتی شوروی ها بیشتر متمایل به پشتون تاجدار امان الله بود تا به تاجیک پرولتر-حبیب الله.

در عین زمان، در سیاست شوروی در قبال افغانستان همواره برای ایدئولوژی کمینترن جا بود. برخی از رهبران شوروی (در گام نخست- کارمندان گ. پ. او. (اداره کل سیاسی- سازمان اطلاعات و امنیت شوروی)) برآن بودند که آن ها در آستانه یک انقلاب «توده یی» دلبخواه قرار دارند. برادران چرخي- غلام صدیق و غلام نبی نزدیک به دو ماه بود که در مسکو بودند. در همه این مدت، آن ها رهبران شوروی را متقاعد می ساختند به آن که افغان ها از دست خودکامگی و ستم در ناله و شیون هستند و چشم انتظار بازگشت امان الله اند.

رهبران اداره کل سیاسی روشن است در پی احیای رژیم شاهي نبودند. آن ها بر آن بودند که دسته های پریاکف- نبی خان در قلمرو افغانستان با مقاومت گران توده یی پا می گیرند و [سر انجام کار-گ.] منجر به تشکیل جمهوری دست نشانده خواهد گردید که در آینده به شوروی خواهند پیوست [در سیمای «جمهوری افغانستان شوروی»-گ.]. در روشنی این اوضاع، تشکیل جمهوری

³³⁰ . بایگانی حزب کمونیست تاجیکستان، فوند 4511، پرونده ویژه 16، پرونده 127 برگ 4.

تاجیکستان شوروی³³¹ چونان یک جمهوری تازه شوروی همانا در سال 1929 - هنگامی که یک تاجیک نادر در کشور همسایه به امارت رسیده بود، کاملاً تصادفی نمی نمود.

بیهوده نبود که دادن استاتوس جمهوری شوروی به تاجیکستان در گرماگرم جنگ داخلی افغانستان از سوی انگلیسی ها و افغان ها چونان یک چالش ارزیابی می گردید.³³² این کار دارای پیام روشنی بود - زیر ستم بودن تاجیک ها و ازبیک ها در افغانستان و چونان شعار «از ما یاد بگیر!» ارزیابی می شد.

مگر آیا همچنان می توان چنین پنداشت که فرماندهی ارتش سرخ که منابع بزرگ انسانی، نظامی و مالی را برای سرکوب جنبش باسماچی ها صرف کرده بود، هنوز هم زیر تاثیر رمانتیزم ساده انگارانه و خطرناک کمینترن بود که می پنداشت که بسنده خواهد بود «جنگ انقلابی» را در داد. آنگاه «توده های ستم دیده خاور» با سپاسگزاری و ارجگزاری خود را به دامن «رهایی بخشان» خواهند افگند. هرچه بود، سر انجام، شوروی بر آن شد تا از امان الله پشتیبانی نماید.

آقابکف- کارمند پیشین سازمان «چکا» (کمیته فوق العاده) که در آن هنگام در کوران رخدادهاي افغانستان بود، می پنداشت که کمیساریای خلق در امور خارجی در مسایل سیاست افغانستان هیچ گونه مشی مشخص و روشنی نداشت و دنباله رو رخدادها بود. استالین با یکدنگی همیشگی خود فیصله کرد گره اوضاع پیچیده درونی افغانستان را با سر نیزه ارتش سرخ بگشاید. او، با این کار، به گونه نهایی نام روس ها در افغانستان و اندیشه های سوسیالیستی را در شوروی بر زمین زد و بی اعتبار ساخت و بر اتهامی که به شوروی چونان «امپریالیسم سرخ» بسته می شد، به گونه گویا مهر تایید زد.³³³

چنین پنداشته می شود که همه انگیزه های یاد شده در بالا، حق موجودیت دارند. آن ها را نمی توان در سنجش نگرفت. مگر در عین زمان، نمی توان تایید کرد که یکی از آن ها عمده بودند. با اطمینان می توان تنها گفت که فرماندهی شوروی ضد پناهگزینان آسیای میانه بود که از حبیب الله پشتیبانی می کردند و به قلمرو شوروی تاخت و تازهایی می کردند. روشن

³³¹. پیش از آن، تاجیکستان در آغاز به شکل «منطقه خود گردان» در ترکیب جمهوری ازبیکستان شوروی حضور داشت که پسان تر آن را به شکل «جمهوری خود گردان» در آوردند و سر انجام از ازبیکستان جدا نمودند و در سیمای جمهوری مستقل در ترکیب شوروی پیشین تبارز دادند.-گ.

³³². Fletcher, Arnold, Afghanistan. Highway of Conquest.- Westport, Connecticut: Greenwood Prees Publishers, 1965-p.210.

³³³. آقابکف، ص 182.

است که شوروي تصميم گرفت از اوضاع بهره برداري کند و پناهگزينان را که در نزديکي مرزها بسر مي بردند، گوشمالي بدهد».

... و سر انجام، فرماندهان سرخ نمي توانستند صبر کنند جنگ افزارها و تاکتيک هاي نو پيشبرد جنگ را در «جبهه هند» آزمون نکنند. به ويژه شوروي تلاش مي ورزید نيروي هوايي خود را در افغانستان - «که از دیدگاه ستاد فرماندهي ارتش سرخ تخته خيز بسيار مهمي براي تهاجم به هند به شمار مي رفت»،³³⁴ به ميدان نکشد.

در دسته هاي پريمکف، فرماندهان آينده افتخار آفرين ارتش سرخ در سال هاي جنگ کبير ميهي (جنگ جهاني دوم) - ايوان پتروف، ايوان پانفيلف، وچسلاف تسوناييف، و ديگران آبدیده مي شدند.

تجربه گسيل دسته هاي رزمي به افغانستان به سال 1929 پسان تر در [کارزار راه اندازي شده از سوي-گ.] «ارتش داوطلب آلتاي» در اوایل سال 1932 در ايالت سين زيان چين براي سرکوب قيام مسلمانان بهره گيري شد.

اين ها همه نه صحنه هاي از هم گسيخته و پاره هاي جداگانه بي ارتباط به همدیگر بودند. حال چه رسد به لغزش هاي تاسف آور. اين گرايشي بود که مظهر يک سياست تجاوزگرانه و هدفمندانه بود. در سراسر اين زمان، تجربه انباشت مي شد، کادرها آبدیده مي شدند، جنگ افزارها براي تهجمات آينده به کشورهاي هم مرز با شوروي بهبود و تکامل مي يافتند.

در کل، شوروي در دوره فرمانروايي بچه سقاء به امان الله سرنگون شده کمک مي نمود و به هواداران او. آن هم بيشتري از آنچه که آن ها مي خواستند. دسته هاي اعزامي پريمکف- غلام نبي خان همو آن عنصر غيرلازمي بود. نه براي امان الله لازم بود. چون مبتکر آن را چونان مداخله خارجي بي آبرو مي گردانيد. همچنان براي شوروي نير لازم نبود زيرا محکوم به کشاندن پاي شوروي به جنگ داخلي افغانستان بود.

انگليسي ها، روشن است با اين مداخله شوروي، نگران شده بودند. به گونه يي که در بالا يادآوري شد، انگليس از صدور اعلاميه رسمي در باره قطع بي درنگ مداخله (hands-off warning) خود داري ورزید. گو اين که براي آن که آماده نبود به گونه بایسته در صورت دست برداشتن شوروي از مداخله در امور داخلي افغانستان، پاسخ گوید.³³⁵

³³⁴. آقابکف، ص 87.

³³⁵. آقابکف، ص 87.

آیا در پی این کار، درگیر ساختن دارای بار فرمالیته ایستاد بود؟ دقیق تر می بود هرگاه بپنداریم که انگلیسی ها با ابراز پرتست در نظر همه جهانیان چونان مخالفان امان الله و در نتیجه هوادار بچه سقاء می نمودند. با این کار، آن ها امکانات برای مانور در این اوضاع پیچیده برای همه - هم برای شوروی و هم برای انگلیس را محدودتر می ساختند. آن ها سر انجام ترجیح دادند رخنه دسته های شوروی را «نادیده بگیرند». مگر پس از عقب نشینی دسته های شوروی، اوضاع را زیر کنترل مطلق خود گرفتند.

پایان فرمانروایی بچه سقاء و برآمد نادرخان:

پشتیبانی شمالی ها (از جمله پناهجویان آسیای میانه) از رژیم نو، در جنوب افغانستان ناخشنودی برانگیخته و موجب تحریک شدن احساسات تباری گردید. این در حالی بود که نمی توان گفت که شمالی ها در یک جبهه واحد در دفاع از حبیب الله برخاسته بودند. به ویژه هزاره ها به دفاع از امان الله و غلام نبی خان برخاسته بودند. بچه سقاء به نوبه خود می کوشید هزاره ها را به سوی خود بکشاند. او به همزبانی تاجیک ها و هزاره ها تاکید می کرد و به احساسات ملی و طبقاتی آن ها پناه می برد.

مگر کوشش های بچه سقاء مبني بر بیدارساختن احساسات ملی گروه های غیر پشتون به دلیل سیاست او مبني بر سپردن کرسی های رهبری به کوهدامنی ها به ناکامی انجامید.³³⁶ اقدامات سیاست خارجی بچه سقاء نیز ناموفقانه بود. به رغم همه مساعی مبني

³³⁶ به باور برخی از کارشناسان، عین چیز در دولت مجاهدان تکرار می شود. دولت های غربی، پاکستان و به ویژه کشورها و محافل متعصب عرب- به ویژه وهابیون، پیوسته بر دولت مجاهدان فشار می آوردند و با دادن پول های سرشار به برخی از عناصر نفوذی شان در دورن دولت مجاهدان و دامن زدن به تعصبات مذهبی میان تاجیک ها و هزاره ها و با بهره گیری از تنگناهای مجاهدان، از مشارکت راستین هزاره ها در دولت و در نتیجه نه تنها از اتحاد ارگانیک میان تاجیک ها و هزاره ها با همه نیرو جلوگیری می نمایند، بل نیز کار این دو قوم را به نبردهای خیابانی می کشانند.

تندرویی، ناشکیبایی و فزونیخواهی برخی از سیاسیون احساسی و بی تجربه هزاره نیز مضاف بر مساله می شود. این گونه، عملاً از همگرایی تاجیک ها و هزاره ها بنا به نشانه همزبانی جلوگیری می شود و برعکس، با دامن زدن به افتراقات مذهبی، زمینه برای فاصله دهی هر چه بیشتر میان تاجیک ها و هزاره ها فراهم می گردد که در پهلوی سایر عوامل، یکی از دلایل شکست دولت مجاهدان و پیروزی طالبان شمرده می شود.

این گونه، دیده می شود که هم در دوره بچه سقاء و هم در دوره مجاهدان، عدم دستیابی به پیوند ارگانیک میان هزاره ها و تاجیک ها (و در واقع ناتوانی تاجیک های حاکم در جلب هزاره ها به جانب خود به عنوان یک متحد استراتژیک) از دلایل اصلی شکست و ناکامی دولت های آن ها - هم بچه سقاء و هم مجاهدان می شود. -گ.

بر متمایل ساختن توجه به سوی خود، سقاوی ها شناسایی بین المللی به دست نیاوردند.

در این اوضاع، خاندان مجددی که زمانی بچه سقاء را به قدرت رسانیده بودند، با هرج و مرج آغاز شده ناراحت شده، به سوی صاحبان رفتند و اعضای این خانواده همو نادرخان و نیز برادران او-هاشم خان، شاه ولی خان و شاه محمود خان، با پشتیبانی قبایل جنوبی و مشرقی به پیشروی به سوی کابل آغاز کردند. انگلیسی ها به رغم اعلام بی طرفی، عملاً بر آن که برادران صاحبان برای اهداف خود قبایل مرزی هند بریتانیایی را بسیج نمودند، چشم بستند. سپس میان بچه سقاء و حضرت های پر قدرت سردی روابط و آزرده‌گی‌هایی رونما می‌گردد. در ماه جون شیر آقا جرگه‌ی را برگزار و بچه سقاء را نامطلوب، مردود و عهدشکن اعلام می‌نماید.

این به معنای آن بود که حمله بر امیر [حبیب الله-گ.] سر از آن روز دیگر نه تنها جایز بل که واجب بود. به تاریخ 13 اکتبر بچه سقاء و هوادارانش که از سوی ارتش برادران شاه محمود و شاه ولی مورد حمله قرار گرفته بودند، از پایتخت گریختند. به تاریخ 15 اکتبر نادرخان سوار بر سر اسب سفید به کابل آمد و بی درنگ به ندای قبایل «پاسخ گفت» تا «نادرشاه» شود. این ضربه‌ی بی بود بر امان الله و هوادارانش که اظهارات نادر مبنی بر آن که او هدف گرفتن تخت افغانستان را ندارد، باور کرده بودند. [این گونه-گ.]، موناشری پشتون‌ها اعاده گردید و در کشور خاندان نوي - خاندان صاحبان به پادشاهی رسید.

به تاریخ 20 اکتبر، بچه سقاء در ازای دریافت تضمین زنده ماندن، تسلیم شد. مگر، این کار او را نجات نداد. نادرشاه به هیچ رو نمی‌توانست بر یک آدم عادی و ساده که جرئت کرده بود مدعی تخت پادشاهی شود، ببخشد. به تاریخ 2 نوامبر 1929 حبیب الله سقاء زاده- یگانه غیر پشتونی (تاجیک) که امیر افغانستان شده بود، در فرودگاه کابل به دار زده شد.³³⁷

اعدام در حضور پشتون‌ها- وزیري‌ها، مسعودها، منگل‌ها، دیره‌ی‌ها و جدران‌ها صورت گرفت. اجساد اعدام شدگان- حبیب الله، حمیدالله، شیرجان (وزیر عدلیه) و چهارده سقاوی دیگر سه روز از پایه‌ها آویزان بود. به زودی عکس‌هایی در همه جا پخش و در بازارهای پیشاور هزاران عکس کشته بچه سقاء به بهای پنج پنی به فروش می‌رسید.

مرگ نادر:

³³⁷ . سوکولف- استراخف، جنگ داخلی در افغانستان 1928-1929، مسکو، انتشارات دولتی، 1931، ص 64. بنا به به اطلاعات دیگر، بچه سقت و هوادارانش نیرباران شده بود.

نادرشاه با به قدرت رسیدن، هر آنچه را که ممکن بود انجام داد برای آن که نه تنها از [درد سر-گ.] بچه سقاء بل نیز از امان الله خان و هوادارانش رهایی یابد. در میان آن یکی هم محمد ولي خان - تاجیک از همزمان امان الله بود که به سال 1919 با لنین دیدار نموده بود. امان الله نیز در وضع دشواری قرار گرفته بود. او پول زیادی را ذخیره نکرده بود و انگلیس که معمولاً پذیرای تاجداران سرنگون شده افغان بود و به آنان یاری می‌کرد، در نظر نداشت به او کمک نماید.

باری امان الله با اندوه گفته بود: «افسوس که من مانند تزار کشته نشدم. حالا دیگر راه دیگری جز این که به خارج بروم، برای نمانده است». او تا پای زندگی بر نادر که به وی اجازه نداد به کشور برگردد، خشمگین بود. هرگاه انگلیسی‌ها و نادر به امان الله بی‌مهری کردند، او نزد ویکتور امانوئل-پادشاه ایتالیا که به او به نظر یک «کوزن» (پسر عم) می‌نگریست، چونان شاه تاجدار مانده بود. او به امان الله پناه داد. به امان الله و همسرش- شهبانو ثریا همراه با شش فرزندشان در ویلای اوراتسیو در رم جا داده شد. در ایتالیا آن‌ها صاحب دو فرزند دیگر شدند که به آن‌ها نیز زبان پارسی دری یاد دادند. برای امان الله سال‌های دراز «فراموش شدن» آغاز گردید.

آیا شاه مخلوع در باره سرنوشت پسر از فراز و نشیب و نگونبختی همانند امیر پیشین بخارا که او را زیر نظارت خانگی نگهداشته بود، می‌اندیشید؟ به گمان بسیار آری. زیرا حضور دو صد هزار گریزی از شوروی، در عمل عامل نام نهاد «مهاجران» را به میان می‌کشید که منجر به تعمیق تضادها میان دوستی هنوز تحکیم نیافته با شوروی دوست با رژیم اصلاح طلب امان الله و روحانیون محافظه کار اپوزیسیونی که به مهاجران و باسماچی‌ها سپمانی داشتند، می‌گردید. به باور خلیلی، این عامل یکی از عللی گردید که سرانجام منجر به شکست امان الله شد.³³⁸

مادر امان الله- علیا حضرت قدرتمند که تلاش همی داشت که پسر تاجدار خود را دوباره بر تخت باز گرداند و عالم خان را پسر خوانده بود، ترجیح می‌داد به کنستانتینوپل (قسطنطنیه- استانبول امروزی) مهاجرت کند. محمود طرزی- خسر امان الله- رهبر جوانان افغان نیز به آن جا رهسپار گردید.

عنایت الله «شاه سه روزه» ناکام در تهران ماندگار شد- جایی که به «گلبازی و گلپروزی» پرداخت. حضرات- شیر آقا و گل آقا رفته، رفته، تاثیر خود را بر اوضاع نو از دست دادند. آنچه مربوط می‌گردد به برادران چرخي، آن‌ها اعتماد نادر را از

³³⁸. خلیلی، عیاری از خراسان، صص 96-100.

دست دادند. خاندان لوگري چرخي و خاندان مصاحبان- دو خاندان پشتون تبار متخصصي بودند که آغاز به کشت و خون تمام عيار کردند.

ناخشنودي ويژه شاه جديد را غلام نبي خان بر مي انگيخت که کارزاري را در پشتيباني از امان الله از خاک شوروي به راه انداخته بود. چرخي نيز از نادر رنجيده بود. او تا آخرين نفس هواخواه آتشين امان الله ماند که در همين راه جان باخت. به تاريخ 8 نوامبر 1932 نادر، غلام نبي خان را نزد خود فراخواند. ميان آن دو گفتگوي ناخوشايند و سختي درگرفت که در آن غلام نبي خان، نادر را متهم به غضب قدرت نمود. در پاسخ، نادر به پاسبانان اشاره کرد و به سوي دروازه خروجي رفت. هنوز دروازه پشت او بسته نشده بود که پاسبانان بر سر غلام نبي خان ريختند و با قنடை هاي تفنگ ها او را تا مرگ زدند.

[درامه] «رشته خشونت ها» که از سوي نادر کشيده شده بود، درست پس از يك سال به پايان رسيد. به تاريخ 8 نوامبر 1933 به روز سالگرد مرگ غلام نبي خان در مراسم اهداي جوایز به دانش آموزان برجسته، فرزند مستخدم نبي خان_ پسر خوانده وي) با تفنگچه سه مرمي به سوي نادر شليک کرد.³³⁹ مرگ کسی که امان الله او را غاصب مي خواند، همان دم فرا رسيد. کسی که بچه سقاء را سرنگون و ابراهيم بيگ را از افغانستان بيرون رانده بود.

در آغاز جنگ جهاني دوم، فاشيست هاي آلماني و ايتاليائي کوشيدند امان الله را بر تخت پادشاهي احيا کنند و افغانستان را متحد خود سازند. مگر انگليسي ها و شوروي ها اين برنامه را برهم زدند. امان الله به سال 1960 از اثر بيماري جگر مرد. جسد او را در ميهنش در جلال آباد به خاک سپردند.

پايان سخن:

منابع و آثار دست داشته شخصيت بچه سقاء و سرشت جنبش او را را به گونه هاي گوناگون پرداز مي نمايند. براي برخي از مولفان تاجيکستاني (مانند نظر أف) و افغان، حبيب الله يک ملي گراي تاجيک و ميهن پرست بود که در برابر شوونيزم پشتون قد برافراشته بود. در حالي که ديگران (مانند استاد خليلي) بر سرسپردگي وي به آرمان هاي اسلامي تاکيد مي ورزند و جنبش سقاوی را چونان يک جنبش مذهبي پرداز مي نمايند. موقف همانندي را اليور روا- دانشمند فرانسوي معاصر دارد که بچه سقاء را بنيادگراي اسلامي مي پندارد.³⁴⁰

³³⁹ Stewart, p.576B578.

³⁴⁰ نش به: اوليور روا، «اسلام و مقاومت در افغانستان»، چاپ انگليسي انتشارات دانشگاه کامبريج، 1986، ص.66. (اين کتاب در ايران به قلم آقاي سروقد مقدم به پارسي برگردان و از سوي بنگاه انتشارات آستان قدس رضوي به چاپ رسیده است.-گ.)

بیشترین مولفان افغانی (عمدتاً پشتون تبار) بر آن اند که دوره حاکمیت امیر حبیب الله بر «غل و زنجیر» تکیه داشت و یک رژیم فاسد و بزهکار بود.³⁴¹ کسانی هم اند که او را یک جنایت کار می‌شمارند که اسلام راستین را تحریف نمود. مانند طالبان در زمان ما و سر انجام سنزیل نوید-نویسنده هندی³⁴² می‌پندارد که خیزش سقاوی در آغاز ناشی از نابه سامانی‌های اجتماعی و دارای بار غیر مذهبی بود و پسان‌ها که علما در راس جنبش قرار گرفتند؛ به آن بار مذهبی دادند.

کمبود اطلاعات و ناچیز بودن منابع اجازه نمی‌دهد، روشن ساخت که چه کسی، چه کسی را (که، که، که) به سود خود استعمال کرده بود؟ بچه سقاء حضرت‌ها را یا برعکس حضرت‌ها بچه سقاء را؟³⁴³ به هر رو، این که کدام یک از دیگری برای سرنگونی امان الله به سود خود بهره برداری ابزاری نموده بود، روشن نیست. چنین بر می‌آید که باید با سنزیل نوید در آن موافقت کرد که درهم آمیزی ناخشنودی اجتماعی بومی با پویا شدن روحانیت اپوزیسیونی، هر دو موثر بوده است که توانست اعتراض عمیق توده‌ی‌ی را در نمادهای مذهبی که برای دهقانان افغان قابل درک بودند، ابراز دارد.³⁴⁴

حبیب الله که در سیمای وی مذهبی بودن، با صفات نظامی برجسته، تجربه غنامند زندگی، دلیری و کاریزما (فرهمندی) جمع شده بود، موفق شد چنین نماید که سرنگون ساختن امان الله و ارایه حمایت از سقاوی‌ها چونان تکلیف مذهبی پذیرفته شود.

فرزند سقاء با «طلوع» کوتاهمدت مگر درخشنده خود، گو این که تلاش ورزید القاء و تلقین کند که در سده بیستم برای مسلمانان تنها بسنده نیست که به مسجد بروند و از آن جا بدون آن که مشارکتی در رخدادها داشته باشند، ناظر رویدادها باشند. او همه را به مشارکت پویا در زندگی سیاسی و اجتماعی فراخواند. از این دیدگاه، حکومت بچه سقاء یکی از نخستین پدیدارهای اسلام سیاسی در منطقه است.

³⁴¹ . از جمله غبار، در افغانستان در مسیر تاریخ.

³⁴² . در این جا نویسنده به اشتباه آقای سنزیل نوید را که از خانواده

روانشاد نوید-سخنور نامدار کشور است، هندی می‌پندارد.-گ.

³⁴³ . سنزیل نوید ص. 165

³⁴⁴ . همان جا، ص 166.

پیوست ها

فرستنده: پروفیسور داکتر یوری تیخانف

پیوست شماره 1

نامه راسکلنیکف عنوانی [گیورگی واسیلیویچ-گ.] [چچیرین
[کمیسار خلق در امور خارجی شوروی-گ.]

گیورگی واسیلیویچ عزیز!

پس از سه ماه سفر، [سر انجام-گ.] به تاریخ 16 جولای به شهر کابل رسیدم. در ظاهر، با تمام شکوه و جلال خاورزمین به پیشواز من شتافتند. مگر، وضعیت راستین امر به هیچ رو الهام بخش و آرامش بخش نبود. مبارزه بر سر نفوذ ما در برابر نفوذ بریتانیا با این تهدید رو به رو بود که به سود ما پایان نیابد.

این واقعیت که قرار داد روسیه و افغانستان که به تاریخ 28 فبروری از سوی ما به تصویب رسیده بود و از سوی جانب دیگر هنوز به تصویب نرسیده بود، می توانست به گونه بیمارگونه‌ی بر شکست همه سیاست ما در افغانستان دلالت نماید.

دودلی های دولت افغانستان موضوع را با شک و تردیدهایی رو به رو گردانیده بود. چنین عدم قاطعیت و بی تصمیمی‌ی، دست کم، از سوی گردانندگان سیاست خارجی افغانستان، از آن رو هم بیشتر شایان توجه بود که کل قرارداد از سر تا پایان آن از سوی ما آگاهانه یک اقدام یکجانبه می باشد، که برای افغان ها به دلیل کمک های معین نظامی و فنی، تنها سود می آورد و تقریباً هیچ تعهدی را به [دوش افغانستان] نمی گذارد.

افغان ها خود پیوسته این امر را در سنجش داشتند. بی صبرانه چشم به راه تصویب آن بودند و از طریق سوریتس و سفیر افغانستان در مسکو از ما شتابدهی تصویب آن را می خواستند.

و درست در هنگامی که از سوی ما همه تشریفات بایسته انجام شده و قرار داد از سوی کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه تقریباً بدون کم و کاست تصویب گردیده بود، افغان ها که جانب پیوسته بسیار ذینفع در این کار بودند، آغاز به سردرگم شدن نمودند و به عقب نشینی دست یازیدند. قرارداد، که از جنوری 1920 تدوین می گردید و از بوته آزمون ها در کابل و مسکو می گذشت، ناگهان در آخرین لحظه آویزان و پا در هوا مانده بود.

عامل اصلی پایین آمدن وزن سیاسی ما، که نزدیک بود ما را با تهدید تازه بر هم خوردن قرارداد رو به رو گرداند- افزایش نگرانی و شدید نفوذ بریتانیا بود. سیاست هوشمندانه، زیرکانه و محیلانه دابس که به گونه ظریفانه یی با روانشناسی افغان ها هماهنگ گردانیده شده بود، به آن انجامید که محمود طرزی- وزیر امور خارجه که تا کنون بی تردید به بیزاری از انگلیسی ها و بریتانیایی ستیزی بنام بوده و در دو سال گذشته با حسن نیت هوادار دوستی با روسیه شوروی بود، دیگر آشکارا آغاز به رفتن زیر تاثیر نفوذ دابس و گرفتار دامی می گردید که دابس بر سر راه و پیشروی او گسترانده بود.

رشته اصلی یی که هیات بریتانیا با آن بازی می نمود، مقایسه اهمیت بریتانیا برای افغانستان از یک سو و روسیه شوروی از سوی دیگر بود- با نمایاندن روسیه شوروی چونان یک کشور برباد رفته و ورشکسته که قادر به انجام تعهدات خود و ارائه کمک به افغانستان نیست.

به نوبه خود، بریتانیایی ها در سپردن وعده ارزانی کمک های واقعی گسترده [به افغان ها-گ.] از هیچ دست و دل بازی صرفه نمی کردند. آن ها به ابتکار خود پیشنهاد می کردند بی درنگ به افغان ها 20000 میل تفنگ و چهار میلیون روپیه کمک مالی سالانه بدهند و دیگر وعده های چرب و گرم که به پیمانہ گسترده اشتها می کردند.

انگلیسی ها برای به کرسی نشاندن آوندها و استدلال های خود، نمی شرمیدند دست به ارباب و ترساندن افغان ها هم با تهدیدهای ظریف و هم نمایش های نظامی در مرزها بیازند. بریتانیایی ها هرگونه تلاش را به خرج می دادند تا به افغان ها تهدید واقعی از سوی انگلستان و این را که ارتش بزرگی در هند در سه گذرگاه کابل دارند و افسانه حمله روسیه شوروی به افغانستان را القاء نمایند.

در این حال، دیپلمات های بریتانیایی دیدگاه های خود در زمینه داشتن اهمیت های متفاوت افغانستان برای روسیه شوروی و بریتانیا پنهان نمی نمودند. چون سیاست خارجی افغانستان بر

وضعیت داخلی در هند تاثیر می افگند. آن ها این مساله را - مساله زندگی یا مرگ می پندارند.

در این میان، به پندار نمایندگان بریتانیا در کابل؛ روسیه در خاور، به ویژه در افغانستان، منافع غیر مستقیم کمزنگی دارد، که از آن در ازای دریافت امتیازات بایسته به سود منافع حیاتی روسیه در باختر، به راحتی دست خواهد کشید.

با این حال، بریتانیایی ها بی پرده به احتمال سازش کامل میان انگلیس و روسیه شوروی در امور خاور اشاره می کردند و خیانت بلشویک های روسی را به افغانستان همانند خیانت استولیتف به شیرعلی خان در سال 1878 چونان نتیجه چنین سازشی برجسته می ساختند که برای بار دوم افغانستانی را که گرفتار سیاست روسوفیلی (روسی گرایی) گردیده است، به دست سرنوشت خود میان چکش و سندان یا به سخن دیگر به دست انگلیس رها خواهند کرد.

پس آیا بهتر نیست که به نزدیکی با بریتانیا به عنوان یک طرف مساوی متعاهد شتافت تا این که در موقف یک طرف شکست خورده، با دست های بسته به چنگ آن افتاد- چنین بود نتیجه گیری نهایی منطقی دیپلماسی خاوری و دسیسه های هوشمندانه انگلیسی.

بندهای دیگری، که هنری دابس با بازی با آن ها آشوب افگند و هنگامه برپا کرد، اصول مذهبی و پادشاهی بودند. بدیهی است، که بر پایه طرح ریخته شده از پیش، هیات نمایندگان بریتانیا در گفتگوها با افغان ها، با زهرپاشی و شوکران ریزی، ذهنیت های آن ها را در برابر بلشویک ها به عنوان نابودکنندگان دین، دشمنان همه مذاهب و کلیساها و به عنوان مخالفان اصولی اشکال پادشاهی حکومت در هر کشوری، مسموم و مغشوش ساختند.

افزون بر این، دشمنان ما با دمیدن به آتش سوء ظن ذاتی افغان ها، آغاز به سیاهنمایی پیش گرفتن گرایش سیاست های امپریالیستی قدیمی روسیه تزاری از سوی ما نمودند.

سر انجام، گزارش عبدالهادی خان [داوی-گ.]، که درست در همین هنگام از بخارا باز گشته بود، به زیان ما انجامید. تز اصلی گزارش او این است که بخارا به هیچ رو استقلال ندارد. به عنوان آوند، او آمدن ارتش سرخ روسیه شوروی به خاک بخارا را می آورد.

گذشته از این، هادی خان [داوی-گ.] که یک مذهبی متعصب و باورمند است، با سیاهنمایی ویژه یی وضع گویا بس دشوار باشندگان مسلمان ترکستان را که از هرگونه استقلال محروم اند

و از سوی دولت شوروی در تنگنا هستند؛ پرداز نموده و به تصویر کشیده است.

با این هم، با وجود «خارشی» که ناگزیر هنگام رو به رو شدن این پان اسلامیست ارتدکس متعصب با یک ساختار بیخی بیگانه و ناآشنا و ناپذیرا برای او پدید آمده بود، او به عنوان یک سیاستمدار هوشیار، از خاطرات بخارا و ترکستان خود چنین نتیجه گیری و برداشت کرد که به هر پیمانیه هم که از دید افغانستان نظام مدیریت داخلی جمهوری شوروی در رابطه با مسلمانان خراب نباشد و به هر پیمانیه هم که سیاست خارجی آن در بخارا با روح اسلام بیگانه نباشد؛ با آن هم برهم زدن مناسبات با روسیه مطلقاً مجاز نیست. زیرا روابط با روسیه مهم ترین وزنه متقابل باز دارنده با نفوذ بریتانیا است که برای افغانستان کشنده و فاجعه بار می باشد.

همراه با این، به محض این که سر هنری دابس در پی راه اندازی فتنه های مصرانه روسی ستیزانه خود، به دادن پیشنهادهای عملی آغاز نمود و به گونه دقیق آن چه را که باید افغان ها در پاسخ به وعده های سخاوتمندانه دولت او می پرداختند، مطرح ساخت؛ بازی باریک و نازک او با ناکامی رو به رو گردید.

در برابر دست درازی آشکار و سوء قصد انگلیسی ها بر استقلال افغانستان، یخ های ناباوری به استیلا روسی آب گردید و ترس از روسیه به جایگاه دوم رانده شد. در پیش نویس ارائه شده قرار داد افغان و انگلیس از سوی بریتانیایی ها، آشکارا و بی پرده از پیمان دفاعی در ازای پاداش معینی که در باره پنهان و دامنه آن در بالا گفتیم، سخن می گفتند.

بریتانیایی ها خواستار بندهای زیر گردیده بودند:

1. کنترل بر مناسبات خارجی افغانستان
2. در نتیجه، اخراج نماینده مختار روسیه شوروی از کابل
3. عبور بدون مانع عوامل بریتانیا از راه خاک افغانستان برای انجام پویایی های ضد انقلابی در برابر حکومت شوروی در آسیای میانه. به سخن دیگر، احیای کامل... [استیلا-گ]. حاکم در دوره حبیب الله و نابودی استقلال سیاسی کشور.

چنین پشت پا زدن بر حقوق ملی مردمی که درست همین چندی پیش به بهای جنگی خونبار استقلال کشور خود را فراچنگ آورده اند، خشم و خروش شدید ملی گرایان افغانستان را بر انگیزته و دست کم در این اوضاع هر گونه امکان اتحاد دفاعی با انگلستان را ناممکن گردانیده است.

دولت افغانستان، که از پیشنهادهای بریتانیا تکان خورده بود، دوباره، در برابر مساله تصویب قرار داد روسی، که

متاسفانه تصویب آن در مسکو به تاخیر افتاده بود، قرار گرفت.

با گذشت زمان، چهارچوبی که در آن قرار داد امضاء شده بود، به پیمانہ چشمگیری دگرگون گردید و ما ناگزیر شدیم تکمله ها و یادداشت های متممه توضیحی یی بر برخی از پاراگراف های متن تدوین شده اولیه قرارداد بیفزاییم.

دو روز پیش از برگزاری مجلس به تاریخ اول اگست، امیر به گونه بیخی غیرمنتظره مرا با سوریتس و جمال پاشا خصوصی به پغمان دعوت کرد. این بار دهی که با پرده پوشی و رازداری شگفتی برانگیزی پیچانیده شده بود، تا ناوقت شب به درازا کشید و روز بعد در جوی از این هم محرمانه تری ادامه یافت.

امیر با نوید دادن برگزاری نشست مجلس بزرگ برای تصویب قرارداد ما، به تاریخ چهارشنبه سوم اگوست، بر لزوم برداشتن چند مانع از پیش رو تاکید ورزید.

تضمین های تحریری یی که لازم بودند، به بندهای زیر محدود می شدند:

1. انصراف موقت از گشایش کنسولگری ها در قندهار و غزنی [که در قرار داد نخستین آمده بود و-گ.] پیوست نامه رفیق سوریتس [گسیل گردیده است-گ.] .
2. خود داری فعلی از گشایش کنسولگری ها در نزدیکی مرزهای هند در دیگر بندهای قرارداد تغییری وارد نمی آورد.
3. آن ماده قرار داد که در باره ترانزیت از طریق خاک روسیه است و در آن به «هر گونه کالاها» اشاره شده است، باید به گونه یی تفسیر شود که شامل کالاهای نظامی خریداری شده از سوی دولت افغانستان در خارج از کشور و یا از دولت روسیه گردد.
4. امضای قرار داد بازرگانی به سود منافع هر دو کشور، با توجه به مشکلات تجاری در افغانستان.
5. رایگان بودن کمک های ارائه شده بر اساس قرارداد.
6. خود داری از تبلیغات در برابر دولت افغانستان چه در خاک این کشور و چه در خاک روسیه بر اساس رفتار متقابل.

چون، هدف اصلی ما امضای قرار داد دوستی به هر بهایی که شده، برای مبارزه با نفوذ انگلستان بود؛ در هماهنگی با رفیق سوریتس، تصمیم گرفتیم به عقب نشینی هایی دست بزنیم و همه این تعهدات را با اعتماد به این که دولت ما با آن ها موافق است، از طرف خود امضا نماییم.

پیشنهاد افغان ها مبنی بر دادن تضمین به نمایندگی از دولت ما، از سوی من به دلیل نداشتن صلاحیت بایسته در زمینه رد

گردید. با این حال، راه گریز برای موردی که هرگاه شما با چیزی موافق نباشید، باز گذاشته شده است.

افزون بر آن، اساساً، در سند ویرایش‌ها و پیرایش‌هایی آورده شد که در باره تفاهم کامل موجود بود (رو نوشت‌های این اسناد را در ویرایش‌نهایی آن رفیق سوریتس به شما نشان خواهد داد). چنانی که پسانتر روشن گردید، این عقب‌نشینی‌ها نقش بزرگ و مثبتی بر جا گذاشتند و تصویب مجلس را برای قرار داد ما تامین کردند.

نخستین نشست مجلس به تاریخ سوم ماه اگست برگزار گردید. بسیاری از اشتراک‌کنندگان آن، از اعضای موجود در کابل شورای قانونگذاری که هنوز رسماً اعلام نگردیده است-کسانی که از سوی شورای قانونگذاری بر اساس قوانین در باره اصلاحات فراخوانده شده بودند؛ اند

در کنار آن‌ها، در ترکیب شورا، اعضای شورای موجود، درباریان سرشناس- سرداران، بازرگانان هندوی بومی و سرانجام، هیات نمایندگی قبایل مرزی، عمدتاً از مسعودها و وزیری‌ها حضور داشتند. شمار کل حاضران به 300 نفر می‌رسید.

امیر با افتتاح نشست نخست، اعلام نمود که نمایندگان مردم خود را به مجلس فوق‌العاده فرا خوانده است و آرزومند است با دیدگاه‌های آن‌ها پیرامون سیاست خارجی کشور آشنا شود و از آنان خواست تا آزادانه سخن بگویند و در ابراز اندیشه‌هایشان ندرمند. در این حال از همه خواسته شد تا به قرآن سوگند بخورند که در باره نشست مجلس هیچ چیزی به کسی نگویند.

امان‌الله خان در سخنرانی خود نمایندگان را با چگونگی پیشنهادهای اخیر انگلیسی‌ها آشنا ساخت و ارقام کمک‌های وعده داده شده در ازای بستن پیمان دفاعی را اعلام داشت. در این حال پنهان نکرد که دادن پاسخ رد از سوی افغان‌ها می‌تواند پیامدهای جدی‌یی را در مرز با هند با خود به همراه داشته باشد.

اما او خود که مقصد سلطنت خود را تحکیم استقلال کشور قرار داده است، ترجیح می‌دهد کشور خود را در معرض صحنه‌های وحشتناکی از یک جنگ دیگر ببیند، تا این که کنترل بیگانه را بر روابط خارجی کشور خود بپذیرد و به وابستگی پیشین از بریتانیا باز گردد.

سپس، امیر به تجزیه و تحلیل مختصر سیاست همیشگی امپریالیسم بریتانیا پرداخت و با توضیح مثال‌های ترکیه، ایران و مصر به این نتیجه رسید که انگلستان بی‌تردید به دنبال برده ساختن مردمان مسلمان و محروم کردن آن‌ها از آزادی و استقلال

است. شرایط دیگری را روسیه پیشنهاد می نماید که آماده است کمک بی آلايشانه یی را به ما ارائه نماید. این دیگر به فیصله مجلس بستگی دارد که پیمان دفاعی با انگلستان را بپذیرد یا رد کند.

به پنداشت امان الله، هر افغان باید همه چیز خود را برای آزادی میهن خود که انگلیسی ها به آن سوء قصد دارند، قربانی کند.

گروه انگلوفیل (گروه هوادار گرایش های انگلیسی) از سوی شیر احمد-رییس پیشین شورای قانونگذاری نمایندگی می شد. در سخنرانی او تهدید نظامی واقعی در صورت برهم زدن با بریتانیا و بیهودگی امید بستن به به دست آوردن کدامین کمک در صورت بروز جنگ از روسیه رویاروی هم گذاشته شد- خوب حالا که افغانستان نمی تواند بجنگد و خود داری از پذیرفتن خواست های بریتانیا هم منجر به جنگ خواهد شد، راه دیگری جز از لزوم پیروی و قبول همه شرایط گذاشته شده از سوی سر هنری دابس نمی ماند.

سخنان شیر احمد با واکنش شدید نادر خان- وزیر حربیه رو به رو شد. او نشاندهی کرد که بریتانیا کنون به دلیل پیامدهای جنگ جهانی دوم جهانی و افزایش نا آرامی ها در هند، ناتوان تر از آن است که درگیر یک جنگ نو با افغانستان گردد. افغانستان با بستن پیمان دفاعی با بریتانیا، نه تنها استقلال خود را از دست می دهد، بلکه به منافع اسلام نیز خیانت می کند و دستیابی به امر حقی را بار دیگر به تاخیر می افکند. تنها راهی را که او می بیند، رد پیشنهادهای بریتانیا و همزمان با آن تصویب قرار داد با روسیه است.

عبدالهادی خان [داوی-گ.] از دیدگاه تا حدودی متفاوت تری دفاع کرد. او در بخش نخست سخنرانی پرشور و پر هنگامه خود، با سیاهنمایی وضع داخلی باشندگان مسلمان آسیای میانه در حکومت شوروی را پرداز کرد. او با خشونت آکنده از تعصب، تأکید کرد که بلشویسم نه تنها رشته ها و بافت های پایه اقتصادی و شیوه زندگانی اجتماعی جامعه بومی را از میان می برد، بل که به خود دین اسلام... دست درازی و تاخت و تاز می کند. مانع نیایش های عمومی گردیده و با هزینه دولتی تبلیغات آتیه ایستی (بیخدایی) را پیش می برد.

وضعیتی به همین اندازه دشوار در بخارا، که خلاف خواست خود ناگزیر گردیده است یگان های فزونشمار ارتش سرخ را بپذیرد و در روابط بین المللی خود استقلال ندارد، فرمانفرما است. با این هم، این گناهان روسیه شوروی را باید تنها به سیاست آن در داخل فدراسیون شوروی مربوط دانست. روشن است دولتی

که همه چیز را سر از نو می سازد، نمی تواند با خویشتنداری کافی با خصوصیات اتباع مسلمان خود برخورد نماید.

بحث دیگری است، هنگامی که روسیه شوروی با مردم آسیا که همین اکنون در اتحادیه های نیرومند دولتی متحد شده اند، وارد تعامل بین المللی می گردد. سیاست خارجی روسیه شوروی با روح آزمندی و اشغالگری بیگانه است و به اسلام دلسوز است و به عنوان ایده قادر به متحد ساختن کشورهای خاور در مبارزه با امپریالیسم است.

پارس تنها در سیمای همسایه شمالی خود تکیه گاهی را در رهایی از بند زنجیرهای انگلیس می بیند. ترکیه قهرمان هرگاه پشتیبانی های مادی و معنوی مسکو نمی بود، مدت ها پیش در نبرد نابرابر از میان می رفت. افغانستان باید همپا با کشورهای پیشرفته هم آیین و همکیش خود برود و با رد اتحاد با انگلستان بکوشد با روسیه شوروی نزدیک شود.

نشست نخست مجلس با اظهارات نمایشی نمایندگان تاجران بومی هند که خواستار امضای هر چه سریعتر قرارداد با بریتانیا بودند و بر این تاکید داشتند که در غیر آن، وضعیت ناگزیر به کاهش بیشتر حجم معاملات و در نتیجه، سود تاجران خواهد گردید؛ پایان یافت.

مبارزه سرسختانه یی که گروه های بالایی را در دربار کابل به دو گرایش متضاد تقسیم کرده است، مقارن با این زمان به بالاترین درجه شدت رسیده است. پیوستن محمود طرزی به اردوگاه انگلوفیل ها بی تردید نفوذ آن ها را تقویت بخشیده، شانس تصویب قرار داد ما را کاهش داد. این بار، مساله گزینش از سوی خود دیپلماسی بریتانیا مطرح گردید و بی پروایی بی آرمانه سر هنری دابس به افغان ها یک فایده دیگر رساند- آن ها یک بار دیگر متقاعد شدند که بازی در دو جبهه را نمی شود تا بی پایان به درازا کشاند.

تا کنون هیچگاهی برخورد منافع روسیه شوروی و انگلستان به چنین شدتی نرسیده بود- ³⁴⁵ «پر تب و تاب» سیاست افغانی پس از دو سال «چمیدن» و نوسان در میان فضای تنگ میان پیشنهادهای مشخص نهایی دو طرف رقیب، درنگ کرد و از «تپش» باز ایستاد. از همین رو هم، شدت کشاکش ها در درون دولت افزایش یافته است.

بنا به اطلاعات رسیده به ما، بریتانیایی ها پرشورانه به آتش این کشاکش ها هیمه می انداختند و به گونه گسترده یی با دادن هدایا و رشوه ها به آن می دمیدند. با این هم، در

³⁴⁵. پندول یا رقاصه ساعت-گ.

مجلس، گروه هوادار انگلیسی ها بسیار کمزنگ تمثیل گردیده بود.

در روند نشست دوم، امیر به گونه گسترده از توضیحاتی که ما در باره قرار داد داده بودیم، چونان دستاویزی برای قانع کردن مجلس در بی آلاشی کامل دولت شوروی و آمادگی آن برای ارائه کمک راستین به افغانستان بهره گرفت. روشن است که کسان از پیش گماشته شده با طرح پرسش ها و دیدگاه ها به امان الله خان امکان دادند به اطمینان دهی رسمی نماینده شما تکیه کند.

برای نمونه، امیر در پاسخ به این پرسش که آیا انگلستان می تواند بدون توسل به جنگ، افغانستان را ناگزیر به پذیرفتن پیمان از راه محاصره اقتصادی نماید، نامه ابراز آمادگی روسیه شوروی را مبنی بر امضای قرار داد تجاری با افغانستان، به رغم دشوار بودن وضعیت اقتصادی آن، نشان داد.

همین گونه یادداشت ما در باره عدم مداخله در زندگی داخلی امارت، خود داری از پخش تبلیغات کمونیستی و نامه در باره جانبداری من از بیانیه رفیق سوریتس در مورد کنسولگری های ما در امتداد مرز با هند، باز خوانده شد که کاراترین تاثیر را بر جا گذاشت.

در پایان، امیر هم پیشنهاد های بریتانیا و هم متن قرار داد ما را باز خواند و موضوع را به رای دهی گذاشت. مجلس با اکثریت آرا- 270 رای در برابر 7 رای، تصویب نمود تا شرایط انگلیسی ها رد گردد.

در میان کسانی که رای منفی داده بودند، در پهلوی شیر احمد، سرداران یوسف خان و آصف خان- عموهای نادر خان و دو نماینده از بازرگانان بومی هندی، بودند که تاکید داشتند که برهم زدن با انگلستان و گسل در تجارت افغانستان و هند، منجر به ورشکستگی کشور می شود.

بایسته است همچنین در سنجش داشته باشیم که نشست در پیوند با سخنرانی خود امیر در مسایل سیاست خارجی برگزار گردیده بود و او با قاطعیت به پیمانانه بایسته روشن در زمینه سخن گفته بود.³⁴⁶

³⁴⁶ . از همین رو هم کمتر کسی جرئت داشت، مخالف اظهارات امیر نظر بدهد- گ.

خود بافت و چیدمان مجلس که به عمد برای یک مناسبت خاص برگزیده شده بود، نیز زمینه تنگی را برای کنکاش های داغ باز می گذاشت. سر انجام، آخرین پروژه آلترناتیو انگلیسی ها، که خواستار بازگشت به نظم زمان حبیب الله خان بود، عناصر همنوا با آن را در موضع عملی ناسودمندی در برابر امیر-مدافع استقلال، حافظ حقوق به دست آمده از سوی افغانستان در جنگ گذشته، قرار می داد.

همه این ها، انگلوفیل ها را وادار می گردانید بیخی از سخن گفتن آشکار به سود بستن پیمان دفاعی [با انگلیس] خود داری ورزند و تنها به پیامدهای منفی گسست با آن [کشور-گ.] اشاره نمایند.

نخستین سخنران نشست دوم مجلس، که به تاریخ پنجم اگوست برگزار گردید، غلام حیدر خان- وزیر تجارت و صنایع بود. او بر شرایط تحقیر آمیز طرح بستن پیمان با انگلستان سخت تاخت و پیشنهاد کرد تا این طرح را بی چون و چرا و بدون بحث و گفتگو رد کرد که نتیجه منطقی پیشنهاد او تصویب بی درنگ قرار داد روسیه و افغانستان بود.

شیر احمد خان تقریبا کلمه به کلمه گفته های سخنرانی نخست خود را با ترسانیدن [نمایندگان -گ.] از ناگزیر بودن یک جنگ دیگر و بی باوری به وعده های روس ها باز گفت.

تصمیم مجلس سرنوشت قرار داد ما را از پیش تعیین کرد و به تاریخ 14 اگست مراسم مبادله اسناد تصویب شده برگزار گردید.

با دروهای کمونیستی

راسکلنیکف

1921/08/25

کابل

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 159، پرونده ویژه 2، کارتن 49، برگ های 51-63.

پیوست شماره 2
تلگرام ایوانف- رایزن نظامی شوروی در کابل
به کمیته اجرایی مرکزی ترکستان

تاریخی 1919/09/29

قرار داد صلح با انگلیس عقد گردیده است. ترسم از این است که مبادا هزینه آن از کیسه ما نباشد. توانندی ارتش افغانستان بالا نیست. شمار سپاهیان منظم آن به سی هزار نفر می رسد. ساز و برگ آن ضعیف است. تهدید ماورای قفقاز و کوشکا ممکن است. تبلیغات پان اسلامیستی هم خطرناک اند. ما به گونه جدی تجرید شده ایم. خیزش در هند ادامه دارد، مگر امیر مرا نمی گذارد به هند بروم. با این هم می کوشیم روابط برپا نماییم. هر چه زودتر پاسخ ما را بدهید

ایوانف

برگرفته از بایگانی دولتی نظامی روسیه، فوند 110، پرونده ویژه 3، کارتن 920، برگ 48

پیوست شماره 3 گزارش نماینده مختار فنودر راسکلنیکف 26/11/1921

گیورگی واسیلیویچ نهایت گرامی،

شما نباید از آن شگفتی زده شوید که من در این گزارش، در برخی از جاها ناگزیر به چنان نکاتی اشاره کرده ام، که برای شما ممکن است مانند چیزهای کوچکی بنمایند. اما سیاست در کابل چنان پدرسالارانه است، زندگی اجتماعی در کل چنان کمرنگ است که حتی کوچکترین پدیدارها بس ارزشمند، نمادین و نشانگر جلوه می کنند.

جشن استقلال:

جشن سالگرد استقلال افغانستان باید در ماه اگست برگزار می شد، مگر به علت وبا (کلرا)، ناگزیر به تعویق افتاد و به

تاریخ 7 نوامبر برگزار شد که این گونه با جشن انقلاب اکتبر مصادف گردید.

چهار روز آزرگار انواع و اقسام بازی ها و سرگرمی های گوناگون و رنگارنگ، از رزمایش ها (تمرینات نظامی) و رژه (رسم گذشت) گرفته تا «تماشا» های خنده آور و شادی آفرینی چون فیل سواری به راه افتاده بود.

در جشن همه سفیران اشتراک ورزیده بودند و من بار نخست با دابس آشنا شدم. ما هر دو می کوشیدیم قواعد و نزاکت های آداب معاشرت و برخورد رسمی را رعایت کنیم، مگر از گفتگو با یکدیگر اجتناب می ورزیدیم و تنها به سخنان بسیار کوتاه بسنده می کردیم و سپس هم به کرسی های خود که در دو سوی تریبون امیر گذاشته شده بودند، نشستیم.

دابس در جشن کت (کرتی) خاکستری ساده پوشیده بود. روشن است برای آن که بی پروایی و کم بها دادن خود را در قبال روز استقلال از انگلیس، به نمایش بگذارد. در حالی که کارمندان ما برای بخشیدن شکوه و رنگینی بیشتر به مراسم، همه لباس های سیاه پوشیده بودند.

در روز دوم جشن، هنگامی که امیر نخست به من و سپس به دابس پدرود گفت، او شتابزده از جا برخاست و پیش از امیر جشنگاه را ترک گفت. هرگاه افغان ها به دلیل این که با نزاکت های معاشرت کمتر آشنا هستند، به کت و شلووار او توجه نکردند، گستاخی آشکار او که برای آداب خاورزمین تکان دهنده بود، بی چون و چرا نمایان بود و تاثیر ناخوشایندی بر جا گذاشت.

جالب ترین نمایش جشن، ترانه های گروه قبایل مرزی بود که به ابتکار امیر سازماندهی شده بود. برای این «تماشا» سرایندگان را برادر نادر خان- وزیر حربیه خاص از خوست آورده بود. این گونه، با این کار به گونه آگاهانه دیمانستراسیون سیاسی به نمایش گذاشته شده بود.

همه ترانه های مرز نشینان مستقل از آغاز تا انجام سرشار و آکنده از استقلال از انگلستان و بریتانیایی ها بود. آوندهای روشنی مانع از آن شدند تا من از طریق رادیو بی پرده به گونه کامل همه رنگارنگی محتوای این سرود ها را گزارش بدهم.

آن ها در حضور همه مردم کابل، ترانه های پیروزی بر انگلیس ها در خوست را می سرودند و شکست آن ها را در آینده ها پیش بینی می کردند:

کاشانه های ما را ویران می کنند و بر باد می دهند.
انگریزیانی که بسیار زر دارند.
و هر چند هم سخاورزانه
زر ها را به هر سو می پاشند،
با این هم، نمی توانند بر ما پیروز گردند.

به سانی که گاوها
سبزه های چمن ها را پاک می دروند،
ما هم انگلیسی ها را از چهره زمین پاک می کنیم و می
درویم.

چه نکوست و جای شادمانی
که میان بیخدایان
بلشویک ها سر برآورده اند
که دست به دست با اسلام
به پیش می روند

انگریزیان در پی برانگیختن مسلمانان در برابر هندوها اند،
اما امیر
این راز را نیک می داند
.. و از همین رو
به مصاف انگلیس می رود.»

همه این سرودها و ترانه ها و فریادکشیدن ها، با کف زدن ها
و سر و صداهای بلند؛ آدم را از کوره در می برد. امیر، می
شود گفت بیش از هر کس شادی می کرد و می چاوید و فریاد بر
می آورد. بسیاری از تماشاگران با پوزخند و نیشخند به سوی
دابس می نگریستند. مگر او با زهر خند، به روی خود نمی آورد
و چنین وانمود می کرد که این آهنگ ها ربطی به او ندارند و
حتا کمی کف هم می زد. با این که با چهره یی گرفته و
ناخوشنود، در حالی که می کوشید از خود شکیبایی و بردباری
نشان بدهد، تا پایان «تماشا» از جا تکان نخورد.

در پایان جشن، هنگامی که با اعضای سفارت به خانه باز می
گردیدیم، مرز نشینان قبيله یی به پیشواز ما شتافتند و با
سر دادن فریادهای شادمانه و چاویدن ها، دنبال خودرو های
ما آغاز به دویدن نمودند.

رزمایش ها (مانورها) برای نخستین بار در تاریخ افغانستان
در مقیاس اروپایی سازماندهی شده بود.³⁴⁸ برداشت های دارای
بار نظامی در پیوست پیشکش گردیده است.³⁴⁸ در این جا من تنها

³⁴⁷ انگلیسی ها-گ.

³⁴⁸ در سند دست داشته این پیوست شاید بنا به محرمت آورده نشده است.-
گ.

خواسته ام به جنبه سیاسی این رزمایش ها درنگ نمایم. روشن است که مانورها می بایستی توانمندی پدافندی کابل در برابر ارتش هند را به نمایش بگذارند. سپاهیان سرخپوش- پاسداران کابل، با دست یازیدن به پاتک، سفید پوشانی را که از سوی مرزهای هند بر آنان تاخته اند؛ در هم می کوبند و بر آنان چیره می شوند. روشن است دابس که آرزومند لذت بردن از چنین «تماشا» هایی نیست، در رزمایش ها حضور به هم نرسانید.

بایسته می دانم یک نکته بسیار مهم را یاد آوری کنم. درست در روز نخست جشن، کالیتنی (Kaletny) - سیمابردار و سینماگر ما به کابل رسید. امیر با کنار گذاشتن سوء ظن های خصمانه سنتی همیشگی افغانی، این بار اجازه داد تا هر چیزی را که دلش می خواهد فیلم برداری نماید. کالیتنی با بهره گیری از این فرصت بی نظیر، به کوری چشم انگلیسی های حسود، پرده های جالبی، از جمله رزمایش و رژه ارتش افغانستان، و همچنین ترانه ها سرودخوانی ها پایکوبی های قبایل مرزی جنگی را سیمابرداری کرد. این نخستین باری بود که از افغانستان برای عکسبرداری سینماتوگرافیک استفاده می شد.

در جشن، همسران کارکنان و کارمندان نمایندگی های دیپلماتیک دعوت شده بودند. برای افغانستان این نخستین گام بزرگ به جلو بود: بسنده است بگویم که این نخستین باری بود که امیر در «انجمن» بانوان فرنگی (اروپایی) حضور به هم می رسانید. او با بانوان ما- به ویژه با لاریسا میخایلونا³⁴⁹ نسبت به بانوان انگلیسی بیشتر مهربانی نشان می داد که زیاد برای آن ها خوشایند نبود.

هنگام مسابقه فیل دوانی، امیر به من پیشنهاد کرد تا با او شرط ببندیم. روشن بود نمی توانستم رد کنم. چون امتناع کردن نامناسب بود. وقتی او دوباره از من خواهش کرد تا با او شرط ببندم، این بار گفتم که اکنون نوبت سر هنری است. در این جا امیر با آواز بلند پاسخ داد: «نمی خواهم با او بازی کنم». اما وقتی دابس به ابتکار خود از او خواست تا شرط بندی کند، امیر گفت: «شرط بندی ما با شما پایان یافته است.» دابس که در این نیشخند، اشاره امیر را به گفتگوهای انگلیس و افغانستان می دید، آزرده شد و رنجید.

نکته دیگر شایان یادآوری این که امیر پیشین بخارا نیز به عنوان مهمان در «تماشا» حضور به هم رسانده بود. امان الله خان و حواریون برجسته اش به گونه نمایشی با او برخورد سردی داشتند و به رغم خوشامددا و خم و چم هایش، همه از او دوری می گزیدند و هیچ کس با او گرم نمی گرفت و گپ نمی زد.

³⁴⁹. بانو راسکلنیکوا - همسر راسکلنیکف سفیر شوروی-گ.

پیرامون کنسولگری ها در مرزهای هند:

در این پیوند، بار دیگر توجه افغان ها به قرارداد ما افزایش یافته است. به طور خاص، به ویژه به بند مربوط به کنسولگری ها در مرزهای هند.

امیر از من در مورد پاسخ دولت روسیه پرسید. با تکیه به پیام رمزی تاریخی 05/09 سال روان شما که بر پایه آن شما مجاز شمرده بودید که تحت شرایط خاصی می توان از کنار گذاشتن بی درنگ گشایش کنسولگری ها در قندهار و غزنی صرف نظر نمود، این موضوع را به آگاهی امیر رساندم.

با توجه به این که زمان را برای بحث در باره بررسی گشایش کنسولگری های افغانستان در خاک روسیه نامناسب می پنداشتم، با سکوت از کنار آن گذاشتم. روشن است هنگامی که افغان ها مساله عملی گشایش کنسولگری ها را مطرح سازند، به آن ها اجازه نخواهیم داد کنسولگری های خود را بیش تر از تعدادی که شما در پیام رمزی تان بر شمرده بودید، بگشایند.

برخی ناهمنگری ها در باره کلمه «اکنون»، که در نسخه پیش نویس من گنجانده شده بود، بروز کرده است. امیر از من بسیار خواهش کرد تا با پذیرش این کلمه در واقع، از بازتاب آن در قرار داد بگذریم، چون تاثیر ناگواری بر مجلس برجا خواهد گذاشت.

چون موقعیت حساس کنونی، مستلزم احتیاط خاصی است تا کسی را بیهوده و ناروا بر آشفته و بر افروخته نسازیم و افغان ها را از خود نرنجانیم؛ بر آن شدم تا بی درنگ در این بحث نقطه پایانی بگذاریم و این کلمه را بستریم.

در عمل، ما از گشایش این کنسولگری ها برای همیشه چشم نمی پوشیم و بر پایه قرار داد به گونه فرمالیته از حق گشایش این کنسولگری ها برخوردار هستیم تا در هر زمانی که آن را مناسب تشخیص بدهیم، بر باز کردن کنسولگری ها در قندهار و غزنی پافشاری نماییم.

امیر معتمدانه به من وعده سپرد و موافقت نمود تا آن را به گونه تحریری تایید نماید که با دگرگون شدن اوضاع و فراهم شدن زمینه، نه تنها در قندهار و غزنی، بل که حتی در خوست، جلال آباد و داکا؟ نیز کنسولگری هایی به ما بدهد. وی در این حال همچنین سخن های بسیاری در باره لزوم به خرج دادن مساعی باهمی برای پهن ساختن تبلیغات انقلابی در هند، که باید از یکسو دارای بار کمونیستی و از سوی دیگر بار پان اسلامیستی باشد.

در پایان، او برای من آن چه را که در باردهی های اخیر چند بار به رفیق سوریتس باز گفته بود، تکرار کرد: اگر ما به او تضمین رسانایی همه کالاهای مورد نیاز افغانستان را از روسیه بدهیم، بستن قرار داد با انگلیس زاید خواهد بود.

در پاسخ به این گفته های او پیشنهاد کردم تا با ما قرار داد تجاری ببندند، که در چهارچوب آن ما می توانیم تضمین نماییم که عرضه کالا به افغانستان را، در صورت بسته شدن مرز با هند تامین می نماییم.

این جا او بسیار سر زنده شد و از من خواست هر چه زود تر پیش نویس قرار داد تجاری را برایش ارائه بدارم.

وضع من تا جایی با این دلیل پیچیده شده است که هنوز نظر شما در باره پیش نویسی که از سوی رفیق ایوانف تدوین گردیده است، برایم روشن نیست.

دلچسپی به رخدادهای بخارای خاوری:

دولت افغانستان پس از دریافت اطلاعات در باره شورش ها در بخارای خاوری، مصرانه آغاز به پیشنهاد کمک [نظامی-گ.] به یوسف زاده برای بازگرداندن نظم و آرامش نمود. البته، یک بار دیگر آوندهای مبتذل در باره نکوهش حضور ارتش سرخ در بخارا و ستایش از سپاهیان مسلمان افغانستان، که به بخارای پیرو اسلام بیشتر نزدیک و «همزاد» اند، تکرار گردیدند.

یوسف زاده نیرنگباز، روشن است نیک می دانست که زیر پرده پیشنهاد «دوستانه» [افغان ها-گ.] «صدور قاچاقی» اشغال نظامی پنهان است، به گفته خودش، قاطعانه از پذیرفتن «کمک» پیشنهاد شده خود داری کرد و با مردود دانستن سرزنش [افغان ها-گ.] از حضور ارتش روسی در بخارا گفت که نیروهای روسیه، بر پایه پیمان نظامی ما در بخارا حضور دارند.

با در نظر گرفتن دلچسپی بیمارگونه یی که افغان ها پیوسته در قبال رویدادهای بخارا نشان می دهند، منتفی نیست که آن ها به بهانه ارائه دوستانه ترین کمک ها، تلاش های دیوانه واری را برای تحمیل حمایت خود از دولت بخارای شوروی، با قرار دادن آن ها در برابر عمل انجام شده با گسیل سپاهیان افغانی به قلمرو بخارا به خرج بدهند.

روشن است مبنایی در دست نداریم که افغان ها بدون گرایش جدی به سوی انگلوفیلیسم معین، کنون مایل به تیره ساختن روابط خود با روسیه و بخارا باشند، اما با توجه به گرایش های آشکارای امپریالیستی افغانستان و سر در گمی شدید سیاست پر نوسان آن، باید همه چیز را پیش بین بود و برای همه چیز هم آماده.

وضع جامعه هندی در کابل:

جدا از برخی از نشانه های امیدبخش، جامعه انقلابیون هندی در کابل هنوز هم وضعیت را تیره و تار ارزیابی می کنند. این روانشناسی شک و تردید نومیذ کننده، به پیمانہ چشمگیری به دلیل شکنندگی و ناپایداری وضع آن ها و آوازه های پخش شده مبنی بر این که پس از تصویب قرار داد با بریتانیا، در برابر هندی ها در کابل اختناق آغاز خواهد گردید.

این در حالی است که در تایید این آوازه های سر بازار، وزیر کشور (داخله) - دوست جمال پاشا، کارزاری را در برابر رفقای هندی ما به راه انداخته است. این کار شاید نه بدون نفوذ عبدالطیف - هندی خودفروخته و آبروباخته رخ داده باشد که در خدمت پلیس افغان است و هنگامه خشونتباری را در برابر دیگر هندی ها به راه انداخته است.

در این میان، عبدالطیف چونان نماینده رسمی «انجمن انقلابی» عبدالرب شمرده می شود. بایسته است تا هر چه زودتر صلاحیت های او را همچون نماینده این انجمن گرفت. در پیوند با خطری که رفقای هندی را در صورت تصویب قرار داد انگلیس و افغان تهدید می کند، کنون به ابتکار سازمان تازه ایجاد شده در کابل به نام «خدمتگاران هند» رایزنی هایی به راه افتاده تا به پارس رخت بر بندند.

نمایندگان قبایل، که برای گرفتن کمک نزد دولت افغانستان می آیند، با عدم دریافت پاسخ، به حدی می رسند که در اوج نومیدی، دست به فروش تفنگ های خود می یازند. در متن این پدیده ها، هندی ها و مرزنشینان حال خوار و زاری دارند. هرگاه هندی ها مورد آزار و اذیت قرار بگیرند، تاثیر گذار ترین گروه آن ها به رهبری [مولوی-گ.] عبیدالله [سندی-گ.] عزم مهاجرت به روسیه دارد. برای ما بسیار مهم است از پیش دیدگاه شما را در قبال مناسب بودن آمدن دوستان هندی به روسیه، اگرگاه آن ها به ما برای دریافت ویزا مراجعه نمایند، جویا شویم.

نتیجه گیری:

سیاست افغانستان در کل، بسیار ساده، بی پیرایه و قالبی است که پیوسته میان ما و انگلیس در نوسان است. در این حال، ما به روشنی از همه کاستی های آن آگاهی داریم. بهبود روابط با انگلیس به ناگه نشان خواهد داد که یا تصویب قرار داد تا ماه های جون-جولای به تعویق خواهد افتاد، یا ایستگاه رادیویی ما در سپتامبر بسته خواهد شد.

به همین منوال، با بهبودیابی روابط با ما، بریتانیایی ها در همان دم واکنش تندی را در سیمای سخنرانی هایی از پیش تهیه

شده در جشنی باشکوه و بزرگ با ترانه سرایی ها و سرودخوانی های ضد بریتانیایی قبایل مرزی احساس خواهند کرد.

به هر رو، به تازگی، رشته کاملی از حقایق ملموس مانند برپایی «تماشا»، دادن خیرات های بزرگ برای گرسنگان و لحن چاپلوسانه مکاتبات رسمی افغانستان به ما نشان می دهد که بهبود اوضاع را به سود ما نشان می دهند.

این را که تیرگی روابط با انگلیسی ها تا کجا خواهد کشید و آیا به دنبال آن، منحنی سیاست افغانستان جهش نوی به سوی نامطلوب برای ما خواهد داشت یا نه - نمی توان پیش بینی کرد. به طور کل، یافتن احاطه کامل بر رویدادها و با دقت به عمق معنای سیاسی این تغییر رفتارها رفتن، به دلیل پنهانکاری یی که کنون گفتگوها با انگلستان پیچانده شده است، بسیار دشوار است [...] حتما بیشتر وزیران نیز از رازهای پس پرده گفتگوها آگاهی ندارند.

با نبود کامل زندگی اجتماعی در کابل، وضعیت خبرچینان و ماموران اطلاعاتی ما، بسیار دشوار است. بنا بر این، برداشت ها را ناگزیر باید در چهارچوب تنگ گفتگوهای رسمی نمود و بیشتر بر پایه گمانه زنی ها استوار گردانید.

البته، چنین وضعیتی تنها موقتی است. هر گونه نتیجه گفتگوهای به درازا کشیده با انگلیسی ها، چونان آذرخشی آسمان تیره و تار وضعیت را روشن خواهد گرانید. با این هم، کنون می توان گمان برد که، در ظاهر، روابط با بریتانیا با برخی از پیچیدگی ها برخوردار است.

بسیار مهم است که تصویب قرار داد امضا شده از سوی دابس در لندن با موانع برخوردار است. افزون بر این، اثر بی تردیدی را همزمان رخدادهای اخیر در هند، به ویژه تصویب تاکتیک مقاومت منفی پیشنهاد شده از سوی گاندی در کنگرس برجا گذاشته است.

پاگیری انکار ناپذیر جنبش انقلابی در هند، که به رغم سرکوبگری های دولتی موج گرفته است، افغانستان را وادار می گرداند در باره صلابت قدرت بریتانیا بیندیشد. در پرتو انقلاب به پختگی و به بلوغ رسیده هند، افغانستان می ترسد روسیه شوروی را از خود برنجانند و برانند، چون با از دست دادن حمایت آن، (حال چه رسد به دشمنی آن)، خود را در آینده میان دو آتش سوزنده خواهد یافت، که می تواند امارت افغانستان را با شعله های آتش، خاکستر بگرداند. بنا بر این، دولت افغانستان کنون به دنبال بیمه کردن نظام خود با نزدیک شدن به روسیه شوروی است، که باید به موازات تحول رخدادها در هند آستن انقلاب تقویت یابد.

در کل، با وجود نظارت مشکوک و مظنون پیگیرانه دولت افغانستان بر وضعیت بخارای خاوری، با وجود دیدگاه های دوستان هندی ما، کنون وضعیت اجازه می دهد تا برداشت های بیشتر خوش بینانه تری داشت.

سیاست فاقد انسجام و کج و معوج افغانستان، لحظه بسیار جالبی را از سر می گذراند. آن ها بار بسیاری را در پله های ترازوی نوسانی خود گذاشته اند. هر چند هم که ترازوی آن ها در حال حاضر بسیار ضعیف است، با آن هم از وزنه های ما سنگین تر است.

به هر رو، بایسته است تا وضعیت را از نزدیک بررسی کنیم تا به گونه پویا بتوانیم بر آن تاثیر بگذاریم.

با دروهای کمونیستی
راسکلنیکف

بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی و سیاسی روسیه، فوند 495، پرونده ویژه 154، کارتن 98، برگ های 42-49

گزارش³⁵⁰ در باره کار هندی طی نیم سال از یکم دسامبر [1921] تا یکم می 1922

سفارت شوروی در افغانستان³⁵¹

³⁵²فئودر راسکلنیکف
خیلی ها محرم

³⁵⁰. در اصل این گزارش در پانزده صفحه تدوین گردیده است که ما تنها فشرده آن را در این جا آورده ایم. -گ.

³⁵¹. برگرفته از: بایگانی دولتی تاریخ اجتماعی- سیاسی فدراسیون روسیه،

فوند 544، پرونده ویژه 3، کارتن 105، برگ های 128-147
³⁵². فئودر فئودر راسکلنیکف، (1892-1939) - سفیر شوروی در کابل از

1921/7/16 تا 1924/2/6

در وضع ناخوشایند کنونی برای ما در افغانستان در مورد کار هندی، در معنای وسیع این کلمه، حرفی برای گفتن نداریم. در روابط ما با حکومت افغانستان سردی معینی به ویژه در پیوند با مساله بخارا،³⁵³ رخ داده است و همزمان با آن نزدیکی با بریتانیایی ها که با امضای قرار داد انگلیس و افغانستان در نوامبر سال گذشته تثبیت گردیده است، آغاز شده است.

این همه ها، افغان ها را به بیداری و هوشیاری بیشتر و بی اعتمادی نسبت به ما بر می انگیزند. نزدیک دروازه نمایندگی همیشه نگهبانان و پاسبانان افغانی ایستاده اند، که به طور طبیعی بازدید کنندگان را اذیت می کنند و از بازدید بسیاری از کسانی که می خواهند به سفارت بیایند، جلوگیری می کنند. چرا که پس از آمدن، بازدید کنندگان را مورد پیگرد قرار می دهند.

امیر دستور پنهانی می صادر کرده است که بر طبق آن هیچ روسی حق ندارد در خیابان بدون محافظ امنیتی افغان ظاهر شود. تنها با پرداخت رشوه به «مهماندار» (اجنت ویژه رسمی معرفی شده از سوی دولت به نمایندگی) می توانیم از شر این محافظان رهایی یابیم.

امیر خود به گونه جدی چگونگی اجرای دستور خود را پی می گیرد. او چندی پیش، با دیدن یکی از کارمندان ما در خیابان بدون محافظ او را باز ایستاند و علت نبودن نگهبان را همراه او پرسید. کارمند ما هم با لحن سردی پاسخ گفت که نگهبان از او عقب مانده است.

بسندۀ بگوئیم که تنها همین واقعیت ما را از امکان کار قانونی در باره هند محروم می گرداند و وادار می گرداند تا یکسره به کارهای زیر زمینی و پنهانی رو بیاوریم. چیزی که تعهدات توافقی ما را با انگلیس³⁵⁴ و نمایندگی بریتانیا در کابل بدتر می سازد.

در جو ویژه کابل-جایی که هر اروپایی انگشت نما است و همه چشم ها به سوی او، جایی که اروپایی ها نمی توانند حتا یک گام هم بیرون از نظارت، بردارند، پرداختن به کار محرمانه

³⁵³ به سال 1922 میان روسیه شوروی و افغانستان رقابت شدیدی بر سر نفوذ در جمهوری به ظاهر آزاد بخارای شوروی روان بود. در همین بستر، زیر فشار مسکو [عبدلهادی داوی-گ.] - فرستاده افغانستان در بخارا از آن جا رانده شد. امان الله به نوبه خود در پی برون راندن یگان های ارتش سرخ از بخارا بود و پنهانی از باسماچیان پشتیبانی می کرد.

³⁵⁴ سخن بر سر شرایط قرار داد تجاری شوروی و انگلیس تاریخی 16 مارچ 1921 است که نه تنها در بر دارنده بندهای اقتصادی، بل نیز تضمین های متقابل مبنی بر «خود داری از هر گونه اقدامات خصمانه و پیشبرد و راه اندازی تبیلغات در برابر جانب دیگر» در بیرون از حدود خود» بود.

امر بسیار دشواری است. دشواری این کار بیشتر با آن پیچیده می شود که نه تنها ما، بل که هندی ها و پتان هایی که با تماس دارند، تنها می توانند با ما به گونه غیرقانونی و پنهانی تماس برپا نمایند.

چنین بر می آید که «روزهای تیره و سیاه»- هنگامی که هندی ها و پتان ها را زیر سایه تهدید زندان (که در افغانستان تقریباً برابر با رفتن پای چوبه دار است) از گرفتن هر نوع تماس با ما بر حذر می دارند، فرا می رسند. از همین رو، ما با بسیاری از هندی های برجسته، تنها از طریق میانجی ها ارتباط می گیریم. کسی از هندی ها یا پتان ها به سفارت نمی آیدند. من روابط شخصی مستقیم با هیچ کسی از آن ها را ندارم. همه کارها از طریق کارکنانی، که دیر هنگام شب به بیرون شهر برای دیدارهای پنهانی در جاهای از پیش قرار گذاشته شده می روند، پیش برده می شود.

هندی ها در کابل نیز از امکان داشتن ارتباط رسمی با هند محروم اند. این ارتباط ها پنهان پیش برده می شود و حکومت افغانستان بر سر راه آن ها انواع موانع می تراشد. همه این کارها به پیمانہ بزرگی مانع از پیشبرد کار هندی ما می گردند و نمی گذارند تا دامنه آن را به گونه بایسته پهن نمایم.

محمد علی: 355

در واقع، ما تنها یک رابطه دائم، اما بی چون و چرا قابل اطمینان داریم که رفیق محمد علی است. «کارنامه» او در گزارش های پیشین در کار هند داده شده است. ارزش این رابطه نه آن قدر در سودی که او برای کار هندی می آورد، بل در اطلاعاتی است که از مجرای سرویس مخفی اش در افغانستان به ما می دهد. محمد علی، که نماینده حزب کمونیست هند در کابل است، با هند تماس بس ضعیفی دارد.

مُتا سنگ³⁵⁶ - رجل برجسته سینگ، که در هند پنهانی می زیست و بهار سال 1921 به کابل آمد، در این شهر از سوی محمد علی به

³⁵⁵. محمد علی (خوشی محمد عبدالسلام) (1894-1937) - کمونیست هندی. او در سال های 1915-1919 در کابل می زیست که در آن جا به پویایی های ضد بریتانیایی می پرداخت و با «دولت موقت هند» به رهبری برکت الله ارتباط داشت.

او در توطئه «نامه های زرین» دست داشت. در سال های 1920-1922 رزدنت کمینترن در کابل بود. از افغانستان به دستور امیر امان الله خان اخراج شد. تا 1928 در آلمان و فرانسه به کار های زیر زمینی پرداخت. در 1928- کارمند اپارات کمینترن بود. به سال 1937 مورد اختناق قرار گرفت و به تاریخ 1992/04/21 اعاده حیثیت گردید.

³⁵⁶. مُتا سنگ- یکی از مهره های پرتکاپوی سیک از گروه زیرزمینی چپ رادیکال بود که خیزش مسلحانه را در پنجاب تدارک می دید و در آن جا

راه کمونیسم کشانده شد و از این جا با دستور او برای پی ریزی حزب کمونیست سیک به پنجاب فرستاده شد. مگر، با گذشت نزدیک به یک سال که از تاریخ بازگشت او سپری شده است، دستاوردهای مشخص کار او هنوز روشن نیست. به جز از چند مقاله و سخنرانی نسبتاً تند او در مطبوعات بومی، که در آن سینگ پی ریزی حزب کمونیست را نوید داده و خواستار مبارزه [در برابر انگلیس-گ.] گردیده است. او هیچ گزارشی نفرستاده است.

با این هم، **غلام حسین³⁵⁷** که چندی پیش به کابل آمده و نزد محمد علی زندگی می کند از زبان متا سینگ می گوید که سینگ هسته حزب کمونیست را ریخته است و در آینده نزدیک به ما گزارش کار خود را خواهد فرستاد. غلام حسین، که هنوز جوان است، چند سال پیش دانشکده اقتصاد دانشگاه لاهور را به پایان رساند و پس از آن استاد اقتصاد در کالج سیاسی تاسیس شده از سوی کنگره به نام کالج تیلاک (Tilak)³⁵⁸ در لاهور گردید.

حسین خود را سوسیالیست می خواند. او ابراز آمادگی کرده است با ما همکاری کند و خواهش نموده است نشستی را برای دریافت دستور در زمینه پویایی های آینده خود در هند، بیشتر در پیوند با اتحادیه های کارگری با ما داشته باشد. تا کنون با او از طریق محمد علی تماس داشته ایم.

در دسامبر 1921، محمد علی فراخوان نوشته شده از سوی من عنوانی اجلاس کنگره ملی سراسری هند در احمد آباد فرستاد. افزون بر آن، او چند مقاله مختلف را به ارگان های کنگره هند فرستاده است.

همه مقاله ها از صافی سانسور مقدماتی ما گذشته است. در ماه مارچ همان سال، سینگ از طریق یک میانجی تصادفی به محمد علی پیام فرستاد که همسر داکتر کیچلی (Kiechle)³⁵⁹ - رجل برجسته دستگیر شده جنبش خلافت،³⁶⁰ به نمایندگی شوهرش از ما درخواست دریافت کمک مالی کرده است. ما هم برای او از طریق واسطه 600 پوند کاغذی فرستادیم.

نخستین یاخته کمونیستی را در هند ایجاد کرد. او در سال 1922 از سوی مقامات بریتانیایی دستگیر شد.

³⁵⁷. زندگی نامه او در دست نیست.

³⁵⁸. تیلاک بال گانگادهر (1856-1920) - رهبر جنبش رهایی بخش ملی هند-پیشوای شاخه رادیکال کنگره ملی.

³⁵⁹. سخن از داکتر سیف الله کیچلو (1885-1963) - یکی از رهبران جنبش رهایی بخش ملی در پنجاب است. تا 1947 او بارها از سوی حکومت انگلیس بازداشت شده بود و سر هم ده سال را در زندان گذراند.

³⁶⁰. این جنبش در دفاع از سلطان ترک که خلیفه همه مسلمانان سنی شمرده می شد، در هند به راه افتاده بود که پس از پیروزی انقلاب کمالی در ترکیه و از میان رفتن خلافت در 1924 نیز رنگ باخت و فروکش کرد.

طرفه این که محمد علی همیشه فروتن و کم ابتکار که همواره از رهنمود های ما پیروی می کرد، ناگهان پس از آمدن **محمد شفیق صادق**³⁶¹ به کابل، آغاز به تبارز دادن ابتکاری بیگانه با رفتار او، با میلان معین خودسرانه و تکروانه نمود. شفیق به سال 1922 تقریباً همزمان با محمد علی به روسیه رسید و به سازمان روی³⁶² و سپس به حزب نامنهاد «کمونیست هند» پیوست.

³⁶¹ محمد شفیق صادق- دبیر حزب کمونیست هند ایجاد شده از سوی روی در تاشکنت.

³⁶² روی مانابندرا (Manabendra) نات/ با نام های مستعار مارتین، روبرتو آلن، ویلیاگاریا (Villagarcía) و رابرت آلن روی، رابرتس، مانوئل مندز / (1892-1954) انقلابی هندی؛ در سال های جنگ جهانی دوم در جستجوی جنگ افزارهای لازم برای قیام ضد انگلیسی در هند از باتاویا (Batavia)، مالایا، هنگ کنگ، فیلیپین، کوریا و جاپان بازدید کرد و تماس هایی با نمایندگان آلمان در این کشورها برای به دست آوردن کمک های مالی برپا نمود.

در سال 1916 به امریکا آمد- جایی که او را پس از ورود امریکا به جنگ در کنار دولت های آنتانت (متحدان) دستگیر کردند، مگر به قید وثیقه آزاد شد. در سال 1917 از امریکا به مکزیک گریخت، جایی که «انجمن دوستان هند» را تاسیس کرد و با گروه های بومی مارکسیستی نزدیک گردید.

او با در اختیار داشتن پول هنگفت دریافتی از آلمانی ها، بنیادگذار روزنامه های «ال سوسیالیستا» و «ال ارلادو دو مکسیکو»- نشریه های حزب سوسیالیست مکسیکو گردید. در دسامبر 1918 او دبیر کل حزب منطقه یی سوسیالیست مکسیکو انتخاب گردید. زیر تاثیر م. م. بورودین- نخستین کنسول شوروی در مکزیک به پشتیبانی از انقلاب اکتبر پرداخت.

روی به سال 1920 به دستور حزب کمونیست مکزیک همراه با ای. ترنت به عنوان نماینده برای اشتراک در کنگره دوم بین الملل کمونیستی (کمینترن) به شوروی گسیل گردید. در مسکو با لنین دیدار کرد که به پیشنهاد او تزهایی را در مسائل ملی و مستعمراتی تدوین نمود که در کنگره دوم کمینترن بررسی گردید.

او عضو کمیسیون کنگره دوم در مسایل ملی و مستعمراتی بود. روی به عنوان نماینده مکزیک (با نام روبرتو آلن) و نماینده هند (با نام مهاندر نات روی) در کار کنگره اشتراک داشت. از سال 1921 عضو کمیته اجرایی انترناسیونال کمونیستی به نمایندگی از هند بود.

او همچنین عضو نمایندگی کنگره های سوم- ششم کمینترن بود (مگر در کنگره ششم «به دلیل بیماری» شرکت نداشت). روی در کنگره چهاردهم حزب سراسری کمونیست روسیه (شاخه بلشویکی) اشتراک ورزیده بود. در سال های 1920-1921 نماینده کمیته اجرایی کمینترن در تاشکنت برای کار با کشورهای خاور بود.

در تاشکنت بار دیگر حزب کمونیست هند را بنیادگذاری کرد. در سال 1923، به رهنمود کمینترن در آماده سازی انقلاب در آلمان اشتراک ورزید. از سال 1924 عضو هیات ریسه کمیته اجرایی کمینترن به نمایندگی از هند بود.

او نماینده هند در کنگره دوم کمینترن بود. او در جنوری 1922 از راه اروپا به افغانستان و هند آمد.

شفیق، بی تردید از محمد علی از دیدگاه تکاپو، داشتن ابتکار و اعتماد به نفس و همچنین از نگاه مطالعه برتر بود. راستش، قدرت برداشت و فصاحت خوبی نداشت و با آن که از دیدگاه فکری و از دیدگاه آگاهی در مارکسیسم تقریباً با او در یک تراز و یا حتی پایین تر از او قرار داشت، از او با گزافه گویی های بی پایه و دویدن کودکانه به دنبال شکوه و جلال متفاوت بود.

محمد علی که در گذشته بدون هماهنگی قبلی با ما هیچ برگی را از فراخوان گرفته تا مقاله، اعلامیه و نامه ها و... به هند نمی فرستاد، ناگهانی در اوایل ماه مارچ مجموعه کاملی از نامه ها، مقالات و فراخوان هایی را که با شفیق بدون آگاهی قبلی ما به هند فرستاده بودند، نشان داد.

همه این اسناد بیسوادی کامل سیاسی نویسنده ها و در عین حال تمایل برای خودنمایی مختص شرقی ها را آشکار گردانید: همه آن ها با امضای شفیق و علی به عنوان دبیران حزب کمونیست هند مزین بودند. اما اشتباه اصلی هر دو ما دوست جوان هند ما برخورد سطحی رادیکال و رویکرد اولترا کمونیستی آن ها در قبال جنبش انقلابی هند در نبود درک اساسی از مارکسیسم و ظرفیت برای تجزیه و تحلیل جدی مناسبات طبقاتی و اقتصادی است.

همه آشنایی آن ها با مارکسیسم محدود به رساله های معروف و شماره های مجلات «کمینترن» می گردد. این دو زیر تاثیر شخص روی به کمونیسم گراییده اند. شفیق خود نوشته است که جهان بینی کمونیستی خود را مدیون روی است.

با این حال، هر دو، به خصوص محمد علی کمونیست های بی آلاشی می نمایند. اما درک سطحی از کمونیسم آن ها را به سوی «چپ روی» می کشاند....

در سال های 1926-1927 - عضو دبیرخانه خاور دور کمیته اجرایی کمینترن گردید. در 1927 - نماینده کمینترن در چین و عضو انجمن *lendersekretariata* بود. در سال 1929 به اتهام «هواداری از تروتسکی» از کمینترن اخراج گردید. در واقع، دلیل اخراج وی نپذیرفتن پیشنهاد وی از سوی رهبری کمینترن در باره پویایی های بعدی کمینترن در هند بود.

روی به سال 1930 به هند باز گشت و در سال های 1931 - 1936 زندانی بود. پس از آزادی، یکی از اعضای کنگره ملی هند شد. در سال 1940 به خاطر فراخوانش مبنی بر پشتیبانی از انگلیس در جنگ جهانی دوم از کنگره ملی هند بیرون رانده شد. در سپتامبر 1940 حزب رادیکال - دموکراتی را تاسیس کرد و دبیر کل آن شد. در سال 1948 از زندگی سیاسی کناره گیری کرد و در سال 1954 کشته شد.

مولانا عبید الله³⁶³ [سندی-گ.] :

محمد علی و شفیق نزد عبید الله (عضو پیشین دولت موقت هند) که در این جا بسیاری از احترام بالایی برخوردار و عملاً حامی همه انقلابیون جوان هند است، زندگی می کنند. آن ها می توانند در این جا تنها به خاطر تضمینی که عبید الله به دولت افغانستان داده است که دوستان جوان ما در این کشور، دست به پویایی های کمونیستی یا ضد دولتی نمی یازند، می توانند کار کنند.

عبید الله، که در آغاز جنگ جهانی اول به افغانستان مهاجرت نموده است، نسبت به ما بسیار حسن نیت دارد. او از دیدگاه مالی کاملاً وابسته به محمد علی، یعنی ما (شوروی ها) است. در مساله هند او در پلاتفرم جناح چپ کنگره ایستاده است. مگر، در مسایل تاکتیکی، در پلاتفرم نامنهاد «قبیله یی» ایستاده است. یعنی می پندارد که قبایل مستقل پتان در مرز میان افغانستان و هند بود و باش دارند، اهرم اصلی خارجی برای تسریع و تسهیل انقلاب هند اند.

جمال پاشا³⁶⁴ در سال های بود و باش خود در کابل، با شیوه های گوناگون می کوشید انحصار کار هند را در دست خود داشته باشد. شایان یاد آوری است که او نامه هایی به سرشناس ترین رجال کنگره و خلافت در هند با پیشنهاد ارائه کمک از افغانستان با سنجش به وجوه ما فرستاده است. با این همه، از سرنوشت این نامه ها ما هیچ چیزی نمی دانیم. دست کم هنوز پاسخی به این نامه ها دریافت نشده است. جمال در کار هندی خود را سخت بی اعتبار ساخته است. گلوله ها، هفت تیرها و تفنگ هایی که ما به او برای رساندن به قبایل مرزی داده

³⁶³ . سندی، مولانا عبید الله، (1872-1944) - خدا شناس مسلمان و رجل جنبش رهایی بخش ملی هند بریتانیایی، از 1915-1922 در افغانستان در مهاجرت به سر می برد. او وزیر حربیه دولت موقت هند در کابل بود. تا 1922 نمایندگی کابل کنگره ملی هند را رهبری می کرد. به نادر خان نزدیک بود. در سال 1922 ناگزیر به ترک کابل و رفتن به شوروی گردید. زمان درازی در ترکیه زندگی می کرد (در سال های 1926 - 1939). او در سال 1939 به میهن خود برگشت.

³⁶⁴ . جمال احمد پاشا (1861/1872-1922) - یکی از رهبران ترک های جوان در سال های جنگ جهانی اول، وزیر نیروی دریایی و فرمانده ارتش چهارم ترکی در سوریه بود. او سرکوب جنبش آزادیبخش عرب در فلسطین، لبنان و سوریه را رهبری می کرد. جمال در سال 1915 یکی از سازماندهندگان کشتار عام ارامنه در امپراتوری عثمانی بود. در سال 1918 به آلمان گریخت. در سال 1919 از سوی فرماندهی نیروهای اشغالگر انگلیسی در ترکیه غیابی به اعدام محکوم گردید. او در سال های 1920-1922 جاسوس نفوذی شوروی در کابل بود. جمال همچنین در این سال ها بازرس نظامی ارشد ارتش افغانستان بود. او کار بسیاری برای اصلاح نظام دولتی افغانستان و ارتش آن انجام داد. جمال در سال 1922 از سوی داشناک [ارمنی-گ.] در تفلیس کشته شد.

بودیم، او همه را به وزیر کشور داده است. همین گونه او 15 هزار روبل با پشتوانه طلایی را که به وی برای ساختن درمانگاه هندی در کابل داده بودیم، همین گونه بر باد داده است.

در باره سرنوشت این چیزها، ما هیچ چیزی نمی دانیم. جمال پاشا پیش از رفتنش کمیته عالی یی را برای کار در هند در سیمای ضیاء بای- افسر ترکی (به عنوان جانشین خود)، عبید الله و محمد علی (که از این کار سر باز زد و با کس دیگری جایگزین شد)، ایجاد کرد. کمیته از همان آغاز مرده پا به گیتی نهاده بود و در ماه های نخست پویایی خود پس از رفتن پاشا از پا افتاد. ترک ها کنون کوچکترین رابطه یی با کار هندی ما ندارند.

ظفر حسن [آیبه-گ.]:

عضو کمیته کنگره کابل، با محمد علی در نزد عبیدالله زندگی می کند. او در وزارت حربیه افغانستان کار می کند. ارتباط مستقیمی با ما ندارد. اما نسبت به ما حسن نیت دارد. او اطلاعاتی را که در باره افغانستان به دست می آورد، به آگاهی محمد علی می رساند.

.....

راسکلنیکف

کابل

5 می 1922